

٥٠٠  
٥٠٠  
٥٠٠

كتاب  
شرح المشيخ الاربعين  
المنظوم شيخ شهاب  
الدين السهروردي  
المعروف بجرالهم

مكتبة فرانسوا الاسحق  
صاحبها في مقعد صدق  
وقد اذاع المعقد



بفتح عين القلب وبتقص الجوده الانسية فيمنه الفدي الامير

ما في الملك القادر الى الله  
الشيخ الفاضل في علمه  
الشيخ الفاضل في علمه  
الشيخ الفاضل في علمه



شرح الاسماء المستعجلة للسردى مرحوم  
قدس سره الغفر



۵۸۶

وَعَنِ الْجُحُومِ لَطَرْتِي يَعْيشُ بِهِ  
إِنَّ ابْنِي وَأَصْحَابَ ابْنِي نَهَوَا  
وَبِالْعَزَائِمِ فَأَنْهَضُ أَيُّهَا الْمَلِكُ



بسم الله الرحمن الرحيم

پس دستاين آفريدگاري اجل جلاله و تقدس سماءه که بتدبير  
حکمت ازلی و تائيد قدرت لم يزل از تابود محض بود دو عالم غيب  
و شهادت بوجود آورد و چندين هزار عجيب و غريب پيدا  
کرد و بى هيت استاء عظام خود در دو عالم را نگاه مي دارد و جمله  
موجودات را از انواع مختلف هر يك با همي قايم داشته  
و بدموميت حستى خویش کمال ان صفت دايم گردانيد  
و صيچ کس را از بنى آدم و بنات حواء در معرفت آن مجال  
و مدخل نيست و خاتم انبيا را محمد مصطفی زبن و شخصل نساخت  
و خلاصه عالم روحان و معلم علوم ربانه کرده و اسم او را باسم  
خویش متعلق و متسلسل گردانیده که لا اله الا الله محمد رسول

صلوة الله عليه و على آله و اصحابه اجمعين  
تثبنت از حضرت بانفرت قطب الاولياء زبدة الاتقياء  
والاصفياء سلطان المحققين برهان الحكيم تقين مرشد السالكين  
اسوة الواصفين شهاب الملة والحق والدين انه حفص التهر و ربه

قدس الله روحه العزيز که جل اسم است از اسماء باري سبحانه  
و تعالى جل جلاله و عز شأنه که صيچ کس نباش از بنى آدم و بنات  
حواء که بد آن محتاج نباشد از بسياري خاصيت آن و مجموع ارواح  
و ملايك و جن و انس و افلاك و انجم و سيارات و نباتات  
و عقول و نفوس و زمينها و عناصر ابدية و مواد نبات و وحوش  
و طيور و هر چيز که خداي تبارک و تعالى آفريده است از سباع  
و خزائن الارض و برياين و عفاريت همه فرمان بردار اين اسم  
آنچه و مجموع سخاين نامها و شيوخ شهاب الملة والحق والدين ابى حفص  
السهروردي قدس الله روحه العزيز که اين نامها را از خوشتن  
جدا نموده و بآفريننده و اجتناب داشتني و در خواندن موافقت  
نمودي نمودي و مداومت کردي و چندين هزار عجيب و غريب  
که مشهور و معروفست از خاصيت و قوت اين اسم بخلق ظاهر  
کردي و في الجملة از فروع اين دعوة الاسما نوحى بيان فرموده که  
هر بنده نيکبخت که در تلاوت اين اسم محافظت نمايد قلب او  
چنان روشن گردد که امر از غيب بروى متکشف شود و سر اير

ملک از دست



و ضمایر مخلوقات بدان و اعمال مشکل که هیچ آفرین بقدر آن نرسیده  
باشد اقبال اقتدار افعال عجیب در مظانر مقننات مکنونات در  
دست او آسان گردد و اکثر خلایق عالم مطیع و منقاد او شوند  
و بهجت و اعجاز او محتاج گردند و جمیع سلاطین جهان بمنار  
غلامان او باشند و فراین و کنوز ایشان در فرمان او است  
و هر که را خواهد بر تخت نشاند و هر که را خواهد از تخت بر خاک  
انگشت و مقهور گرداند و شیخ شهاب الدین مقبول رحمه الله علیه  
دعوت یک اسم کرده بود ازین اسم جل گانه و آن در جات و مراتب  
یافته بود چون منهاج شریعت را رعایت کنی میگردی و بیگانه را  
بر اسم ارغیب مطلع میگرداند در غلط افتاد و خود را بیاورد و داد  
صاحب دعوت را باید که آداب طریقت نگاه دارد تا در غلط  
نیفتد که شرح و عظمت و درجات این اسم بسیارست و شیخ  
زاده اعظم مقدس سالکان شریعت پیشوای راه روان  
طریقت راه نای مستزقان در پای حقیقت صاحب دعوت  
بر حق میرشد طوائف اولیا با دئی جماعه الاصفیاء شیخ الشیوخ

فارس و فراسان شدند بیا بان عقل و روان المکنن الی طریق  
الحق و الصواب کاشف قلوب الاولیا مفسر سیرتین فی الملة  
والحق والدين ابو الکلام الشيخ ابوسعیدی قدس الله سرهما  
و مدت مدید و عهدهی بعید بعد از زمان فنرت فراسان از فروغ  
چنگر خان در مکه و مدینه مجاورت نمودند چون هنگام مراجعت  
از جانب کعبه معظمه در رسید برادر السلام بعد از نزول فرمود و  
و نصیحت شیخ اعظم شیخ الشیوخ الاسلام شیخ شهاب الملة و الحق والدين  
ان حفص السهروردی قدس الله سره مشرف و منور شدند و جل  
مبارک ایشان انجا اطمینان یافت و مدت چهار سال در حضور  
ایشان بعبادت عبادات و طاعات مشغول بودند و شیخ  
شهاب الملة والدين قدس الله روحه الزیاد مصاحبت ایشان را  
غنیست ترمذ و اغزاز و حرمت نه نهایت بجای آورد و چون  
چهل جمله در محبت ایشان بداشتند و مکاشفات و معاملات  
بآفر رسانیدند عزیمت دیار خویش من فرمود شیخ الشیوخ  
شهاب الملة والدين قدس الله سره در اسم ارغیب و مکاشفات لاریب



و از وی خلوات و سلوات و ارتفاع مقامات از حضرت سید  
 کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی علیه افضل الصلوة  
 و اکمل الصلوة دریافته بود که آن امانتی که در خزانه اسرار  
 شما مخزون فرموده بود و صاحب حق آن رسیده است  
 و بنوی می باید سپردن که مستحق آنست و مفتاح لسان او ابواب  
 مغلقات مفتوح خواهد شد و چندین هزار صاحب دعوت از اسرار  
 او بیدار شوند و کار عالمیان و آدمیان از ان زیبا شود و شیخ  
 فرمود که یا رسول الله آن امانت کدام است که بنیچ ابوالمکارم  
 تسلیم می باید کرد و فرمودند که اسناد جهل اسم دعوت الاسما که چندین  
 هزار سال است تا از میان خلایق پنهان شده است که از وی  
 آشکارا گردد و عباد الله بمقصودها واصل شوند و بسیار اسرار  
 بدید آید که مدتهاست که چشم هیچ کس ندیده و گوش هیچ کس نشنوده  
 و بدست کس بدان نرسیده چون شیخ از ان معالیه باز آمد بحضرت  
 شیخ ابوالمکارم قدس الله روحه آمد و سرپوش از بر طبق اسرار  
 بر داشتند و از در میان نهادند شیخ ابوالمکارم رحمه الله علیه

فرمود که توقف ما درین بلاد و التماس از حضرت نمایین بوده  
 بعد از ان شیخ شهاب المله و الدین قدس الله سره جهل اسم اعظم  
 باسناد تمام بحضرت شیخ ابوالمکارم ترجمه آن بفارسی کرد تا  
 جمیع احوالی عجم از ان تمنع یا بند و محفوظ گردند و جمیع خلایق بدعوت  
 اسما رغبت نمایند و مقصود خویش و دوستان خویش حاصل کنند  
 و دشمنان خویش را مهتور گردانند و دست قدرت ایشان بالا آید  
 و خلایق عالم را مطیع و تابع خود گردانند و دست قدرت ایشان بالا آید  
 شود و صیبت ولایت و کرامات ایشان در اقصای زمین و آسمان  
 فاش گردد و مراسمی داد و شرح فرمود یکی بگیر و اندران مقامات  
 بسیار بیان فرموده و گفته که خوانند این اسما باید که نه اجازه صاحب  
 الدعوت دعوت نکند و از اولاد شیخ ابوالمکارم قدس الله سره مجاز باشد  
 و اینج طریق و وظیفه دعوت است از لسان مبارک ایشان سماع کنند  
 تا در راه سهو و غلط نیفتند و در مکر فساد و هلاک نیایند و از مقصود  
 محروم نمانند و بجمع مراد برسند که اسرار سمعی گناید نباشد و از رجعت  
 اسما مجتنب و محترز باشند و چون این شرح را بیا بند بدست هر کس  
 نفعند که می کشند

نمیزوم



مقدار آن نراند و متابعت اسما نتوانند و سرگردان شوند و بهلک  
 نانیشت و شغلای نابایست بخت کنند و از امید دین و دنیا  
 مایوس مانند و محروم شوند باید که نیک بقور کار خود برسند و چون  
 مقصود بیابند قایل و مؤلف و كاتب و شارح را بر عا ذیر یال کنند که دعا  
 صاحب دعوی قرن اجابت باشد **خاصیت اسم اول** در صغیر  
 آنست که چون نزدیک پادشاه وقت روند مقصد کثرت برابر روی  
 او بخوانند و بالبروی دهند که در دل پادشاه مهر و محبت آنکس نه اختیار  
 پادشاه پیدا شود اگر چه پادشاه ازور بخندد بکشد و بر سر چیم بود و با کس  
 از بزرگان بر همین شالی بخواند که مقصود حاصل شود و اگر بسیار خواند  
 دل او چنان روشن گردد که رازهای مستکمل آسان کنند و جگر کشور  
 ازل ببرد و اگر آمیدی بکس دارد از جهت دنیائی باید که روز یکشنبه  
 نوبت افتابست بنیت بر آمدن آن مرگه بیست و چهار بار این اسم را  
 بخواند نه شک آن مرگه براید و اگر مطلوبه سرکش کند و یا طالب نسیازد  
 باید که غسل کند و جامه پاک در پوشد و بوی خوش بر آتش نهد و این اسم را  
 صد و بیست و یک بار بر چیزی خور دین خواند و بعد کند تا خورده او و بعد

که چون آن چیز بخورد نه الحال بخیرال او در افتد و مطلوب مطیع او گردد و نی  
 قرار شود و آرام نگیرد باید که درست بخواند و مشک در دل نیارد تا زود  
 مقصود حاصل شود **خاصیت اسم اول** در کبیر  
 آنست که اگر کسی رانج از میراث کسی رسیده باشد و جماعت بتعدی  
 و تعلب آنرا بوی دها نکنند یا توقع میراث کسی داشته باشند و خواهد که  
 پادشاه بدست او محتاج گردد و جمیع سلاطین جهان بر منار غلامان  
 او باشند و خزان و کنوز ایشان در فرمان او آیند و هر کرا خواهد بر تخت  
 نشاند یا متوقع باشد میراث یافته که نعمتی فراوان یافته بود یا امید  
 مالی بکس داشته باشد و تقصیر و تاخیر بسیار در آن می افتد و او را دعوی این  
 اسم می باید کرد و این دعوی را دعوت ربانی خوانند صاحب دعوی را  
 ضرورت بود تقوی نگاه داشتن و از محرمات پرهیزکاری کردن  
 و از صحبت مخالفان و غمخواران و دروغ گوین و احواله و بر بود و او با من  
 و اهل سلاح و فاسقان و منافقان و طایفه دیوان داران و قتالان  
 و کافران و جماعت که از روی شریعت افعال ایشان منکر بود و باید که و  
 وظیفه دعوت نگاه دارد و مودت باشد و ملازم اسم بود و ناکند که



هر کس بر اسم اردعوت او مطلق گردد و بیشتر اسم را از کوزکان و غلامان  
 و زنان و کنیزکان نگاه دارد و هر روز پنج مزار بار بخواند و اگر از روز چهارم  
 باقی باشد و عدد اسم باقی رسیده باشد تا بوقت شب یارب یارب  
 بگوید و چون شب در آید ابتدای اسم کند و پنج مزار دیگر اسم بخواند و جمعه کند  
 غذا بسیار بخورد و اندرون پاک دارد و بیرون صاف باید داشت و اگر خوب  
 که سلطان روزگار مطیع و سخی او باشند باید که خاتی بسازد از نقره و این  
 اسم را بر آن نقش کند بعد از آن که بیست و نوزده دعوت کرده باشد  
 و شریط آن با آواز ساینده باشد بعد از آن خاتم را در انگشت کند  
 و هرگاه که بر اسم سلطان رود بسیار در آن خاتم نکرد اما باید که جهان  
 نگذرد که سلطان بوقت وی افتد تا ادب دعوت نگاه داشته بود که نشد  
 سلطان مطیع او گردد و سخر او شود و صحبت او قرار نگیرد و از وی جدا  
 نتواند بودن باید که صاحب دعوت اعتقاد درست دارد و معتقد اسم باشد  
 و از خیرات و منکرات محترز و محتجب باشد و این کتاب را باز به نثر و که  
 میخواند که انبیاء گفته اند و کرامانی که از اولیا صادر شده جمیع بخاصیت این  
 اسم اعظم بوده زنده که از خدای تعالی بترسد و در وسط دعوت بهوای نبین

آماره مشغول نگردد تا از مغیبات برخوردار باشد و مستعد اعمال بزرگ  
 شود و سعادت و دولتهای ازلی و ابدی بروی ارزانه فرماید و جمیع مقاصد  
 دنیوی و لغوی برسد و عموماً از کرد و اندیشه تعالی و اسم اعظم نیست  
**بسم الله الرحمن الرحیم**  
**يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَارِئُهُ**  
 خاصیت اسم دوم در صغیر آنست که اگر که دست تنگ و درویش باشد  
 و در نظر مردم حقیر باشد اعتبار یابد باید که بیست روز دعوت این اسم کند  
 و هر روز پانزده بار این اسم بعد از نماز بخواند تا آنکه گردد و دست او فراخ  
 گردد و در نظر مردم بزرگ و محترم گردد و جلالی هر چه نماید بروی پیدا  
 شود تا بحدی که هر کس که او را ببیند دوست دارد و در ناحیه او آثار بزرگی  
 مشاهد کنند و دیگر درویش دل تنگ نشود باید که در مقام ایقان مستحکم  
 باشد و دل قوی دارد تا برادر است و اسم اعظم **خاصیت اسم دوم** در بزرگی  
 آنست که اگر بزرگی از بزرگان روزگار خواهد که درجه طالع او عالی تر  
 اذن گردد که اندران است و شرف سعادت ابدی باید و بزرگان  
 و اشراف و اعیان زمانه سببی و ملازمت صحبت و تردد بسیار



مطلع و مامور او باشند و از حکم و فرمان او تجاوز نکنند و سرکش و تنیدی و تکبر  
با او نکنند و محبت و معتقد او باشند باید که دعوت این اسم کند و این دعوت را  
چنان اختیار کرده اند که هفتده روز هر روز ده هزار بار بخوند و بنیت  
در طلب جاه و رفعت و کثرت احوال و اسباب باشد و بتحقیق  
ما فی الضمیر خویش داند و آنچه مطلوب او بود در عین باطن  
او ظاهر بود از انواع مأمولات و حاجت دنیاوی و تفریقه  
اگر درجات و مقامات در عالم حقیقه و معارف یقینی مطلوب  
او بود بر منوال موصول محصل گردد و بکمال حقیقت و اصل  
شفه و سرجه سالکان بادیه طریقت باشد و اهل الله اقتدا  
بوی کنند و اگر آرزوی او ملک و سلطنت باشد و جهانداری  
و حکومت خواهد بران جمله که مقصود او بود میسر گردد و چون  
دعوت تمام کند و مرادات مجموع محصل گردد و خواهد که  
در آن مستدام گردد و تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد باید که  
خاتی بسازد از هفت جوش و بنوبت شتری این اسم  
را بران نقش کند و روز پنجشنبه در انگشت کند و روز

طهارت با خود کند و بوقت حاجت از انگشت بیرون آورد  
و اگر کسی خواهد که از سعادت صاحب دعوت نصیب باید  
و سعید شود باید که مهر از خام بر مصطکی نهد و آنکس  
دهد تا در دمان گیرد و فرو خاید و آب آن فرو برد که نیکو  
دولت یابد و از محنت و قنوت خلاص یابد و اگر اسم  
بیاموز بهتر باشد که در سعادت صاحب دعوت داخل شود  
اما صاحب دعوت باید که پیوسته بخوابد دارد و بوی خوش  
می سازد تا روح باو انس گیرد و دوستی کند و در کمال  
امور عده او باشند و او را درجات طالع با برج شرف  
رسد و صاحب قران جهان گردد بفرمان خدای عز و جل  
اما باید که وظیفه اوقات او آنست که عیال و دام مراقب  
حاکم خود باشد و از فضولات عالم مجازی بجنب و معتر  
باشد و تعلق با هر شغل نسازد تا از حصول دعوت باخبر بود  
تفرقه با اوقات او بادی نکرده و او را در حرم قدرت  
محرمان دارند و احوال دعوت ناقم با هر کس نگوید و اسرار



مستور دارد تا در غلط نیفتد و بمراد برسد که اگر بیکانه بر او  
صاحب دعوت مطلع گردد و با خبر شود دعوت او اجابت نشود  
و ما خود کرد و آن دقیقه و احوال از فعل او باشد و الله اعلم اسم  
اعظم اینست **يَا اَلَهَ الْاِلَهَةِ الرَّفِيعَ جَلَالَه**  
خاصیت اسم سوم در صغیر آنست که در روز جمع وقت نماز طهارت  
کند و جامه پاک در بپوشد و بخور بسوزد و بمسجد آذینه رود بعد  
از نماز جمع این اسم را دو سبت باز بخوند با خلاص و صحت  
قلب در راه یقین و توجیه بهشت بحضرت آفرید کار کند در تحقیق  
و توحید و غیرت لایق چون درین مرتبه بود و اسم بخواند اگر خواهد  
آفتاب از آسمان بزیار آید و باد و برق بر انگیزد و زمین بشکافد  
چون اعتقاد درست باشد حق تعالی را بر خود حاضر و قادر آید  
دل را از تصرف غیر خدا بیرون آورد و کینه و عداوت برادر مسلمان در دل  
ندارد و آینه دل از غیر پاک سازد و اگر چنین نبود اجابت دعوت نشود  
بل که رجعت اسم اعظم بونی باز گردد و بیم هلاک باشد نمود بالله زهار  
باید که اعتقاد درست دارد تا بمقصود برسد و باید که شک در دل

نیارد **خاصیت اسم سوم در کبیر** آنست که اگر کسی خواهد که ظالمان  
از هر نوع که باشند او را ستایش کنند و محمود لسان بجمع کند و دیر  
وظایف احسان و شریک خیرات باید که دعوت این اسم کند  
و دعوت این اسم پنهان است که پنجاه روز علی التوالی و التواتر  
بخوند چنان که هر روزه هزار گرت و هر شب ده هزار گرت  
بخواند و باید که زهار اسرار از هر کس پنهان دارند و پنهان خوانند  
آنچ دنیا نیست نیاموزند که آنکس که اهل سعادت بود  
و مستحق خدای عز و جل بود در انشای دعوت این رموز  
بر روی روشن گردد و راه میان عالم غیب بونی آموزد  
و این زمرب عظیم است در دعوت اسما و مجرب است  
در اجابت دعوت مثل ندارد و هر کس که سعادت ازلی  
و دولت ابدی قرین و رفیق روزگار او باشد صاحب  
دعوت آنکس باشد که اسم اعظم را از روی ورق بخواند بلکه صاحب  
دعوت آنکس است که اسرار عجایب و غرایب خواص اسماء الهی  
قلب او منقوش بود و اسرار از اغیار نگاه دارد و نشان صاحب



دعوت بر حق آن بود که چون ابتدای دعوت گندم در آن مدت  
دعای استجاب شود و هر کس که باز نماند از مردم اغیار که این  
دعای مردم و این عمل بدعی من بر آمد تا غار دعوت  
نباشد و از حد هزار آدمی که دعوت اسم اعظم کند یک صاحب  
دعوت گردد و بانه در پرده بند او تصور نمایند باید که صاحب دعوت  
این نگهت نگاه دارد و بانگ سر مایه که او را پیدا شود مغرور  
نگردد که چندان که عجایب و غرایب ببینند از آن بیشتر خواهد  
بود باید که دل با قرار دارد و متمکن بود و از انکار ارجح  
که بر روی ظاهر گردد و سر و اسرار با اغیار نکوی تا جمیع  
مقاصد برسد ان شاء الله و اسم اعظم اینست **یا الله الهم** **فی کل**  
**فعل** خاصیت اسم چهارم در ضعیف است که اگر کسی قاهر  
و تندخوی و مردم آزار و متکبر و معجب باشد و صاحب دعوت  
خواهد که آن عجب و غرور و قنارت در وی بشکند و مردم  
امیز و رحیم و مشفق خلق شود و او را از تغییر احوال خود خبر  
نباشد و نه آنکه از بکا بود و دل او در منزل سلامت قرار گیرد

باید که این اسم را بر هر چه برسد نویسد و بکشک و زعفران  
و نام او و مادر او بر آن حریز نویسد و هر مقامی که آنکس  
باشد در دیواری پنهان کند و می باید که جای پاک باشد که  
جنابت در آن مقام نباشد و اگر نه بیم هلاک باشد چون  
بر شروط آداب آنرا دفن کند آنکس بی عالم شرم و حیا باز  
آید تا بجای که از غایت شرم و ادب در روی مردم تیز  
نگردد و هیچ سخن دشوار نکند و تمکین و تعظیم در او پیدا نشود  
و اگر کسی را دوست دارد و عاشق زاری او باشد و معشوق  
الغایت بوی نکند و با او در نیامیزد و او را دوست ندارد  
و هر روز یا نه بار این اسم را بخواند بعد از سه روز نیازی به  
روی آن قبله بود یعنی در وی مقابل قبله افتاد باشد  
و غسلی بپایک کند تا از جنابت و چون از آنجا بیرون آید  
این اسم را بر کت دست راست نویسد بعد از آن که  
دعوت این اسم کرده باشد و این دعوت را دعوت  
رحمان خوانند و دعوت رحمان را چنان اختیار کرده اند که



سه و نه روز بخواند هر روز و هر شب سینه ده هزار بار که چون دعوت  
 تمام شود چنانچه انشای عالم بزبان حال با او سخن در آید و اسرار  
 با او بگویند و او را استعداد ادراک آن بود بفرمان خدایا  
 عزوجل و اگر در چیزی از روی غضب نکرده احوال تباها  
 شود و اگر در چیزی از روی مرحمت نکرده ان چیز اگر تباها  
 باشد با حال حیات باز آید و بحقیقت بیاید دانست که  
 عیسی علیه السلام بقوت و خاصیت این بود که دعوت تمام کرده  
 بود مرده زنده میکرد اما وضایف و تشریط بجای آورده  
 بود و کور مادر زاد را بینا میکرد و هم بقوت اسم این اسم و خاصیت  
 از دست جهودان نجات یافت و با آسمان بالا رفت  
 و همین اسم بود که بزبان سریانی خوانده و اظهار معجزات  
 میکرد اما هر کس از خلائق عالم کما بنور و هدایت و قدرت  
 مطلق رسد و علی غایت کند غریق باید دانستن که هر کس  
 بدین درجه طالع نرسد مگر آنکس که خدای عزوجل خواهد  
 نه القصة آن زمان که اسم بر کف دست راست نویسد

باید که برابر مطلوب رود و اسم را برابر مطلوب بخواند چنانچه  
 وی نواند و جهد کند که دست بر و فرو مالده که بیم نبود که از محبت  
 او دیوانه شود و غیر از وی دل بکسی نهد و در عالم او را  
 بیند و او را خواهد و جهان از بهر دیندار او دوست دارد و اگر  
 چند کت بوی در مالده از عشق او بر بخورد شود و درین  
 شرح صغیر و کبیر با هم نوشته شده است باید که صاحب دعوت  
 و در زمان دعوت از هم جدا نکند تا بر او برسد ان شاء الله و ام القیام  
**یا سحر خمس مکاتیب و سحر احمه**  
 خاصیت اسم پنج در صغیر است که اگر کسی سخت مریض بود  
 و رنج او ظاهر ظاهر نبود که از چیست و اطباء از معالجت او  
 عاجز شده باشند و هیچ دارو در وی کارگر نیاید و آذونات  
 از نکلند باید که این اسم را بر کاف بچین نویسد بمشک و زعفران  
 و بتاب نبات حل کند و بخورد مریض دهد و احوال  
 شنایابد و رنج بهمت مبدل گردد و دیگر بدان رحمت بخورد  
 نکرده و تن درست بود بفرمان خدای عزوجل



**خاصیت اسم بیستم در کبیر** آنست که اگر صاحب دعوت خواهد کرد  
در روز و پنجشنبه آب حیوة معلوم کند و چون خضر علیه السلام  
تا روز قیامت زنده ماند و از ظلمات طبیعت و تاریکی  
ضلالت بر و شنائی عین زندگان برسد و از مقام نیا حاصل  
بمنزل اصلی موصل گردد و صفت عجوبه غیب معاینه دریا بد  
که ملازمت این اسم کند و دعوت باختر رساند و این دعوت  
را دعوت احیا خوانند و این دعوت را جهان اختیار کرده اند که  
هفتاد و پنج روز دعوت کند و هر روز هفت هزار بار و هر  
هفت هزار بار این اسم بخواند که ناگاه وقتی بروی پیدا شود  
هم در وسط دعوت که استزاف بخور جذبات و طلاطم اموال  
روی نماید چنانچه صاحب دعوت بهوش گردد و او را از موضع  
دعوت بیرون برند و بمقامی دیگر فرو دارند بنایت تاریکی  
و در آن تاریکی دست از قوی باز دارند صاحب دعوت در  
زمان باز هوش آید و آن موضع جهان تاریک باشد که  
هیچ چیز و هیچ کس نبیند و متحیر بود و او دعوت تمام نکرده باشد

و چون باز هوش آید نداند که کجاست و سخت ترسد و در  
اندرون او وسوسه پیدا شود باید که دل قوی و شریط اصول  
دعوت بتقدم رساند و وضع نگاه دارد و سنت قدم نکرده  
و اسم اعظم برقرار خواند که هم در آن زمان آن موضع تاریک  
روشن گردد و جایی عجیب و غریب بیند و عمارت های عجیب  
پیدا شود و صورت های بنایت خوب چنانکه مثل آن هرگز ندیده  
باشد مرغان بسیار عجیب و درختان سبز خوش بوی و هر کس  
از آن جماعت که پیش وی آیند سخن گویند و صاحب دعوت فهم  
سخن ایشان نکند باید که اسم اعظم برقرار خواند و بسیار مشغول  
صورت و اشکال ایشان نشود تا بیکبار مستغرق نه گردد که ناقص  
بود و بیم هلاک باشد چون او برقرار اسم خواند و تغییر و تبدل بخود  
راه ندهد یا در آن موضع تاریک گردد و شعله در آن تاریکی بنزد و بیک  
صاحب دعوت آید و بیک قدم آب برسد او دهد و گوید  
این شراب را نوش کنی باید که فالحال بستاند و بتجلیل تجرع  
کند که چون بوی آن شراب بشنود و نسیم دایم حیره سلسله



حقیق بنام جان نیازمندان و قطرات زلال وصال حلین او فرو  
روذ باز افد ذوق و شوق آن لذت بهوش کرد اماغ الحار  
بهوش باز آید و خود در مقام دعوت خود بیند در خانه خود و درین  
هم احوال اسم عجبان بر زبان او روان برد و فراموش نکند بعد ازان  
وجود خود را محیط اسرار بیند و مجموع علوم اولین و آخرین بهیشت  
او روشن گردد و اسرار جمیع مخلوقات عالم کون و مکان بداند و از همه  
مخفیات باخبر شود و در ملکات و جزئیات کامل گردد و افتادگان را دست  
گیرد و سرکشگان روی زمین را هدایت و راه مقصود باز نماید  
و کشتیها را در یابا از بیم موج بیرون آرد اگر چه در یک مقام ساکن باشد  
و حرکت جسمی نکرده بود بفرمان خدای عز و جل و اگر صاحب دعوای خواهر  
از ملکی دیگر رود و اجناس و اسباب با خود ببرد و واسطه ستوران  
و بعد مسافت و در کتب او این باید که چهار جوب حاصل کند اول یک شاخ  
از جوب سب و یک شاخ از جوب چهار مغز و یک شاخ از جوب  
انار و یک شاخ از جوب رز و این چهار شاخ در یک دیگ پیچ بر منال  
حقه میان بخوف بعد ازان سیصد نر از کت این اسم بر آن جوبها

خواند و بر روی جوبها این اسم بنویسد و بکند و تا جوبها خشک شود  
عجبان در جمیع و کوی در زمین کند و آزاد آن کند و هر چند که دخت  
باشد بر سر آن نهد و چون شب در آید خود با اهل خود بر روی  
آن نشیند و چشم بر جمیع نهد و اسم بر قرار خواند تا ملائم باشد و از حرکات  
و سکنت و فوق و تحت و بر سر و دل قوی دارد و نیز آن  
اسم اعظم خواند که چون جهان روشن شود در آن منزل باشد که خواهر  
بفرمان خدای عز و جل که بر کل ملکوتات قدرت و زبهار که این  
اسرار از مردم عام نگاه دارد که ایشان بغور کار خاصان نرسند  
و هر کس چیزی تصور کند و سنجی گویند و در ضلالت افتند و گناه در  
کردن صاحب دعوت باشد که اسرار با ایشان آشکارا کرده باشد  
باید که اسرار با اغیار نگوید اما از صورت که تعلق بعالم محسوسات و آید  
از منوعی که باز برسند جواب گوید و ظننت نکند و کار بیچارگان  
بر آورده و بر اسیران رحم کند و در ویشان را توانگر گرداند و فرمان  
کان را مساعدت نماید که سعادت و دولت زیاده گردد و نقصان  
نکند و اگر برخلاف این شرط کند کار او نیز برخلاف باشد و محظی



و علی الدعوات کرد و نخیل بآش و صاحب دعوت مکر نخیل بنیاد  
که مرد و عالم طفیل اوست و اسم اعظم اینست  
**یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و الاکرام**  
خاصیت اسم ششم در صغیر آنست که اگر کسی بغایت دل کور باشد  
و کودن بود چنانکه از انواع علوم و ادب هیچ محفوظ نباشد و هیچ یاد  
نشد که فتن تمام و هر چه یاد کند در او فراموش کند باید که هر روز  
بیشتر و صفت کثرت این اسم را بعد از نماز صبح بخواند و او را در  
خود سازد دل او چنان روشن شود و بنور عالم منور گردد و  
و به مثل آینه گردد و هر چه در برابر او آید در و بنیاید و هر چند اشارات  
و عبارات علی که بشنود یاد کند و هر چه یاد کند فراموش نکند و او را  
قدرت حافظه بیفزاید و بقیق ذاکر باز گرداند و تقریر کند و مردم  
آموزند و انبیا او را ابواب دعوات عظیم مؤثر بود و اگر و در  
خود سازد و بعد از نماز صبح بخواند چندین بار معنی و معرفت  
به او کشف شود که از هیچ کس نیاموخته بود و اگر کسی جز این علم کرده باشد  
و راه بدان چیز نبرد باید که سبب دوستی در آن راه که افتاب در برنج

و علی الدعوات کرد و نخیل بآش و صاحب دعوت مکر نخیل بنیاد  
که مرد و عالم طفیل اوست و اسم اعظم اینست  
**یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و الاکرام**  
خاصیت اسم ششم در صغیر آنست که اگر کسی بغایت دل کور باشد  
و کودن بود چنانکه از انواع علوم و ادب هیچ محفوظ نباشد و هیچ یاد  
نشد که فتن تمام و هر چه یاد کند در او فراموش کند باید که هر روز  
بیشتر و صفت کثرت این اسم را بعد از نماز صبح بخواند و او را در  
خود سازد دل او چنان روشن شود و بنور عالم منور گردد و  
و به مثل آینه گردد و هر چه در برابر او آید در و بنیاید و هر چند اشارات  
و عبارات علی که بشنود یاد کند و هر چه یاد کند فراموش نکند و او را  
قدرت حافظه بیفزاید و بقیق ذاکر باز گرداند و تقریر کند و مردم  
آموزند و انبیا او را ابواب دعوات عظیم مؤثر بود و اگر و در  
خود سازد و بعد از نماز صبح بخواند چندین بار معنی و معرفت  
به او کشف شود که از هیچ کس نیاموخته بود و اگر کسی جز این علم کرده باشد  
و راه بدان چیز نبرد باید که سبب دوستی در آن راه که افتاب در برنج



حمل باشد که خانه ظرف اوست صد و بیست کمره این اسم اعظم  
را بخواند بنیت باز یافتن کم کرده و بعد از نماز خفتن چون او را خوابان  
باشد در خواب رود که هم در خواب اول نشان آن چیزی بر وی دهند که با  
نمال است و بدست گسست و اگر کسی چیزی در دیده باشد دزد را در خواب  
بر وی نمایند و اکثر حال آن باشد و دزد خود بیاید و به پیش او بگوید این چیزها  
چگونه دزدیده است و صاحب دعوت بنیت هر کس که بخواند همین  
شود همچنین شود و چون بخواند و بلاخانه خویش اندر دزد دزد و در آن  
خانه هرگز نرود و اگر برود هم آنجا گرفتار نشود و دست و پای او بسته گردد  
و از خانه برون نرود و در خانه ببینند تا او را بگیرند و لهوا و اسباب  
صاحب دعوت نقصان نپذیرد فرمان خدای عز و جل **صفت اسم**  
**ششم** **بیر** آنست که چون صاحب دعوت در طریق آداب نفس  
و طهارت ظاهر و باطن مواظبت نموده باشد و در اوقات تلاوت  
و قرات قلب او مجروح باشد و قطعا برینا و اضطراب در لهوال  
او بدید نشود و با انواع نقوش و خیالات نفسان مشغول نگردد و در میان  
خلایق عهد خود چنان مقبول گردد که هیچ آفریده در حال او انوار غیب

و بهتان و مکر و خد ر نکویا و نکند و نپسندد و قیق آتش باشد و اگر کار  
افتد و نه سعادت با صاحب دعوت قصدی کند یا عذری و مکر یا اندیشه  
تحقیق و تنقیح ظاهر کرده باشد فرصت نیاید و زود بوی باز گردد  
و صاحب دعوت بعضی از این لهوال و اند و بعضی ندانند و مردم بخیر و شر  
از وی منفعت و مضرت نبینند و اگر صاحب دعوت خواهد که  
امتحان خواص اسم کند درین دعوت و بجای بی باز نماید که در آن منفعت  
مقدم باشد و خلایق بنظر سیمنید چون نیت دزدیند باشد یا چرب  
کم شده بود و ندانند که کجا است و بسیار خلق در تحت گرفتار باشند  
باید که صاحب دعوت حاضر و ضمیر بران دعوت نهد و درین اسم تصرف نمایند  
اول طایع مسین پیدا کند بزرگ نوزنه دایره بر آن طایع کشد بعلم  
بولاد و این اسم را بران دایره نویسد چنانک گردد هر سه دایره بکشد  
دو باید که ابتدا بوی خوش پیش خویش بران نهد و بخور بکار  
دارد بعد از آن مزار و نود و نه کمره این اسم بخواند و هر نوبت که بخواند  
بلا بران طایع و مد و مشغول عمل خویش باشد تا وقت او فوت  
نباشد و اعتقاد درست دارد تا عمل نه شک و شبهت باشد که او



مستعد است و کاری باید کرد و الوقت سیف و او را محض برین کار  
افزید اند و از میان مردم برگزیده اند اگر چه در میان مردمان یکند نه بر شغل  
ایشان باشد بلك از ایشان بود که مر او از کلام دیگر است بنظم ملک سرت  
باشد و قدرت ایشان در وی ظاهر شده و باطن متوجه حضرت حق بلکه  
و این وقت را دریافته بود اما در عالم محسوسات مولف خلق شود  
گاه گاهی بیشتر او خلق طلبه و از اعمال اظهار خواص محترز بلکه و امثال  
آن در نظر او دعوت و هوای پستی نماید و محتسب گردد اما بوقت  
حاجت و ضرورت بر همین منوال عمل کند و هر نوبت که بخواند نفس  
بر آن طاس دهنده و بخوری سوزد تا انگاه که طاس حرکت آید و در خود  
بجنبند و روان شود مترادف آن طاس برود و حاضر باشد تا بجای  
دود بر همان خدای عزوجل بان موضع رود که آن چیز نهال باشد و بر سر آن  
چیز بایستد باید که بدان که دزدیده و آنگاه نهاده است و اگر بیدار نبود در تحت  
زمین نهاده بود برگردد و سلامت با خداوند دهد که خلائق جهان در آن  
عجب نمایند اما پیش صاحب دعوت سهل و آسان باشد و این کمترین  
خواص اسماء باشد چنانکه اگر صاحب دعوت خواهد که گنج پیدا کند یا نصیت

این اسم بتواند و چون دعوت تمام کند میسر گرداند و مقام گنج معلوم کند و راه بدان  
مقام بر داتا بیشتر اتما و قات بواسطه حضور دعوت از آن تعلقات فارغ  
باشد و از زحمت ضبط و دخل و خرج محترز باشد و دعوت این اسم  
چنان کند که مدت چهار سال شب و روز در دعوت باشد و هر روز  
بیست یک هزار بار بخواند و در شب بیست یک هزار بار بخواند و از عالم  
خواص با خبر باشد و از محسوسات و خواص از پیغمبر که ممکنات است هر چه  
بوی رسد بدان قانع باشد و نایافتن آرزوهای دنیایی سهل گیرد و حاجت  
ایشه در روح نسازد و اولی حقه ملازم اسم دارد و عقل جان در طین یقین  
و اعتقاد ثابت و صیغ داشته باشد و از تنهوات و لذاته دنیاوی بقتناب  
ناید و محترز باشد و آن نیز هم سهل گیرد و خوف بخود راه نهد این باشد  
و صاحب دعوت نه بخوردن غذا و آشامیدن آب نهد باشد بلکه بقوه اسم  
اعظم حیات یافته باشد و نه خواص حواس خامسه مدرك باشد و چیزهای دریابد  
و بداند بلکه بعلم و معرفت ذات و لعل لوجه عارف و دانا بوضوح سبب  
مشارکه غیری از انواع و اجناس انگاه صاحب دعوت مستحق باشد و این  
معانه در وی مجموع پیدا شده باشد و بطریق الهام فهم آید باشد



و صاحب دعوت احتمال آن تواند کرد بقدرت خدای عزوجل و اهل  
 طلب نیز تواند کرد که راه بنماید اما چون دعوت این اسم اعظم بنیت مطالبه  
 گنجا ز کند ثم انشای مده دعوت از ادواج خاصان یک تن به گزین  
 بر روی پیدا شود که محکوم این اسم باشد و خود را بصاحب دعوت نماید  
 نشان آمدن اهل غیب آنست که چون ظاهراً که در التماس این دعوت  
 کند که یک بار دیگر باز از سر گیرد و گوید از برای فلاح و نجات از غفلت  
 و غایت و فرج و غلبه و ختم خدای عزوجل می باید کرد صاحب دعوت  
 بتول او راجع شود بعد از آن گوید که این مقام که در آنی بگذار و همراه  
 من شو باید که برخیزد و همراه او شود که ناگاه او را بموضع برسد که جای  
 گنج باشد و وظیفه آنست که راه پیشان کند و حاضر وقت باشد تا او را  
 بموضعی برسد که چون صاحب دعوت نظر کند دنیا حق و قیاس نیست و در  
 و جاه و درخت معتبر در آن موضع نهال باشد و غنیمت نه شمار  
 در آن موضع جمعی که ده باشند و نهال بعد از آن آنکس او را گوید ای  
 صاحب دعوت این موضع ما هر چه در آن آنست ادر آن تنست و  
 و هر نوع که خود خواهی صرف چون صاحب دعوت ملازم اسم اعظم

باشد و شوق و ذوق تلاوت در وجود او مقرر است به است اذان چیزها  
 فارغ باشد و دعوت او پیش اذان باشد و التماس بدان خواسته  
 نکند و هر چه و شمره اظهار نکند که آنکس چند موضع چنان بونی نماید  
 و این خواص یک اشارت از قدره و خاصیت و استغفار دعوت این اسم است  
 و اگر صاحب دعوت خواهد که این همه گنجا در جهان است صرف کند  
 تواند و مستعد باشد که بمعرف استحقاق رساند اما بواسطه ملازمت  
 و مداومت اسم اعظم اذان فراغت نماید و اگر صد گوه در سرخ پیش او  
 بنهند از ذوق تلاوت نظر بدان نکند بفرمان خدای عزوجل و این  
 دعوت را دعوت قیوس خوانند و صاحب دعوت چون ملازم باشد  
 در آن دولت که روی سویی او کرده باشد بایند و مستدام باشد  
 ان شاء الله تعالی و اسم اعظم اینست  
 يَا قَوْمِ هَذَا يَفُوتُ شَيْءٌ عَظِيمٌ وَلَا يَفُوتُ دَعَا  
 خاصیت اسم هفتم در صغیر آنست که اگر کسی را نشکر و خیالات  
 غالب حالات باشد و مردم در دماغ او اندیشه باطل پیدا باشد  
 و در رحمت باشد و از دست اندیشه های فاسد در ریاضت بود



و خوف مانع نلیا باشد و خواب و قرار از وی شده باشد باید که این  
اسم را بسیار بخواند و او را بخود سازد و نیت کند که از آن اندیشه  
و تخیلات فاسد رستگار شود و از غلبه فکر باطل خلاص یابد بفرمان  
خدای تک و اگر تشویش و خوف باشد و از کس ترسد و دشمنش قوی  
حاضر باشد و پادشاه و حاکم باشد و حکم او نافذ بود باید که وقت  
نماز پیشین غسل کند بدان نیت و نماز پیشین بکارد و چون  
از نماز فارغ شود بعد از او را دین اسم را پنجاه کرات بخواند  
و چند روز ملازمت کند دشمن بر او بی اثر گردد و دوستدار  
او شود بی واسطه و سبب بفرمان خدای عز و جل و از آن  
تشویش و خوف بیرون آید و بعد از آن هیچ دشمن بر وی  
ظفر نیابد و فرصت از آن صاحب دعوت باشد و دوستگاه  
هر دو جهانیا گردد و سر و جادوی بی روی کار نکند و حسرات  
مزاح او نشوند و مار و عقرب و زنبور الم بوی کار نکند  
نرساند و از بلا و آفت سماوی و ارضی ایمن باشد و  
و اوقات برادر خاطر او گذرد و خلافت مرید او باشند

باید که فرصت غیبت داند و روزگار ضایع نگذارند و بطلب  
شغول باشد **خاصیت این هفتم در کبیر**  
آنست که اگر صاحب دعوت را یدیم الله تعالی برکات انعامه  
چند آن ملوق و ذوق در مطالعه ضایع الموجودات و بدایع  
المخلوقات ظاهر گردد که از مجموع عالم موجودات و سهوات  
و نفوس محسوسات و کماهی ادراک حوائج فارغ گردد اگر چه از  
لغوال کلیات و جزئیات عالم باخبر باشد و هر دعوت که  
عدد آن از هزار کرات زیادت کرد دعوت کبیر خوانند و هر چه  
از هزار کمره بود آنرا دعوت صغیر خوانند و دعوت کبیر درین اسم  
چنان اختیار است که صد و شصت روز دعوت کند هر روز  
هزار یا نصف کرات بخواند و هر شب نه هزار یا نصف کرات بخواند  
چون دعوت با حذر رسد و تعداد با تمام انجامد حالات او مجموع و در  
تصرف او باشد و بیگانه کار او معاملات او مدخل نبود و از  
اسرار او جوهر او آگاه نیابد و در مجموع کاینات چون مطالعه کند  
اجرای ذات و صفات خود بیند و در تحقیق آن از خدای غافل

نباشد بلکه چه بیند بحقیقت خدای عزوجل بسینه و درجات  
اولیا او را دهند و محرم حرم و هدایت گردد و رموز تحقیق  
و حدت اشیا و کاهی کل اشیا بر وی آشکار شود و منبیهان  
عالم اسماء کیفیت کون و مکان بر وی عرضه دارند و اختلاف اشیا  
دو عالم در نظر اصل بین او و تقدیر و وازمیداد و مملای خویش  
آگاه شود و اول و توهم بین حقیقه بسینه و کسافر هر دو عالم  
شود و از عالم ملک بزرگ ملکوت رود و در آن عالم ترقف  
کند و باز بعالم ملک آب و آبخا نیز ترقف کند و از عالم سیر اموات  
و احیا با خبر باشد و آغاز و انجام اشیا با آن و از حقیقت  
خلقیت با خبر گردد و اسرار منها فطناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم  
تارة لوی بدان و از سراسر امور و ضایع واقف گردد و این درجات  
و مرتب هر کس را نباشد الا آنکس که خدای عزوجل خواهد  
و اعلم و اسم اعظم اینست یا واحد الکل یا اول کل شیء یا آخر  
خاصیت اسم هفتم در منبر آست که اگر کسی خواهد که در کارها  
نابت قدم باشد و اعمال او ابطال نبند و در اعمال او بحال

برسد و روزگارش با اختیار گذرد و حساب و عقاب بر وی ظفر  
نیابد باید که طهارت کند و سه روز روزه دارد و هر روز  
سیصد مرتبه این اسم اعظم را بخواند بنیت نبات عمل  
و چون نماز عباد کرده باشد بعد از او را بخواند و سه  
بسمه نهد و از حضرت عزت حاجت بخواند حق بسیارند  
و تعالی حاجت او روا گرداند و مقصود بدو در مجموع  
اعمال نابت قدم گردد و هرگز منتهی لزل لحوال نشود و مستقیم  
گردد و اگر خواهد که پادشاه یا امیری یا یکی از بزرگان که احقر  
جاء و حکومت باشد بدولت و سعادت نابت بخواند و روز  
گارش مخالف نشود و دشمن کام نگیرد باید که خالص بسازد  
از زر پاک و این اسم را بر آن خاتم نقش کند در شب بیست  
و هفتم ماه رمضان و آن کس در انگشت کند تا که آن انگشت  
در انگشت وی باشد هیچ دشمن بر وی و ظفر نیابد و دولت  
از خاندان او بیرون نرود و اگر هر روز این اسم را بخواند و پیش  
زبانت شود بر همان خدای عزوجل **خاصیت اسم هشتم**



در کبر است که اگر صاحب دعوت خواند که او را  
استقامت و استقلال تمام در صاحب دعوتی پیدا شود و در  
اعمال و افعال از خلائق عالم بنوانایی ممتاز گردد و قوت دهن  
و طبع او اداء دعوت و تلافی زیارت شود و حکم و مستقیم گردد  
و قطعاً ملال در اوقات او پیدا نکند و دعوت و عزالت و تلاوت  
ترک نکند و از دعوت اسم اعظم به خورداری بیند باید که بدین نیت  
اسم اعظم را دعوت کند و این دعوت را دعوت داعی خوانند و شرایط این  
دعوت چنان است که بسبت و شش روز دعوت کند و هر روز  
دوازده هزار مرتبه بخواند و در مدت دعوت اگر بقای خالی باشد  
نشیند و از نماز کولات متفرق محترز باشد و غذا پانزده خورد  
و حیوانات کمتر رغبت نماید و از ذوق تلاوت و شوق تلاوت  
قرآنه هیچ مخلوق نبرداند و راه اغیار بخوشن ندهد و سخن خلائق  
هیچ باب از ابواب نشنود که سخن خلق محدود در اعمال نشان و استقلال  
شیطان باشد باید که از خجست و غیبت محترز بود و نگوید و نشنود  
و از اعمال بخاری روی بگرداند و متوجه حقیقت شود و پیوسته مراقب

جل خود باشد تا از اوقات باز نماند که وظیفه دعوت است که  
ضابطه و حافظ وقت خویش باشد و زمان فرصت نگاه دارد که  
صومعه این الوقت گفته اند و مقصود از این سخن آنست که شخص را  
بحقیقت مشغول کند و از مجاز باز آورد بدان سبب که چون  
صاحب دعوت شرایط و آداب دعوت و ضبط و حفظ آن نگاه  
دارد قلب و رعب و جسم او متوجه دعوت شود و یکت زکلی کرده و در  
انبات و استحکام دعوت محکم و ثابت شود و اوقات او به سواس  
اعمال نشان و در غده شیطان مبتلا نشود و صفای وقت بوی روی  
نماید و صورت صاحب دعوت معنی گردد و از نتیجه آن بسیار بهره و منفعت  
بیند و خلائق این معینها در وجود او بیایند و در هر شغل و عمل  
که شروع کند او را انبات و استواری تمام حاصل شود و اگر  
پادشاه یا وزیر یا امیری که مستوجب حکومت و امارت باشد  
و از شغل و عمل باز آمده باشد و صاحب دعوت بجست او این  
دعوت بکند هم راست آید و آنکس برادر باشد اقامت باید که این  
عمل را تکلف و ریا باشد و آن پادشاه ظالم و مردم آزار باشد

و از وی راحت بردمان رسد و عطا بر کس دهد و ترحم دهد  
 او باشد و غم زیر دستان خود و بنور مظلومان رسد و نبات  
 فاسق نباشد و در هر چیز اعتدال نگاه دارد بدشاهی که او را  
 ازین فعلتها باشدی باید که خلایق دعای خیر بروکنند و واجب  
 باشد دعا کردن پس اگر صاحب دعوت از برای چنین که دعوت  
 کنشاید که مدد ملک ظالم نباشد نقصان دعوت او باشد و او فاسق  
 متلایه گردد باید که از برای ملک ظالم دعوت فقر و انضاع کند که وقت  
 دعوت بحساب باشد و سر تع الاجابة شود در دعای باید که کند و مژده  
 باشد تا در دعوت مستقیم گردد و از صاحب دعوتان ان شاء الله تعالی  
 یا ایما یرزقنا فناء و کائنات و لیسلمک  
 خاقیت اسم نم در صغیر است که اگر کسی حرام روزی و عظیم فاسق  
 بود و علی الاوامر بخواهد و زنا مستعمل باشد و از ان عمل باز نتواند  
 آمد باید که این اسم را بنیت او دعوت کند و این دعوت را چنان اختیار  
 کرده اند که سه روز که نوبت مشغری باشد روزی دارد و دوم روز  
 چهارم را این اسم را بخواند و جهد کند که حیوانی کثر خورده و اگر نخورده

کثر بهتر باشد بعد از ان خدای عزوجل آن شره حرام بر دل او سرد  
 گرداند و چنان صالح گردد که هرگز بزبان نام فاسق و او را  
 نکند و از خدای که شک و شبهت در آن باشد محرز گردد و بر همان  
 خدای عزوجل و لغه که شبهه حرام در آن باشد بخواند و دیگر  
 چیزهای شکر بر دل او سرد گردد و اگر میان زن و شوهر ناساز  
 کاری باشد و جنگ و خصومت و اگر موجب نزاع ایشان معلوم  
 نباشد که چیست و کن مع ظاهر بنود باید که صاحب دعوت بنویسد  
 تا کاسه در جاهی بیاورند و این اسم اعظم را بشک و زعفران بر آن  
 کاسه نه پس در آن روغن کاسه و باب چشمه و نبات حل کند و یکی  
 از ایشان در دهان بخورد و اگر سه روز بخورند بهتر باشد که صلاح و برکت  
 در میان ایشان پیدا شود و اگر هر پوست آتش نه پس بشک و زعفران  
 و شکر کند و در موم کبره و در کون آب انوارند تا آب از ان خوانند  
 هر کز خصومت در میان ایشان نباشد و دیگر چنان عظیم و سلیم  
 شوند که اگر بار بر پست ایشان نهند برند و هیچ سخن نگویند و عاجز  
 و زبون بگویند شوند اگر چه تند و سرکش باشند و هر طایفه که ایشان



ما خصوصیت باشد همچنین کند که بصلوح باز آیند بزمان خدای عزوجل  
**خاصیت** **نهم** در کتب **نهم**  
آنست صاحب دعوت در طریقه طهارت و آداب شریعت و صلوات  
خمس سنت و نوافل و تطوع و صیام و زکوة و حج اقدام و استقام  
علی الغایه و نهایت نموده باشد و اندرون و بیرون او مصطفی  
و مجلی باشد و ضوابط و آداب و طهارت نگاه داشته باشد و صفای  
آداب و طهارت نگاه داشته باشد و در صفای دعوت است که مجموع  
اوقات با وضو بکند و صلوات خمس بجای آورد و از سنن و نوافل و تطوع  
روی برنگرد و قطعات الثبات بنما و غسل و غیبت و هتاهل نکند  
و از عقوبات و تعلمات عالم نفس امارا احتیاط نماید و تهذیب  
و لذات در وجه او سر دلش باشد و نه مقدار و توجه به عالم ربانی  
و انوار سبحانی که ده بود و مستغزل حقیقت باشد و هم او بصلاح  
نکند و حضور حاصل کند باشد آن زمان دعوت این اسم گذرد  
دعوت کبر و مدت بیست و هفت روز در ده حق باشد و هر روز  
نه هزار مرتبه بخواند و صاحب دعوت که در منهاج تلاوت و ادب

قوات دعوت چهل اسم مستغزل باشد و هم اسمی از اسماء برتری که مستغزل  
دعوت کرده باشد و لذات عالم روحانی و دعوت ربانی و آیات سبحانی  
در یافته بود احوال و اعمال او بخود خدای عزوجل نرساند و درجات  
و مراتب او از حدود و عقول و منوم تجاوز باشد اما آنچه در عالم  
ظاهر با درال قیصر عوام رسد و از صاحب دعوت بپایند و ایشان  
در تحقیق باشد اشارتی آنست که صاحب دعوت را بنابر این اعظم بینند  
و روی او شرف و درخشان بود و انوار وحدت در ماهیه او پیدا باشد  
و اگر در شب طلای آن خورشید نورانی بر احوال گذرد شمعش از رخسار  
او بر در و دیوار افتاده باشد و همه راه روشن بود اما از ضیاء  
قلب او جهان منور گردد و بجایی برسد که هیچ کس معنای او نبیند  
و در عالم ظاهر و باطن اکل گردد و اناس او مؤثر باشد و قطب  
الوقت بود و قایم مقام و نشان او آنست که اکثر اوقات بهلوس  
خود از خلق خالی داند و پنهان شود و اگر گاه کاسی بنیان خلافت  
در آید سبب رحمت خدای عزوجل باشد که به مردم بگذرد و چون صاحب  
دعوت در میان خلایق گذرد هر کس که روی او ببیند و حاجتی از خدا

بخواهد اکثر حاجات خلایق را در دنیا آنگ صاحب دعوی در شان ایشان  
دعایی مخصوص بکند مگر خلایق برادر دنیاوی و توفیر بهر سزا از برکات  
انسان صاحب دعوی دیگر آنست که مجموع امراض از نفس او صحت  
یابند و الناطق او شفا و نجات و بی خلایق بود از آلام و او جابر  
و اگر پیشش دغوری و دود فی الحار شفا یابد و اگر کسی در بنوی و بلا  
یخی سخت مبتلا باشد و صاحب دعوی را از احوال او واقف گردانند  
و میلی و ترجمی در خاطر او پیدا شود آن کس از حبس و بلا و استکار  
شود و ابرم و صاحب و علت جذام از دیندار او صحت یابند و در نجس  
دشت زایل گردد اما صاحب صاحب دعوی را از احوال او واقف  
گردانند و میلی و ترجمی در خاطر او پیدا شود و صاحب دعوی از بین  
فایده بود و در بی بیایه عالم ارواح و کبریا ملک و ملکوت  
و مقدر و رات و عکس و تفرق در آن بعضی معقول و بعضی  
معروف و بعضی معلوم و بعضی معقول که درجات عوام و خواص  
عالم است و ملکوت و برخی اقسام خاص الخاص است اینست در دعوی  
اسم اعظم روی می نماید چون در مطالعه نقوش عالم غیب است

از مقتولات نظام که عمل عوام انسان است پر دانسته باشد اما لمودر معجز  
در وجود او پیدا شده باشد و نظام رسد اکم او خواهد و اگر نخواهد  
بالات این معانه از وی منتظر گردد و او را از ارباب و عجایب پیش  
از آن مکشوف شده باشد و صف آن در کتاب توان آورد العلم عند الله  
و اسم اعظم بالصواب و اسم اعظم اینست یا صمد غنی غنی شریف قهار  
کمالی **کمالی** خاصیت اسم دعوی در صغیر آنست که اگر  
خواهد که زبان جمله خلایق بر خود بنشیند و عقد اللسان جماعت کند چنانکه  
در اعمال و افعال و احوال صاحب دعوی ببندی و دشمنی و نقصان و  
و عرض و حال سخن نتوانند کرد و چند اسم سعی درین باب کنند  
باطل گردد باید که لوحی بسازد از سه متعارف معنی و این اسم را  
بر آن لوح نقش کند و هزار و یک بار صاحب دعوی این اسم بر آن  
لوح خواند و بعد از آن در شکم ماهی تانند و در زمینی نمکاف دفن  
کند و آن جماعت را که معلوم کرده باشد که خفمان او اند نام ایشان  
در آن نویسد که زبان مجموع خلایق در بدنی او بسته گردد و بقصد  
و عرض او هیچ نتوانند گفت بفرمان خدای عز و جل و باندک مدتی



دشمنان دوست گردان و معطیان او گردان و اگر چهل روز هر روز هزار  
و چهل بار این اسم را بخواند در دست و بصدق و اعتقاد و اندرون  
صافی بعد از آن جماعت از اولی بر وی بیواستوند و هر حاجت و مقصد  
که او را باشد میتا دادند از هر نوع که از روی دل او باشد باید که درین  
دعوت قلمی حیوانی خورد و احتراز کلی که ده بود و اگر نه بیم هلاک  
بود و اجتهاد و سعی خود باطل کند باید که در ابتدای دعوت از حیوان  
دور بود و بوی آن نشنود که چند انگ صاحب دعوت از حیوانی مجتنب  
بود از اولی میل بوی بیشتر کند و دوستی با وی بیشتر کند و اگر مغول  
شود بچوانی از او بگریزند و قصد کنند تا قصد کنند تا او دیگر دعوت اسم  
اعظم نکند **فصل ششم در کسب**  
آنست که اگر صاحب دعوت خواهد که خلایق عالم بمواریع آدم در مطاوعت  
و عبادت الوهیت ذاکر و مسبح و محمل طاهر و مصلی و منقذ گردند  
و تربیت ایشان از عالم ارواح قدس کنند و قوت و عقور و نفوس  
و انوار حمدانیت و فیض و حدانیت در ایشان موزن گردد باید که مخصوص  
دعوت کبیر این اسم بکند و این دعوت را دعوت باری و قدس خوانند و گزایند

این دعوت آنست که هفتاد و یک روز دعوت کند و هر روز چهار مرتبه آن  
پانصد بار بخواند و طریقه طهارت و وظیفه غذا خوردن چند بار  
تکرار کردیم تا دانسته دعوت کند و غلط و سهو در اعمال او نیفتد اما باید که  
اعمال در هیچ دقیقه از دقایق دعوت نکند تا تعطیل در عمل پیدا  
نشود و مباحی دعوت نکرد و چون برقرار و بر شرایط دعوت کند  
تغییری در میان خلایق پیدا نشود و همه خلایق روی  
بصلاح و طاعت آورند و راه مسلمانی گردند و رحم و شفقت  
در دل ایشان پیدا شود و مومن و صالح و مسلم و محسن  
گردند و امانت و دیانت ظاهر گردند و تقوی و طهارت و عبودیت  
و ربوبیت بر همه افعال مقدم دارند و رائج العلوم شوند و تحقیق  
توحید و از علم البیقین بعین البیقین رسند و یکدل و یک  
زبان گردند و مراطه المستقیم راه خود سازند و امن و امان  
و ایمان حاصل شود و صاحب دعوت از این معاملات  
آگاه باشد اما هیچ افزاین بخیر صاحب دعوت نداند که آن  
صفا و وفا و ادب و طهارت از یکا در میان خلایق

پیدا شده است و اگر نفوذ با اسم منتهای دولتی یا بی سعادت  
در ایام دعوت او با علل فساد و طین مناجیه بیهامون موضع  
صاحب دعوت بگردش الحار بر زمین افتد و تباها شود و صاحب  
دعوت از این احوال با خبر باشد و قطعا درین دعوت احوال ندوم  
بیهامون صاحب دعوت نکرند و هر کس که ناگاه اتفاق افتد  
و حوکنی تباها کند هلال شوند و صاحب دعوتی که بر ایت و در  
جاه صاحب دعوتی که بر ایتب رسیده باشد و بعد از آن دعوت  
این اسم کند محتاج هیچ مخلوق نباشد و طعام و غذا از دست هیچ کس نخورد  
و اسباب و تنوعات از متعلقان و نزدیکان خود نبرد و هر چه که اوقات  
از عالم غیب روزی بوقت رسانند چنانکه پنبه بهر فرموده صلی الله  
علیه و سلم بطعن و پر زدن و نیز بیتی فی خوف اللیل ای قال هو  
من غذائه تنه و این روزی نه بوسیلست پسر و دختر و پدر و  
و مادر بود و هر اذری رسید و از املاک و ارضیات بسیارین  
و وقف و نذر و زکوة و صدقات و نطف مستحق باشد بلکه ملائک  
مقربین از عوالم جنات الزودوس و بنم فردوس و مائت جنات

بدن بوی می رسند و هر گاه که صاحب دعوت در آن وقت تفرق  
کند و اندکی بخزد چندین اسم از معرفت بروی کشف گردد و در  
حواس خاصه باطنه روشنایی پیدا شود چنانکه صاحب دعوت  
در خود جبران شود و از ملکات آنج در خاطر او بگذرد فی الحاضر  
پیش او خاطر و حاصل گردد از انواع صور از خام و پخت از وحش  
و طیور و لحومات مختلف از هر نوع که ارادت او باشد و از نباتات  
آنچ خواهد در زمان بیاورند اما وظیفه صاحب دعوت آنست که  
بکلی از حیوانات احتراز کند که اعمال او متعقد گردد و در تفرق آن  
و منین اوضاع بوی او نباشد بلکه صاحب دعوت بدان رعیت  
نکند که تیرگی در ضمیر خود بیند و بوی خون از دنان وی آید و ملائک  
و بری از وی دور گردند پس احتراز کردن اولیه است اما از  
نباتات هیچ ممنوع نیست و تفرق در هر چیز که بکند شاید که از احتراز  
این انواع فارغ باشد تا از بلاوت باز ماند و روزگار ضایع  
نشود که هر چه تعلق بعالم خام دارد و از دنیاوی باشد  
عجاب راه سالکان است آنچه ما محتاج او باشند بوی رسانند و صاحب



دعوت داند که آن اغذیه و قوتات از یکاست چرا که مرکز کس از خلیاتی  
 عالم و نسل بنی آدم بجز صاحب دعوت این طعام نخورده باشند و ملاک  
 این حکایات شمه گفته اند تا چون صاحب دعوت بدان رسد داند و  
 و کار دانسته کند نقلست وقتی صاحب دعوتی در کنار آب همچون خلیاتی  
 ساخته بود که مقدار یک آدمی بود و غی تو است خفتن و پای در انداختن  
 تراست که در آنجا بیشتر در نماز ایستای بودی یا نشسته بودی و  
 و بدعوت مشغول بودی و حج از بنی آدم از حال او معلوم نبودی  
 از قضا و حکم خدای عز و جل در ویش سیاح از برای تفریح و عجب  
 و دیدن غایب بکنار آب همچون بی گذشت و جای که کس ندیده  
 بود میخواست که ببیند بیست و پنج روز بر آن اطراف رفت و بچای  
 و غرایبات بسیار بدید از غایب المخلوقات که هیچ کس ندیده بود تا گاه  
 بر آن خانه رسید که صاحب دعوت در آن خانه نشسته بود و بدیدار او  
 متوقف شد و سلام کرد جواب داد و پیش از جواب سلام سخن گفت  
 و چندان که در ویش سیاح مسکلهای عذبه داشت و میخواست که او را  
 بخشن در این صاحب دعوت خاموش بود و از دعوت روی بر غمی تافن و

و التفات هیچ طرف نمی کرد بعد از آن چون در ویش سیاح متوقف شد  
 و بجز آنرا آمد قسم بداد که با کسی اعظم که تو میخواهی که جواب من بازده  
 چون سوگند بشنید جواب فرمود که حاجت تو چیست در ویش سیاح  
 گفت مقصود من آنست که بدانم که تو در این موضع چه می کنی و از دعوت  
 چه می بخوانی و از غذاها که در عالم است و اینها چه نیست چه می خوری  
 صاحب دعوت گفت ای در ویش یک طوطی و درین مقام توقف کنی پیش  
 تو همه اسم در ویش که در ویش قرار گرفت بنشینت چون دعا  
 بگذشت ناگاه بر او در ویش صودتی رو حاش بقایت نورانی از  
 میان آب همچون بر آمد و طبعی بر سر داشت و چندین نفس نعت  
 در آن بود از غذاها پخته و غیر پخته از نباتات و حیوانی انواع مختلف  
 و چیزها که در ویش سیاح هرگز در جهان مثل آن ندیده بود و نیز نشنیده  
 و عذبه بیاورد و پیش ایشان بنهاد و گفت که این طایفات و از دور  
 با یستاد و دوست بر سر نهاده در ویش سیاح در آن حالت فرو ماند و چنان  
 گذشت که این نعت از یکاست و چه چیز است و این خادم در خانه چه کسی است  
 صاحب دعوت دانست که در ویش سیاح در جرة است و متعجب است و

و صبح نمی تواند خوردن فرمود که ای درویش چیزی بخورد که اسرارها  
بر تو روشن بود و چون این نعمت بخوری زنده شوی و دیگر  
بگیری و ایمان و محبت بیابی و از معنی المؤمن حق فی الادیان  
واقف گردی و از فیه طبیعت خلاص یابی و زندگانی جاوید حاصل  
کردی و از مرکز دستار شوی درویش صاحب دعوت قدوسی از آن نعمت  
در دامن نثار فرود برد اسرار آن بروی گشای شد و بشناخت که آن  
مرد صاحب دعوت اسم اعظم می خواند و بخواند آن رسیده است و مقامات  
اولیاء در یافته اما معلوم بنوعی که آن نعمت از یکاست چون طعام خورد  
دند آن شخص روحانی و حیثیت نورانی طبق برداشت و باز باب  
چگونگی رفت درویش بنیابت در جبریت افلا و عجب ماند در آن  
اشکال چندان که سوأل میکرد صاحب دعوت جواب نمی داد و فاش  
بود اما ساکن اسم اعظم می خواند دیگر بار درویش سوگند یاد کرد که نمی  
آفرید کار که مراد ازین لغوال آگاه گردان و کمی و جزئی این دایره  
صاحب دعوت گفت ای درویش این نعمت از بهشت است و خدای عزوجل  
پیش من فرستد و این شخص نورانی فرشته است که ملازم اسم اعظم

است و پیوسته نعمت پیش من می آورد درویش پرسید ای صاحب  
دعوت بحرمة اسم اعظم که بگوی که این منزلت و درجه از یکا یافتی و این  
مراتب از یکا حاصل شد و دیگر سوگند داد که بگوی صاحب دعوت فرمود که  
از دعوت بادی قدس چنین گفت و خاموش شد درویش بسیار دیگر بار  
سوأل نداشت بر خاست و اجازت خواست و از آنجا بیرون  
رفت و در طلب دعوت بادی قدس چندین سال در عالم می گشت  
و از هر مکان نمی یافت بعد از چهل سال که طلب کرده بود و جد  
و سعی و اجتهاد مردانه نموده بود ناگاه وقتی در خواب بود که  
همان درویش صاحب دعوت را بدید و از غایت جده و طلبی که داشت  
او را بشناخت و دامن او گرفت و خدای عزوجل دینا بر او بشناخت  
آورد که مراد دعوت اسم باری قدس یا موز صاحب دعوت چون دانست  
بعد از چهل سال آن درویش مستحق آنست که دعوت کند این اسم اعظم  
را بوی آنوقت و درویش اسم اعظم را در خواب یاد گرفت برین شرط  
که مسطور است و بعضی آنجا بنفشه شده و چندین در دعوت قیام نموده که  
صاحب دعوت که بغیر محتاج نیست جلوه باشد و اسباب معاش او از یکا



باشد باید که منتظر و مستعد بوده و اندیشه نایافته نکند و بدعت مستعمل باشد  
که خدای عز و جل آنچه مقصود او باشد برساند و واسطه تبلیغ کن فیکن  
و اسم اعلم و اسم اینست **یا باری قلاشی کفوة یکر اینیر**  
**کلامگان** که صفت اسم بازدم در صغیر است که اگر پدر شاهی باشد  
از بزرگان که صاحب دولت و جاه و خست باشد از حکومت معزول شده  
و مراتب و درجات او مضبوط یافته بود و در آن ترتیب عیال باشد  
و با از ملکی خویش که چینه باشد و از خاندان او این شده بود و دشمنان  
قوی درمی او باشند و محظوف و بد حال بود و مطیعان او بر اکناس شده  
باشند و خواهر که از آن خواست دستکار شود باید که دعوت این اسم کند و  
و چنان پسندین از این دعوت را که صفت روز روز دارد و زک  
حیوانات کند و هر روز یک هزار مرتبه این اسم را بخواند بعد از اعتقاد  
پاک و دل صافی و صغیر روشن متوجه حضرت واجب الوجود شود و صدقه  
بر پای و از وی هیچ فضل عالم دنیا مستعمل نکند و بفرمان خدای عز  
و جل چون دعوت تمام شود ناکاه حالته بدید آید و دشمنان او در آن  
منور شوند و متوفی شوند و در آن ترقی یکن و یکر را بکشند و استعجاب

ایشان برود و همه ایشان در آن قرار عدم گردد و دولت و سعادت  
و اقبال روی بطرف او دهند و مراتب او از آنچه بوده زیادت کرده  
و حکم جهان داری باز روی رسد و خلائق بطوع و رغبت مطیع  
و مستعد او گردند و اموال و اتباع او بسیار شود اما از ابدان او درین  
اودان مقصود آنست که ملازم اسم اعظم باشد و همه روز بخواند و مطیع  
و محکوم اسم کرده و مطاوعت اسم اعظم چنان است که عدل و انصاف  
وظیفه خود سازد و از امر با قاطع بین الناس بالعدل نه الاخرة  
خود طلب کند و کار بقاء نکند و از مردم آزادی محرز باشد و دادگاه  
دنیا زود بهر آید و هر تخم که کاشته باشد بهر آید ناکاه قاضی اروا  
در آید چون معاش او چنین باشد و درخت نیکنامی در زمین  
دو شکلی نشانند و بآب معدت پر و رسی دهد شش مرتبه بر او دعوت  
و اقبال بر وی مستدام گردد و چون همه روز بخواند صبح و شام طهر روی  
نیاید و اگر کسی را فرض بسیار بود و چون عوض آن پیدا نبوده چون بسیار  
خواند او را و اسم که از این شود بطریق که در خیال او نباشد و نه انکر گردد  
و بزرگ قبایل و عشایر شود هم بصورت و هم یعنی و درجاة او چنان

عالی گردد و صاحب قرآن عالم شود و بسیار عجایب و غرائب در مشغول  
و عمل او پیدا شود و باید که اسرار خویش با جمیع آفرین مخلوقات بیکار برسد  
و تعاضد در اوقات او آید **نیا بود خاصیت این اسم یازدهم در کتب**  
آنست صاحب الدعوات در مقام سلطنت و بزرگی چنان مقرر کرد  
که عین نقصان بوی آید و از چشم و زخم آدمی و وی و پری و کوس  
و معصوم ماند و از سر و آیه الارض این گروه و قبیله او بجز مبدل نگردد  
و اندیشه عقل و تصور بر امرن جاه و جلالت او ننشاند گشت و قیاس  
از کماهی عظمت او ماء یوس شود و اعزاز و اعتبار او در ضمیر هر کس  
نکند و باید که دعوت گیر این اسم کند و این دعوت را دعوت گیر می خوانند  
و دعوت گیر آن میخوانند که صاحب دعوت را زنده گیر یا بی برساند و از تعلق  
که با او دلچ او را بپوشد بسیار منفعت بیند و گاه آه اول بر وی  
چنان کشف گردد که گمان بر او بر او است که با او سخن میگوید و اکثر  
اوقات در سبب مصاحب او باشد و روز بر او ایستاد باشد و  
و گاه گاه بنشیند آنرا جمیع اوقات ضابطه لحوال و احوال او باشد و از تصرف عقل  
و نفوس خلایق محفوظ باشد و هر کس که در قصد و عرض او باشد او را حلال

کنند و درین دعوت سری موجود است که از خلایق در مجابت و نوبی  
عجب است از اسرار و دعوت شده از آن باز بنماییم و شرح بگویم تا دانسته  
باشد باید که چهل روز دیگر دعوت این اسم کند باندرون صافی و کمال  
اعتقاد و یقین صادق و رضا، حق و تلاوت هیچ و ایمان پاک و غدا  
حلال که در آن سبب نباشد و مکان بی گزند و فوس نه تعلق اما باید که  
غاری باشد و جامه طاهر این تریب نگاه دارد و اعمال روا ندارد و  
و از تعطیل اجتناب کند و آنچه شایسته صاحب دعوت است در تکمیل دعوت  
او باید که بتقدیم رساند و مرتب دارد و بدعوت مشغول شود و بدین  
قانون که شرط وقت و از خلوت بیرون نیاید من چهل روز تا یکصد  
و حضور پیوند و بعد از آن بفرمان خدای عز و جل عالم از دلخواه  
و وزیر و امیر و قاضی و محتسب و اکابر و ارکان دولت و اعیان  
و مشاهیر و سادات و عوام الناس مجموع روی بدعوت خانه وی  
کنند و پیش صاحب دعوت حاضر شوند و محتاج او حضور او شوند  
و از دور قضا یا محبت خواهند و هر کس که از صاحب دعوت دور  
فقیه محبت خواهند البته بر او برسد و عجب در آن که هر کس از



بنی آدم در آن قبول خلافتی مرتبی صاحب دعوت نبود باشد و پیش هیچکس  
ترتیبی از نکرد الا خداوند تبارک و تعالی بخود می خود اعراز و اعتبار  
او در دل مردم برید گرفت بود و راه باینسان نموده و این خواص  
جوانی بود از کلیات حالات این صاحب دعوت و قامت امور او  
منهاج ارادت او باشد و پسندید خالق و خلائق باشد و از علوم  
روحانی و عالم ملکوت و جبروت و اقیان باشد و علول و نزول  
و فیض از عوالم لاهوت بمعارف و حقایق در قلب او مدخلت یابد  
و از سر بجز آید و لذات روحانیات از عوالم جسمانی و نشانه و شهور  
فانی باشد و اوقات او خوش گذرد و در آن مراتب و درجات  
بسیار مدت بماند چون صاحب دعوت در آن طریقه و وظیفه ضبط و  
و لعیان نگاه دارد و تره و تراید در همه اعمال او پیدا شود و عمر او برکت  
باشد اما باید که در خانه نطق و خود نمایی ننماید و بحضور و تعظیم  
خلق مغرور نگردد و بقدر اهل زمین مغرور نشود اگر چه او را علم  
و شفا باشد که اهل سماوات نموده و شفا یابد او باشند و تعلقات روحانی  
او را معاونت کنند باید که اسرار که دارد و تاج و تاجی تمام از دعوت

یا پادشاه اعلم و احکم و اسم اعظم اینست  
**یا کبیر انت الذی لا تهدی العقول لضعف عظمته**  
حاصل اسم و انزاد هم در صغیر است که اگر کسی سحر باشد یا نظر  
رسیده بود باید که این اسم را بر صفت جوش نقش کند و با خود دانه  
سحر و جادوی بر وی کار نکند و آنچه که ده باشد از وی بریزد و دفع  
نظر کند و بیماری سخت را بشیرت بر من و خدام را منقطع گردد آید  
و اگر بسیار خواند از درد و رنج و وجع خالی گردد و بیماری هرگز نکند  
کرد و فواید روزی شود **خاکیست اسم و انزاد هم در کبیر**  
**است** که بقدرات غیرت اعلا و اصدقه در احوال و اعمال صاحب  
دعوت در نگیرد و از مکارید شیطان الانس و الجن و وسوسه ماند و سر می علم  
در خاصیت این اسم هست که اگر صاحب دعوت راجع العلوم شود  
و در ایام دعوت این اسم بجای آورده بکافی اسم از رگد دعوت این جهان  
است که مدت پنجاه و هشت روز علی الدوام دعوت کند و هم روزی  
مزارکت بخواند و این دعوت را دعوت باری النفس خوانند و معانی  
و خاصیت این اسم در صاحب دعوت جهان پیدا شود که از بحر عقول

و نفوس و سیارات و نباتات و ارواح و اشیاء و اجسام را معاینه  
بچشم سر و بیند و حقیقت سیزدهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسنا بر صاحب  
دعوت روشن گردد و هر که تحقیق آیات ربانی درین اسم اعظم مندرج  
است و آن حقیقت و معنی او را در عالم نفوس است بعضی معانی  
روحانی و بعضی ارضی و جسمانی و ازین اقسام بعضی نورانی و بعضی  
ظلمانی می باشد ازین اقسام چه سماوی روحانی و چه ارضی جسمانی در عالم ظهور  
نیز و جنبه موجود می شود و بذات خویش طاق افتاد و از مشارکت  
و از و بروج مبرا و شرح حقیق افعال و احوال ایشان در عالم ملکوت  
و جبروت و پنج است و مادی تقوید زبان نیست که مجموع خواص درین  
صاحب دعوت عیانست و عیان را چه حاجت بیان است اما چون  
صاحب دعوت مستقیم احوال باشد این ذات و صفات روحانی و  
نورانی و ظلمانی و جسمانی و نسانی را در قلب صاحب دعوت نمود  
و وجوه معانی روحانی باطرافی او آورند و صاحب دعوت بقوه نور  
نور ولایت قابل آن خواص گردد و از بحر علویات روحانی و ملکوت  
جسمانی و ظلمانی برده و معارف با بد و اقتباس نور حقیقت از ذات

پاک باری القدس کند و ملکوت و جبروتات خواص بدل و جان او  
متعلق شود و پیوند گردد و از جمله مخصوص گردد و اسم او عالم امر و  
خلق بر وی مکتوب است و در ظهور که امانت قادر گردد و بسیار  
عجایب پیدا شود و اظهار خیر و سر پیش او سهل گردد و بر اندک  
اشیائی که کند و مقصود بسیار خلق بر آید و صاحب دعوت از علوم  
اولین لغزین بهره مند گردد و احاطت علم بر موجودات حاصل کند  
بفرمان هدای عز و جل باید که پیوسته رعایت تقوی کند و از حکم  
حکم بالظاهر تجاوز نکند و از آب سیرت و طریقت نگاه دارد تا در  
حبوط رجعت اسما سیر و منفعل نگردد و الله اعلم و اسم اعظم اینست  
یا باری التَّوَكُّلِ بِالْإِمْتِنَانِ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ  
خاصیت اسم سیزدهم در صیغه آنست که روز چهارشنبه  
غسل کند و جامه پاک در بپوشد و بخانه خالی رود و هزار و پنجاه و  
ویک بار این اسم را بخواند و آن روز که دعوت این اسم میکند باید که  
فکر مناصی و تناسی و فسق و فساد بپراهن قلب او نگردد و از و کوا  
خفاص محتر زبانه و کونه بیم حلاک باشد و از سهم اهل غیب نباه شود



بعد از آنکه شرط نگاه داشته باشد و خود را از افکار مذموم بعید  
کند و در آن خلوت خانه هفت تن از ارواح بر صاحب دعوت  
آشکارا کند و نشان ایشان آن باشد که جاهای کبر پوشیده باشند  
و مانند تم کان کلامی سلطانی بر سر نهاده باشند و روی ایشان همچون  
ماهی تاب روشن بود چنانکه عکس بر در و دیوار افتد و چون در آیند  
بر ابر صاحب دعوت بایستند و سخن نگویند صاحب دعوت باید که صبح سخن  
نگوید و اسم را باز نگوید و بلند بخواند که تا زمانی که ایشان سخن در آیند و گویند  
ای افرید خدای عز و جل ترا چه مصلحتست و چه هم داری و مقصود تو  
چیست و چه اندیشه کرده و مادر ابر را پنج کوزه و از ناله و در آوردی  
که بقوت و خاصیت این اسم اعظم که بخوانی از حلاله مشرق بدین طرف  
آمدیم صاحب دعوت که برای افریدگان خدای عز و جل گرم و برزگوار  
که دید خدای عز و جل از شماراضی باد و فرستد چنانکه فرمان اسم بخای  
آورده و بدعت من حاضر شود اکنون بداند که آرزوی من از شما  
است که خدمت این اسم اعظم درم مکان و هر زمان و هر حال و هر گاه  
و هر حادثه مرا واقع شود از نیک و بد و نفع و ضرر و غیره و میان و کس

و دشمن مدد و معاونت من کنید و قوت بین دهید و نظر و دوستی  
از من باز نگیرید و هر گاه که مرا حاجتی باشد روا کنید و باید که چند روز  
مقدم بود این حال صاحب دعوت حیوانات خورده باشد و حیز او صافی  
بود و اگر چنین نباشد ناگاه از ایشان بترسد و فی الحال حلال شود چرا که  
سخن نتواند گفت و از دعوت باز ماند و مراد صانع شود و از حاجت  
بگیرد و باید که درین دعوت از حیوانی احقر از کرده باشد تا قوت و هم خیار  
غالب نشود و بقوة انوار عالم روحانی از جمیع ارباب نرسد و آشنای ایشان نکند  
و ایشان نیز با وی انس نگیرند بعد از آن که ایشان دعوت او را اجابت کنند  
باشد و اسم آبی نمایند که بر مصلحت و حاجت که صاحب دعوت را بود بیایند  
و ان شغل و عمل بتقدم رسانند و حاجت روا کنند چون این تهنه تمام  
شود دیگر بار بر ایشان دعا کند و توافع بسیار نماید و هر چند دولت  
بر سینه خود داند و گویدای و دلستان خدای عز و جل چنان که مرا عزیز  
کردید و در آن در حضرت خدای عز و جل عزیز باشید اکنون نشان  
باید که میان من و شما باشد تا بوقت حاجت شما را طلب کنم و حاجت  
من روا کنید ایشان گویند ترا حاجت هیچ نشان نیست که ما خوف بوقت

حاجت بیایم صاحب دعوت گوید شما راست می گوید اما مقصود از ایشان  
است تا دیگر بار مرا حاجت بدعوت شما نیاید ایشان چون نام دعوت  
بشنوند فی الحال خائفی بوی دهند زنگ آن مؤمن چون بیضا مرغ  
خانگی و خطی سبز بر آن نبسته باشد چون مؤمن بستاند تعظیم کند  
و بوسه بر آن بندد و بچشم و سر باز گیرد بعد از آن گوید توقع دارم  
که این خط بن آموزید تا توأم خواندن ایشان آن نامها را بوی  
آموزند و شرح و خاصیت آن بوی آموزند و شرح و خاصیت آن  
بوی آموزند و تعلیم کنند که آن خاتم چگونه نگاه دارند باید که جسم از  
حایض و جنب و فاسق و فاجر بر آن خاتم نیفتد بعد از آن خواص  
بسیار کند و گوید زحمت کشیدید و از برای من بسیار ریخ دیدید  
الکون اجازت دارم که بسلامت بمقام خود باز روید تا بوقت  
حاجت شما را طلب کنم باید که درین اوقات بوی خوش بر آتش نهاده  
باشد تا دوستی در میان ایشان باشد هرگاه که صاحب دعوت را  
لصتیاح بحضور ایشان باشد هفت بار این نامها را که بر خاتم نبسته  
است بخوانند ایشان حاضر شوند و حاجت او را کنند اما باید که در

وقت دعوت پاک و صافی باشند و در خوشنای دل حاصل کرده باشند  
تا در غلط نیفتند و مرادش ضایع نگردد که این اسمی نهایت عجیبست  
و بیرون از آن که گفتیم خواص بسیار دارد و صاحب دعوت بتجربه  
همه معلوم کند **فایده** **اسم سینه و عظم در کبینه**  
آنست که بیرون از صفت تن از ادواح که بر صاحب دعوت را رسیده  
و در توفی تمام در علم معنیات ظاهر کرده و در اقتدار دست او  
مطلق کرده و عملهای عظیم کند و ضمیمه او صافی کرده و چنانکه قطعاً و  
مکورت و اختلاف باوقات او راه نیابد و اگر ابتلا و وبا و آفات  
سماوی و ارضی و حوادث و فتنهای همه عالم روی بطرف صاحب  
دعوت نهد هیچ اثری نکند و از آن موضع باز کرده و قطع و دفع  
شوند از آن شد و ولایت که صاحب دعوت در آن باشد و این  
اسم را دعوت و یک خاصیت هست و این دعوت را دعوت پاک می خوانند  
یعنی صاحب دعوت چون بدین دعوت رسد و جود او از آلا پیش  
دنیا و خیالات فاسد و از روی حال و شمار وقت و جاه پاک شده  
باشد و عدد صد و پنجاه روز نگاه دارند که دعوت نبه اعظم است



بعد از پنج ماه که علی الدوام خواند این دعوی عدد نواهی عدد باید  
خواندن یعنی بسیار بخواند و اغلب اوقات باید که بر ابر آفتاب بخواند  
و جای خالی باشد که هیچ کس را در آن مقام مدخل نبوده و احوال دعوی  
آفتاب با کس نگوید اما بپوسته در وی می دارد که این دعوی آفتاب  
من میکنم و تسبیح شش میکنم اما باید که وظیفه اسم خواندن نگاه دارد  
و هم نوبت که اسم بخواند که توصیف اسم اول مکرر کند و بگوید تسبیح شش  
بفعل داعی آمده و این سخن با و از بلند بگوید اما اسم اعظم بلند خواند که چون  
مدته مدعیه منتهی که دو نگاه روزی بیند که آفتاب از آسمان فروی  
آید و میل صاحب دعوی میکند و نگاه بکند که در شب فرقه آید و جدا نیک  
نزدیک او شود از صورت خویش بزرگتر شود چنانکه چون نزدیک  
صاحب دعوی رسد مثال کا و پری شده باشد و از سر بام باغ فدا آن  
موضع که صاحب دعوی در آن باشد فرقه آید در غایت مکار و خوبی و جلال  
و بر وی صاحب دعوی را الهیانی و آدای برید آید چنانکه دل او قرار  
گیرد و از وصول او هیچ هفت نیابد و در محل حضور استوار تمام یابد  
و آفتاب با صاحب دعوی انس گیرد و بطریق حوائش بخت کند و در آن

سخنهای آسمانی و محار روحانی شرح مفصّل و مرله صاحب دعوی بیان کند  
بعد از آن گوید ای صاحب دعوی غرض تو چیست و مقصود چه داری  
باید که صاحب دعوی آنچه آرزوی و بکشد بگوید و خندان و کشاکش روی  
باشد و بسبب روح و خوش منشش و شیرین زبان و چون آنچه مرله  
او باشد تمام تقریر کند و بگوید باسم اسم روح و مدبر بروی آفتاب کاردار  
و چشم تیز در و رها کند تا آفتاب او را بخود بکشد و وجود او مندر سافه  
و گوید ترا قبول کردم و در همه جایی و حالی که باشی همراه تو باشم و حاضر  
اوقات تو ام و هر چه خواهی مرا و تو میبایکم و عهد کردم و از عهد بر  
نگردم چون این سخن تمام بگوید غرض مراجعت کند صاحب دعوی باید که  
داند که آفتاب باز خواهد گشت بر خیزد و دست برع بندد و خاک ببرد  
و توضیح نماید تا آفتاب بیالای روی رود و چنان چشم در و رها کند  
تا چندان برود که بجای خود برسد و چنان شود که اول بود صاحب  
دعوی مراقب شعوه و نظر باخف کند و حاضر وقت باشد که هم در آن  
زمان غلبه خلق و جماعتی بسیار بر روی دعوی خانه او جمع شوند و  
و با و از بلند گویند بر خیز و ازین خانه بیرون فرام و بر تخت

حکمت نشین که پادشاه ما امروزی و آن پادشاه که بعه از میان برداشتم  
و طلب او کند و جدا نمایند و مجموع خلایق برین لعل از متفق شوند  
و طایفه صاحب دعوت آیت که التفات بر آن سخن کنند که او را زبان  
دارد که اگر به تخت نشیند زود خلل یابد و مقبول نشود باید که کسی را  
پیدا کند بوجای خود پیش از آنکه بماند که مقدار یکی از بین او را  
نگاه بکشند و دیگر بار بطلب صاحب دعوت آیند باید که به خیرد و بهرمان  
خدای عز و جل به تخت نشیند که بسیار مدت در آن پادشاهی قرار گیرد و در آن  
دولت بماند و خلایق از وی شاکر باشند و در مدت سلطنت او عدل و انصاف  
و نیکوئی لعل باشد و بر مردم روزگاری خویش گذرد و اگر خواهد که  
بسیار سر در آن دولت و سلطنت بماند باید که اسم اعظم بر زبان خواند و  
و طایفه طهارت و آداب نگاه دارد و تقوی و زهد و از هوا پرستی  
تن خود را دور دارد و سخن حلال بر زبان نراند و عمل ناستان و فاجران  
نکند و جماعتی که وزیران و نوآب او باشند و قوم که متعلق و خویش  
و ذرات صاحب دعوت بودند بصلاحیت و طهارت و تقوی طریقت کنند  
و از مناسی دور گردانند و در مملکت خویش فاسقان را و بدکاران را

نکندارد و منع کند و در حضور غایبان و عوامان محترم باشد و در احوال  
خیر و شر خلایق اندیشه نیکو کند و بنور برسد و اعتمادی که به خدا متعلقان  
نکند تا سر اسرار در وی اثر نکند و مدتی مدید در سلطنت مستقیم بماند  
بفرمان خدای عز و جل و اسم اعظم و اسم اعظم اینست  
**یا ایاک الظاهر من کل فی بقدر سیم**  
خاصیت اسم چهارم در صیغه است که اگر کسی امید یابد که دانه نجات  
اموال و اسباب و آنچه باشد و امید او بر نمی آید و دعوت او اجابت نمی  
شود و هر روز سببی در پیش می افتد و ابام در نامرادی متاهی  
میکرد باید که این اسم بر پرست آموخته بر کند و بنفشه و زعفران و در  
آستانه بالای در خانه آنکس پنهان کند بعد از آن دو رکعت نماز کند  
در هر رکعتی یک بار الحمد و سه بار و الفی بخواند و سه بار بجهت بر و از  
حضرت خدای تعالی حاجت بخواند بعد از آن این اسم را پناه گفت  
بخواند بپایان نیت عم و در آن روز امید او اجابت شود و مقصود او  
حاصل گردد بی آنکه از آنکس چیزی بخواند عطای بی روی رسد  
و بیرون ازین حاجت که در دل دارد بسیار عطای از حضرت حق



سمانه و تعالی بوی رساند و بسیار دلت بوی بخشد و در کارخانه او  
پیدا شود و چنان صاحب دعوت اگر دست بر خاک نهد در دست او زرد  
و بهر چه رای مقصود یابد و بهر چه اندیشه کند آن چیز بر او او کرده باید که  
در دل نیارد و صدق و اعتقاد پشینه حق سار و جهد کند که هر روز  
گوید که ملعون خدای و خلق شود چون این شرط نگاه دارد و مقصود  
دو جهانی حاصل شود **خاصیت اسم چهارم در کبیر**  
آنست که صاحب دعوت درین اسم اعظم چنان واقف روزی گردد که خلایق  
بسیار بوی خارج کرده و روزی بسبب او خورند و هر کس که در قفسه  
و معنی فروماند و جمع کسیر کار او نتواند کرد چون صاحب دعوت زبان  
خیر در میان کار او انداختن علی بر او تمام شود و خلایق سخن او را پسندند  
و از آن منزل و اگر قاصد دعوت این اسم بکند صاحب دعوت بر حق گردد  
چنانچه هر چه از خدای خواهر اجابت دعوت شود و مراد یابد و هر چه  
از خلایق طلب کند زود بمقتضی رسد و این دعوت را دعوت عطا خوانند  
و معنی این سخن آنست که از معطی ازل و ابد عطا یابد و در اول دعوت  
عطای مغفرت و توفیق یابد در تقو دعوت بسیار از خلایق در کار او کنند

و شفاعت خواهر بسیار خلایق شود و در روز قیامت حساب او ذوالکذا  
و بی حساب بهشت روز و بر بول صراط آسان بگذرد و از عقوبات  
قبر این باشد چون قدم بر دوزخ نهد آتش دوزخ بر او شود و از برکت  
قدم مبارک او بسیار خلایق از عذاب دشتکاری یا بند و روحانیات  
و حوران و در صورت آن و غلمان در بهشت انتظار و دیدار او کنند و در بهشت  
کنده باشند و منتظر او ایستاده و حکمای دست کف فته تا او را بپوشانند  
و انبیا علیهم السلام او را احرام کنند و در صف خود نشانند و اولیا  
او را پیشروی خود کنند و در نظر خلایق و خلایق پسندید و مقبول  
باشد و این دعوت چنانست که یک سال تمام دعوت کند و مرتبان  
روزی هفت هزار بار این اسم را بخواند و از کلمات خادجات  
احمر از کند و با مردم کمتر نشیند و اختلاط با هر کس نکند و بطریق  
معمود نگاه دارد و اگر درین دعوت اندکی حیوانی خور و  
نقصان نباشد که صاحب دعوت اول نموده است که واجبست  
بر صاحب دعوت که درین دعوت وجود خود را از مجموع اشیا  
بهر دهند و تنش از همه چیزی بیاید اما باید که اسمی نکند طهارت او

ولاشك فوالله لا يكسر قلب من يباين به حوله وتعرف كنه ما له حلال بود  
واذ شوق النساء كلتي احترار تكلد ولي اندك مشغول شوقه بجامه ماه که صاحب  
دعوت بشوق مشغول شوق مدتی اجابت دعوت باز پس افتد و تیرگی در ضمیر  
او پیدا شود و نسیان غالب گردد و نور قلب فرو نشاند و در احوال صاحب دعوت  
جانی تقصیر بر آید باید که صاحب دعوت از تاوعم محض زیانند و اگر چشم خطاینا  
عوی کند یا مباشرت کند نفع با او من غنای او درین مقام بود که رسول  
فرمود صلی الله علیه وسلم من نظر الی وجه حسین کتب الله له اربعین دنیا و اگر  
بغضای خدای صاحب دعوت باز من حلال خود جمع شود در میان دعوت  
بسبب ندرت جهان چه بجمع ندرت ایطای گامی آورد باشد و بتقدیر خدای  
عز و جل در سینه افتد و فرزند شود و فرزند مبارک صالح بنیگین باشد  
و در میان خلائق عزیز و صاحب دعوت باشد و پیوسته دعوت خلائق  
کند بمبادی خدای و عای او مستجاب بود و بعاص عالم و عاقل باشد  
و کم از او و خدای پرست و ارکان شریعت همه بجای آورد و طاعت  
بسیار کند و چند نوبت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بچشم ظاهرم  
ببیند و چندین مسئله علمی معلوم کند و از آن حضرت سوال کند و اکثر

اولیائی سلف را در یابد و مقبول نظر خلائق عالم شود و بغایت صاحب  
اوراکی بود و در معقولات و معلومات استدلال بود و از عالم غیب  
باین معلومات و معرفت بروی گشوده شود و در عالم شهادت معتبر  
بود و نیکی کاری و خوشی روزگار باشد و مجموع خلائق او را دوست  
دارند و چند نوبت سفر قبله روزی بین کرد و قطعاً در نهاده او منافق  
و ریا نبوده و هر چه کند عرض او خدای و رضای خدای بود و این  
اشارت ثنائی عظیم معتبر است که در هیچ کتاب مشروح نگفتند اند  
و خبر نداده اند الا در کلام مجید فرمود و لا یطیب ولا یابس الا فی کتاب  
مبین اما هم کس در نمی تواند یافت الا آن کس که خدای عز و جل خواسته  
باشد در نمی تواند یافت و اکثر کس سوال کند که این نطفه شاید که مؤنث  
باشد نه مذکور بیاید دانست که مذکورین دعوت مؤنث در حق  
دنیا یاد الا مذکور بفرمان خدای عز و جل می باید که و طیفه دعوت ضایحه  
نطفه بجای آورد تا براه برسد باید که امر آری که خود داند با چاکش میان  
نهند و در لای اعمال و اسرار تجویز نکند تا عملش ضایع نرود که  
اگر امر او دعوت با غیر در میان آورد مثلاً با عنانی باشد که میوه بای



نارسیدن از درخت جمع آورد و هیچ کس کار نیاید خوردند و اذان  
 تمتع یابد و باغبان اذان بر او می رسد و علی یکی سالار اوضاع  
 کرد و وسیع او باطل شود باید که بر کند و بخاری کند تا بمقصود برسد  
 که هم بکار باغبان راست آید و هم بکاری خوردند نشیند اکنون بدانند که  
 عمل نامع و روغن الاسماغ کردن همچنین است که گفته شد سامع  
 از قول مقتبات و حوائص دعوت در حیره افتد و بعضی باور ندارند اما  
 صاحب دعوت راست گفته باشد باید که اعتقاد درست که داد چون دعوت  
 میکند اگر سر مویی در صدق و اعتقاد خلل پذیر شود نقصان در جان و مقامات  
 صاحب دعوت باشد و اگر خواهد که بداند که این نقصان در کمال او چگونه  
 پیدا می شود ناگاه عقده و بستگی در عمل و مجیز او برید شود و آن  
 عقد و بستگی چنان باشد که بعضی ابواب عالم بر وی متعلق گردد  
 و نزول اوراق از منازل قلوب سالک منقطع شود و تا بل ملائک و  
 و علویات عالم ملکوت از منتظر فوآه او جای و یگرفت و صاحب  
 دعوت در وجود خود اندر روحی بیند و نداند که سبب آن چیست  
 و عظیم در حیرت بود و نعمی آنست که مستعمل نباشد و در بازگشتن

امر اعلام غیب و حوص و شرف نماید که او را زیان دارد که اگر غفلت  
 واقع کرد که در آن عاجز شود و ندانند که خود را از آن  
 شده بیرون آورده صاحب دعوتی دیگر طلب کند از مقامات او  
 با خبر باشد و سالک طریقت دعوت بوده بابت و احوال با او بگوید  
 که آن کس جان کار او بکند و او را با سر رشته دعوت رساند چنانکه  
 مشهور است اگر طبیبی مریض شود و او را با سر رشته دعوت رساند چنانکه  
 او کند و بعضی رساند که چون طبیب بخوابد و احتمال بر طبیب او نباشد که  
 دماغ مریض مختل باشد و خیالات فاسد بسیار روی نماید الا طبیب  
 صحیح المربوعی باید تا تجربه کند و او را با سر رشته دعوت بر دواست اعظم اینست  
**یا کاف فی الموضع لما خلق من عظام یا فکله**  
 خاصیت اسم باز دهم در صغیر آنست که اگر کسی در دست ظالمی گرفتار باشد  
 یا در حبس سخت مقید باشد و هیچ وجه خلاص ممکن نبوده و غیات نتواند  
 یافت باید که این اسم را بسیار بخواند چنانکه عدد آن از ده هزار گرفت  
 بگذرد و تسبیح کند و این تسبیح اعظم خوانند که چون مستغول دعوت  
 شود از آن بند و از آن حبس خلاص یابد و از دست ظالم بیرون

اید و آن ظالم زود نیست شمه و آن زندان فراب گردد و بنام خدای  
 عزوجل و جهان گردد که از حال و متاع این عالم چیزی بدست  
 او افتد بر وجه احسن خود شود باید که پاک و متقی باشد و غار  
 بنیچکانه بر بابی و راه و معنی و معنی بر وزن باشد نمک و نمک بدل  
 جزو راه ندهد و از غیبت و خبیث مردم احتراز کند و سخنهای  
 افسوس نگوید و ماطهارت باشد و با عدل و درست خواند و اگر  
 نبینم هلاک بکنم و مستوجب دوزخ گردد و اسم اعظم  
**خاصیت** **اسم اعظم** **در کیمیا**  
 است که چون صاحب دعوی از جمله مقدرات و خیالات فاسد  
 و تفکرات باطل بر آرد و دلش از کدورت عالم جاری پاک شود  
 و دیگر آئین معقولات و از معلومات باشد انبات کند و صورت این  
 معانی و علم ربانی و رنما او عمل گردد و صاحب دعوی عامل محقق  
 شود و مجموع معلومات و رنمن او مندرج باشد این اسم اعظم را  
 تسبیح خود سازد و تسبیح بسیار کند و مقدم این معانی و بیان در تسبیح  
 اول آمدن است که دعوی این اسم را دعوی تسبیح اعظم خوانند از اعتبار

الا مروح صاحب دعوی ملازم تلاق این اسم بود و آنچه شرط آب و حفظ  
 اوقات باشد جای آورده بود و دیگر اشکالی عجیب از خواب بیرون  
 واقعات ماضیه روی نماید و این خاصیت او را مخصوص بود اما  
 تسبیح این اسم اعظم جهان منروح است که بر صاحب دعوی مستحی  
 و واجب و لازم بود که باطن خود را و صمیم قلب را از مجموع پیرایشان  
 و کدورات و معقولات و تعلقات عالم دسی تا حاکم قدرت و جلال ستودنی در برآید  
 دل او زوئی نماید و وسیع وافر یابد و حاضر بود که هر قدر کدورات که از او  
 صورت مقابل قلب او گردد و همچون رنگار باشد که بروی آینه افتد و همچون  
 آبر بود که پیش آفتاب حایل گردد و هر آینه مرآئی که مورز یا نه نگیرد  
 و هر درست نماید و آفتاب در زیر آبر بر توده حد و حق مشاهده معلوم  
 نگردد و صبح خلل در روی شاهد نبود اما نقصان در آینه پیرانده است  
 از کدورت صورت و رنگ و رنگ ضلالت گرفته باشد باید که باطن را از  
 نقوش تصورات فاسد و رنگ و رنگ ضلالت گرفته باشد باید که باطن را  
 و جهان پاک گرداند تا قابل اشکال عیاس و خواب شود بعد از آن که این حد  
 محافظت کند ازین دعوی سری بر وی کشف شود هیچ آفرین از مخلوقات



نیافته باشد و ندیدن و شنیدن باشد و عبارت از تسبیح این اسم آنست که  
بسیار خواند باشد و عبارت و ذکر اگر ذکر مذکور رسید بود و اوقات  
او چنان که در ذکر اگر زمان حرکت نکند دل صاحب دعوت فاخر و تسبیح  
نوبه و آواز اذول بگوش او رسد بلکه هر که نترسد و یکی او باشد آواز ذکر  
اذول او بشنود و عدد این اسم در تسبیح هیچ کس نرانند الا خدای عزوجل  
باید که بی عدد و خواند و از کثرت آن طول نشود بعد از آن که صاحب دعوت  
باین درجه و مقامات رسید باشد و حکم بهر شرایط تلاوت و  
و ملازمت اوقات و در میان دعوت نمی جماعت ارواح انبیا  
علیهم السلام بر او آشکارا کردند مجموع در صورت های خوب و بد بدید و  
و روی های نورانی و ضیاء و چون ایشان چنان باشد که عکس بر  
و در دیوار افتاد بود تا بجای که صاحب دعوت گمان برد که روز  
روشن شده باشد و آفتاب بر آید از پس که خانه او روشن شده است  
و لباس با طهارت و جامه های پاک پوشید بکنند و چون حاضر شوند  
سلام بر صاحب دعوت کنند و برابر او بایستند و متوجه شوند  
و بنماز مستغفر شوند صاحب دعوت باید که روی بقبله کند و بتسبیح

۲۵  
اسم اعظم مستغفر شود و در قیام و قعود و موافقت کند و آداب نگاه  
دارد و در روی ایشان نیز نکرده و زمانی صبر کند که باز وقت او برود  
زندان طریقت نماز ایشان نیز نکرده بود که چند ساعت در یکی رکعت  
نماز توقف کنند اما از نماز چون فارغ شوند بهتر ایشان علیه السلام  
روی سوی صاحب دعوت کند بگوید ای صاحب دعوت احوال تو چگونه  
است و مقصود تو چیست باید که در جواب گوید که احوال من بر شما  
برسید نیست و دیگر هیچ سخن نگوید و تصور و فکر و دل خود را  
نهدد و در مقام یکی زکی سخنگو بود و نرسید آن سبب که ایشان از روی  
مروت و موافقت نزدیک وی آمدن باشند چون این سخن بگوید خاموش  
گردد و اسم را دیگر نخواند که باز نوبتی دیگر همان بهتر انبیاء و ائمه  
فرمایند و گوید ای بنده خدای عزوجل غرض تو از این دعوت و اسم  
اعظم چیست باید که صاحب دعوت گوید مقصود من و قصد و غرض  
من دیدار حق تعالی است و حقیقت کردن بحقیقت دانستن  
مملکت خدای عزوجل و کماهی هر چیز یافتن و اصول نفوس  
زمین و آسمان و مافیه معلوم کردن چنان که مسطور است

اللهم ارنا الاسماء كما هي وقل رب زني علما باز محتر انبياءم فرمايد که  
حق سبحانه و تعالی ما را ازان سبب فرستاده است که این  
را احیا و این اشکار خلق نمایم بمقترا اذرا دل و فم آن کس  
بگویم چنانکه گفته اند نحن معاشر الانبياء امرنا بان نلکم اناس  
على قدر عقولهم اکنون چون ترا این عشق و سودا در بر پیدا  
شدن است بر خیز و همراه ما شو و از مزار اشکار که پیدا شده  
منرس و دل قوی دار و تسبیح اسم اعظم کن و خود را فراموش مکن  
و نام هدای موی و جل بر زبان ی را و قدم می نه باید که نه احوال  
بر خیزد و متابعت کند و مطیع شود و همراه ایشان گردد و غیر اسم  
اعظم که می خواند صحیح سخن نگوید و حاضر وقت باشد که در زمان ازان  
موضع بیرون روند و مقامی دیگر پیدا شود بغایت بزرگ و اشکار  
و صورت خلایق بدید گردد و چنانکه هرگز مثل آن ندیده باش  
نه بر طریق و حاله مرسوم و بصورت بغایت عظیم و در دین منزل  
اولی او را خائفی بر ند عظیم فواخ منظر و و حجت آن در خیال  
و دمع و قیاس بنی آدم نگنجد و در آن خانقاه بیری نشسته

باشد که او را یکی چشم بود و اصولای پیش او نهال باشد چون بدان  
مقدام رسد سلام کنند صاحب دعوت بایده که از دور بایستد و خاموش  
بود که ایشان بآن پیر سخن گویند بعد ازان در آن کلمات لحوال و  
واعمال صاحب دعوت و مستی با بیه بگویند که حقانکه او از مقلان حضرت  
آن پیر در جواب گوید که من در طرف سعادان و اشکار صور غیب یافته  
بودم که این مرد از مقلان است چون این سخن بگوید ایشان گویند  
احمد بعد ازان ازان مقام بگذرند و بیرون روند و دیگر ناگاه خانقاه  
پیدا شود بچند مراتب و در جات از خانقاه اول بزرگتر و بیری در  
ان نشسته باشد صافی صورت و صوفی حیالت و بالک لیس و خوبی  
طبیعت با همه کس در موافقت چون در آیند سلام کنند آن پیر  
جواب گوید و تو اضع کند اجابیش او در مقام بسیار نگاهد بکند  
و در آن کتب مطالعه کند ایشان سخن گویند و در میان حدیث  
لحوال صاحب دعوت مسجی با آن پیر توبه کنند که چگونه افتاد  
است و خانت او چگونه باشد آن پیر گوید آری من در کتاب  
خوبی خوانده بودم که این مرد از مقلان حضرت است



چون این سخن تمام شود از آن مقام درگذرند و بیرون روند بعد از آن  
خانقاه دیگر رسند بغایت از خانقاه دوم بزرگتر و در آن خانقاه صورت  
در غایت خوبی و جمال و حسن نشسته باشد و اسباب سازهای خوب  
پیش خود نهاده اند تا فوراً و عود و ریاب چون جماعت بدان  
مقام رسند آن کس را اسلام کنند آن صاحب جمال جواب گوید و اتمام  
ایشان کند جماعت بنشینند و از هر باب سخن گویند و در اثنا کلام  
الحوال صاحب دعوت و مستجاب با او بیان کنند آن صورت زیبا گوید  
آری چنین است که من در اسباب ساز و اصول خود بنشینم هزار  
سال پیش ازین تاریخ دانسته بودم که این درویش از مقبولان  
حضرت چون این سخن تمام شود جماعت از آن مقام درگذرند  
و خانقاه دیگر رسند که از خانقاه سوم بسیار بزرگتر باشد بغایت موصی  
خوش و جایی دلکش و از هر چیز که خدای عز و جل در عالم آفرین  
است عفو آری انجا معبود بود و قطعاً ظلمت و سیاهی در آن مقام  
نباشد و علامت آن مقام آن است که وجوه صاحب دعوت عین  
شود و تشکی و اندک کلی از وجوه او برخیزد و شخصی بنزد آن

مقام نشسته نورانی و پاک و صافی و تقوی و دو صاحب نفس و روان  
بخش و پاکیزه روی و متواضع چون جماعت برسند سلام کنند آن شخص  
روان جواب گوید و غلبه بسیار کند اما نیغهای بسیار پیش او نهاده اند  
و جانوری چند مثل طيور کوچک که در دم کور و لوگروند و او از جای خوش  
کند جماعت بنشینند و با او با سخن اندر آیند از انواع حکایت و در  
وسط حکایت بحث صاحب دعوت کنند که احوال او چیست که در چرا  
گوید آری من بخندن سال پیش ظهور و جوه آدم صفتی علیه السلام یافته  
بودم که این شخص از مقبولان حضرت عزت خواهد بود چون این سخن  
بگوید ایشان از آن مقام درگذرند و باز خانقاهی دیگر رسند از آن چهار  
خانقاه عالی تر و بلند تر و شخصی در آن خانقاه نشسته باشد بغایت سرفراز  
و دلپیری با مهابت بود و ده هشتی و عوفی حواه او باشد و یعنی بر حنجر  
دست گرفته بود و در آن خانقاه بحر آویند جماعت چون در آیند سلام  
کنند و او جواب گوید بعد از آن بنشینند و از هر نوعی سخن بپرسند  
کنند و در اثنا سخن توبه گویند لعل این مسیحی عجیب است و غیر از این  
است آن پیر با مهابت گوید ای بزرگان من بخندن هزار سال پیش

ازین روزگار یافته بودم و دانسته که او از مقبولان باشد چون پیران سخن  
گوید جماعت باز اذان مقام بیرون آیند و بجانفاهی دیگر مانند بن عظیم  
و جلاله چنانچه شرح فردی آن در روح و فیض مخلوقات بگوید و علوم بشر  
محیط آن نتواند شد و درین خانقاه پیر کی نو درانی صفای اندرون پاک  
بهرت نشسته باشد و طهارت بزرگ بر سر نهی بود و بطریق علما و  
وقفه فنی بگذرگشته بود و صاحب کتاب بود و آثار دولت و کمال  
و در وی او ظاهر باشد و سخن بگوید و خوش منظر و کثیر زبان  
بود و تعظیم و تواضع با جماعت کند و از روی او نور بمانی شعاع  
افکند و آنجا که نشسته باشد آب روان بخت رویش و در نظر او کلام  
و آن پیر در آن آب که نشسته بود و متفکر باشد چون جماعت در آیند  
و سلام کنند آن پیر جواب گوید و سخنهای لطیف او اگند و خندان  
باشد و جماعت با او خوشی و عورت باشد بعد از آن در میان طمان  
احوال صاحب دعوت باز گویند آن پیر گوید من بچندین هزار سال  
پیش ازین در لوح محفوظ خوانده بودم که این عزیز صالح از مقبولان  
است و در آن لوح علوم اولین و آخرین مسطور است چون این

بگوید جماعت اذان مقام در گذرند و دیگر بجانفاهی در بند نبایت عظیم  
و پیری در آن نشسته باشد تند چشم و لبها در زل و خیمه ناک و پیش  
وی چندین چیزی مختلف نهاده بود اما قوی و غنی و خوش سنی  
قام و روی ظاهر باشد و سخن بصلاحت و بتندی گوید و هر عمل که  
خواهد تمام رساند بدایخ ارادت و اکتفا باشد چون جماعت  
در آیند سلام کنند جواب گوید و سخن بسیار گفته شده و توفیقها  
احوال صاحب دعوت با او بگویند آن پیر گوید آری من پیش ازین  
بچندین هزار سال دانسته بودم که این صاحب دعوت از مقبولان  
حفظه است چون این سخن بشنوند جماعت اذان خانقاه در گذرند  
و پیری در روضه و بجانفاهی دیگر و سندی نبایت عظیم چنانچه از صفات  
خانقاه که دیده باشند بزرگتر باشد و هر صورتی که در منازل دیده  
بود مجموع آنجا حاضر بود و از هر گونه عجایب دیگر بسیار بود که صاحب  
دعوت اقبالان ندیده باشد و نشنیده بود اذان صور عجایب اشکال  
مختلف و هر کس از اعمال طاعات و عبادات بکاری مشغول باشد  
و متوجه آن عمل بود که مرکز یکدم بخیزی دیگر مشغول نشوند و مجموع



این طایفه و کاه و سکنه بفرمان خدای عز و جل کنند جماعت بپند که  
در سجده باشند و مرکز اذان سجده سر بردارند تا روز قیامت و طایفه  
دیگر در رکوع باشند و مرکز اذان فارغ شوند و بعضی راست ایستاده  
باشند و روی بسالاکرده بوند و هیچ طرف دیگر نبردارند و قومی بنشینند  
نشسته باشند و مراقب حال خود بوند و قطعاً اذان وقت باز نیاید  
و بعضی بسلام روی بجانب راست کرده نشند و هیچ طرف دیگر ننگردند  
و جماعتی روی بجانب چپ آورده باشند و اذان طرف هیچ طرف دیگر  
ننگردند و طایفه دیگر نیز که مستغول باشند و طایفه دیگر محمد رسول الله گویند  
و طایفه دیگر علی ولی الله کنند و بعضی دیگر ابراهیم خلیل الله و جمعی فخر احوال  
فریج الله گویند و گاهی دیگر عیسی روح الله گویند و قومی که موسی علیه السلام  
گویند و گاهی او را ساخته باشند و جماعت این آیت خوانند الا ان اولیاء  
الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و طایفه نماز جماعت گزارند و گروهی هیچ  
مستغول باشند و گروهی بتلیل و اعمال این طایفه مجرد روحانی باشند  
و ربایی بوند و سببیانی و مرکز افعال شیطانی از ایشان در وجه نیاید  
و تشویش و تفرقه و سوسه در آن مقام نمی کشد و از هر طرف این خائفا

صد هزار قذیل منور آویخته باشد و جهان از روی آفتاب روشن  
تر باشد و بغایت حضور و وسوسه پیداشده بود و از اول آباء اولین  
و توفیق در آتشی از فوق و شوق در حرکت باشند و رقص کنند و صاحب  
دعوت بعضی را از ایشان بشناسد و بعضی دانشک اما ایشان بوقت  
خوبیست مستغول باشند و فراغت از احوال و اعمال عالم یافته چون جماعت  
بدان مقام رسند گویند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا عباد الله الصالحین  
ایشان بزبان نرم جواب گویند و علیکم السلام و بوجه الله و برکاته و رضوان  
یا انبیاء المرسلین و هیچ آواز دیگر نیاید مگر همان او را که خوانند  
و طریقت این مقام چنانست که چون واقف این حال شوند در مکان  
ادواح مکان ممکن گردد و جماعت بنماز مستغول شوند صاحب دعوت  
باید که مراقب احوال خود باشد و تعویذ در سجده تصور کند الله با جماعت  
از نماز فارغ شوند و سلا باز دهند صاحب دعوت باید که در این اوقات  
موافق ایشان باشد و در قیام و قعود و اعتدال و سلام متابعت  
کند اما سکون و سکوت را کار فرماید و تماشای عالم روحانی کند تا زمانی  
ناگاه محضر انبیاء علیه الصلوة والسلام و النجیة بهر خیر و آواز بر داند

وگوید یا عبدا لله المخلصین العارفين الصالحین اسمعوا اسمعوا چون  
سکرتة این بگوید آن غفل و آسوب و غلبه و تسبیح و تملیل ساکن  
گردد و جماعت ارواح خاموش شوند و مستمع گردند بر کزیده انبیا  
علیهم الصلوٰۃ والسلام خطبه بخواند و محمد باری بسینه و تعالی بگوید  
بعد از آن در انشاء آن خطبه فرماید که ای مقربان حفرة خدای عزوجل  
در احوال این صاحب دعوت مستحی میگوید و کیفیت مقاصد  
او چیست چون این سخن بگوید آواز براید از جمیع ان روحانیان و  
فدوسیای و مقربان حفرة ولعب الوجود که این حدویش صاحب  
دعوت از مقبولان حفرة خدای عزوجل است چون این بشارت  
بسمع جماعت رسد از آن منزل دیگر بگذرند و در بالا آن مقام  
خافق می باشد چنانکه این هست خافق در میان آن بگذرد  
و در آن پیری نشستہ باشد بنایت عالم و زیرک و موردی چون  
انبیا علیهم السلام نزدیک او رنند سلام کند آن پیر جواب گوید و همه  
انبیا علیهم السلام او را برافز خود خواند چون در آید بنشینند  
و از مجموع علوم مسائل در میان آورند و از کتب اولین و ثانیین بحث

کنند اما در وجه این پیر منقوشات و اشعار که در خواندن و صوابی منقشان  
دید باشد ظاهر بنید و در بخرد او کثرت انبیا موجه باشد و جماعت را چنان تصور  
باشد که هر موی از بقعه آن پیر سخنی می گوید و بریدار او در مشکلی بود حل شود  
و نادر رسید مسئله معلوم گردد و ستدای عظیم که سالها در حجاب او مانده بگردد  
بیک نفس سهل و آسان شود و نطق او تاریخ علوم اولین و ثانیین بود  
و از اسرار مغیبات خبر باز دهد و حل مشکلات کند فقط صورت بشریت خود  
را بدیشان نماید و احوال اوقات گذشته همه باز گوید و هر قضیه که بر صاحب دعوت  
گذشته باشد همه باز گوید و در هیچ سخن سهو و غلط بنویسد و کلی و جزوی چنان  
باشد که او بیان کند بعد از آن که از مقامات و حالات فارغ گردند همه انبیا  
علیهم السلام فرماید که شما در حال این صاحب دعوت چه می فرمایید آن  
پیر گوید من در لوح محفوظ دیدم بخندین من از سال پیش ازین که این  
صاحب دعوت از برکت اسم اعظم که دعوت کند و جموع در حضور بنمایند  
آن بود و مقبول حضرت حق بجان و نیک باشد و او را در وسط دعوت  
روزی چنین دولتی و فرصتی و نعمتی روزی گوید و مطالع و  
ملکوت و جبروت کند و اشعار عالم علوی از پیشین خاط او برخیزد



هو یک بار همه انبیاء علیهم السلام فرماید که چاره و تدبیر اوجیت آن پیر  
فرماید که از پیر فرماید که ما و رای این خائفان لامکان است و آن را لا اله  
بحر و میخوانند و مرا و رای من ل راه و بحر نیست اما امری و فرمانی که  
از آن حفرة فروی آید من مطیع آن امر و فرمانم و هر چه که از آن عالم  
روی نماید و بعلان رسد من آنرا بعالم زیر باز رسانم و طایفه که در حق  
مکان من اندران را بزرگتر باز رسانند چنین تا بعالم دنیا که حقیقت فخر  
است به بیت می رسانیم و مکر آنان را راه می نماییم و مردم را از  
مملکهای صفت بیرون می آوریم و خلاص که قتادان از بنده و زندانهای کنیم و  
و بار و اوج خاصان حفرة نزول می کنیم و از قدرت خدای عزوجل و از  
عجایبات و غرایبات خبر بدیشان می دهیم جماعت گویند بارگذاشته و چرا که  
اسه عنا جگر بعد از آن جماعت با تفاق آن پیر روی بعالم بالا کنند و بیجا  
اندر آیند و گویند ای چاکر کنند و مناجات اندر آیند و گویند ای پاک کنند  
دل مومنان از مشوشات زنگ بدعت و ای بخشنده ایمان بی وضع  
منت حار از مواجب و عطایای حق نهایت خویش بشادتی و فرمانی  
فرست در احوال این صاحب دعوت که در طریق رجاء او قدم ثابت داشته

است و جان تسلیم کرده است و پیوسته مراقب حال است و از ماسوی آت  
روی بر تافته گشت و قطع مامون کرده و کفایت متوجه حقوت شده چون  
مهر انبیاء علیهم السلام با جماعت این مناجات کند و تفرع و ابتهاج نمایند  
ناگاه از عالم وحدانیت و عمل صدانیت صدائی بر آید که هرگز هیچ آفریده  
مثل آن آواز شنیده باشند و در میان آواز سخن باشد و در آن سخن  
این معنی نایب کرده بود که ای مهر عالمیان و بجهت آدمیان بران و انگاه  
باش که آن روز که تخلیق این صاحب دعوت می کرده ایم تئیر کرده بودیم  
که آواز مقبولان حفرة ما باشد و بران واسطه بود که درین اسم اعظم حق  
کرد و مستی شد اکنون معلوم کنید که قدرت و فعل که بخیر و ملائکه و ملک  
بودیم بیک فرشته اجم و آن ملک جبرائیل امین است و علی و علی و نبوی  
و قدرت که بخیر این دلف بودیم و آن محمد است اکنون بسبب این دعوت  
و توجه که از اولی ما کرده است توای و در چه اهل و توای در چه  
محمد رسول الله بدین صاحب دعوت بخشدیم و او را مقبول کرد و پذیریم  
و دعوت او را اجابت کردیم و هر چه مقصود و مرله او بود محیا کردیم و  
و حاجت او را و کرد بعد از این هر چه که از حفرة ما بخواند مرله یا بر

و او را آفریدیم و ماور و پذیراوار زحمت کردیم و قبیل او عینه او را  
بند و بخشیدیم و مرا ایان کرامت کردیم و از آتش و دوزخ و عذاب رها  
نیدیم و از عقوبات و عقوبات بجا دادیم و مرا اوستقیم بروی نمودیم  
آن بیم خانقاه هم آواز برادر و کوبدای بخشیدیم بی منت وای حکمتی عین  
این سعادت و نعمت در طالع این مرد صاحب دعوت از کجا پیدا شد  
آمد از حضرت محمدانیت که صحبت و عطیت ما در حق هر بنده مؤمن  
موجود که پیر شده احوال او در میان بندگان بدین درجه رسد اما چنان  
این مراتب که یافت از برکت یکی اسم است که آنرا اولاد خود میافزاید  
است و دعوت میکند و ترویج کرده است خاص این درجه و برایت که بونی  
ما ویم از برکت این اسم اعظم بود و هر کس از بنی بگویم و نبات حواء که این  
اسم را بخواند در یک درجه از درجه اولیا و انبیاء ثابت شود بعد از آن که  
این سخن را تمام کند آواز عظمت بر آید که ارجعوا الی جمیع من رزقت  
آن صد نشنوند همه انبیاء علیهم السلام با جماعت پیغمبران علیهم السلام  
بر خیزند و از آن مقام باز گردند و آن بیم کامل عالم و حامل با ایشان  
مهر کرده تا باز خانقاه مقدسان و مستحان و راکعان و ساجدان

و مقلدان و قایمان و عابدان رسند از آن خانقاه جمعی همراه ایشان شوند  
تا بخانقاه حقیقانه با ایشان متابعت کنند و بیایند تا صاحب دعوت را  
بمقام خود باز رسانند و همه او را زیارت کنند و دوست او را  
بوسند و سلام کنند و همه از جستم او بیدار بیدار شوند و صاحب دعوت  
را بقطش افراق غالب شود و صحبت ایشان طلبد و کرب و سوز  
و گداز بر آید و همان رفیقان و عالم روحانی خواهد و مجموع این  
حالات در یکدم بر صاحب دعوت واقع شود که شخص گمان برود که  
چنین سلوکی و سفری بخندین سال تو کرده بقدرت خدای  
عز و جل و در یک ساعت تمام کرده و صاحب دعوت را در پس همه  
درجات و مراتب بگذرانند و اشعار نوئی بخانید و باز گردند  
و طایفه بی اعتقاد آنک درین ابواب تصورات غفلت کنند و بعقل  
مکتسب تفری در کارخانه قدرت خدای کنند و راه محل عقل  
کل نبرند ایشان نه و عاقلانند بلکه خافلانند که در علوم تقدیرین  
عالم نباشند و این سده پرده بندارکن و تصور که پیش چشم حقیقت  
ایشان بسته است و تا در پس پرده بندار باشد این معنی بر ایشان



پرسیده باشد و پرده پندار عالم سیاهی است و تاریکی و روی نور  
نی گردد و طایفه از معقولیان که عقل ایشان بکمال معلومات عالم  
ربانی نرسیده است در پس این ظلمت محجوبست قومی که از یکی  
پرده ظلمت عبور نمی یابند و در حقیقت از تنق ظلمات و انوار  
بجا گذرند قال الله علیه السلام ان الله تعالى سمیع الف حجابا  
من النور والظلمة پس بدانستیم که تا توفیق سبحانی رفیق و جهانی  
سالکان نرود و این پرده را که عجب راه است از پیش چشم راه رفته  
و درنگ و دما سوئی اند محو نشود و سالکی از سالکی ممالک دور نرود  
و بمقام توحید نرسد و تصدیق اهل وقوع نکند چرا که عالم تصدیق دیگر  
است و علم و تصور دیگر و جماعت منطقیان و فلسفیان و دهریان  
و طبیعیان و مبتدعان معتقد تابعان و مؤمنان و صوفیان و  
و محققان و موقدان نمی یابند بدان سبب که در پرده پندار غرضی  
مستغرق عالم طبیعت اند و بنور عالم و عده و ایمان نرسیده اند  
و عالم تصدیق عالم روحانی است که در ای مکان نود و نوار است  
و طایفه و ظلمات و تصور و پندار و اصل تحقیق در حال این

طایفه مثالی گفته اند که تخلف و در عالم صورت طفل بود و هنوز قد بلوغ  
نیافته و جسم او بکار نرسیده کسی با آن طفل حکایت شوق و لذات  
آن کند چندان که آن کودک این حدیث شنود از معامله مباهرات  
چه معلوم کند و نقوری محال درین باب و قی نا و آن غنی حکیمی  
مسئله نوشته بود که فلان عزیز زلفه است ۱۰۰ چه فرماید و در  
لذات شوق النساء که به لذات واره و اندر لغ معاملات آن چگونه  
است حکیم نوشت که فلان شخص معلوم فرماید که خود را بنا و این  
و تحقیق منسوب که و خواست که ما را نیز در غرضات غرق کند و ما حیل  
سازد به تحقیق باید دانست که شوق لذت نیست غافل آن تا ببلوغ  
صوری نرسد و قول نسازد بتقوید و تحریر معلوم نکند و دیگر مثالی  
گفته که یحیی در غسل است اگر مجموع شارحان و عاقلان اول  
و آخر جهان تقریر شریفی غسل پاک کند که غسل بخشد باشد  
نم نکند و ولایه غسل بقول قایل و در مزاج او پیداشد الا که غسل  
بخشد و در میان برود و بخورد و بعد از آن و اند که غسل چه لذت  
دارد اکنون احوال صاحب وقوع بنسبت بی ضمان و نا و انان

محبت مثال است که آن عالمهای روحانی و مقامات نورانی و عجایب  
و غرایب که بمصاحب و عتیق پیدا شود و اندوختن و عو و جل  
و صاحب دعوت و دیگر که همان درجه رشیده باشد باقی خلائق ازین مقامات  
در افتاده اند و هر کس تصور می کند و اکثر تصور محال است و اهل  
دعوی ازین معامله نفیب ندارند و می شن که درین باب گویند کذب  
و محال بود و کل مدعی کذب می باید که چون اصحاب از جسم صاحب دعوت  
نا پیدا شوند و او را حسرت صحبت ایشان غایب گردد و گریه  
و زاری بدید آید همچنان اسم را برقرار خواند و در تلاوت تعطیل  
جایز نشود تا ما خوف نکرده که چون او اسم برقرار خواند ناگاه محضر  
انبیاء علیهم السلام بر او پیدا شود و تسکین دهد او کند و او را تنبیه کند  
و در آن که احوال مرور جهان و صورت معاش دنیا برقرار نخواهد ماند  
و زود این دو سه روز موعود منتهی گردد و ایم باور رسد و اعمال  
تو درین جهان قیمت خواهد یافت و مقام ابدی آنجا است و این عالم  
فانی است و هر چه در وی است همه فانی است و آن جهان باقی است  
و هر چه در آن جهان باقی است و فدای تعالی باقی است و از همه چیزها

است اکنون باید که خاطر خود جمع واری و تصور کنی که یک روز جهان  
این برای همچون غریبی یاراه کناری و جزای بی بی واری بگذارد و  
و بگذری پس اعتماد بر عالم فانی مکن و توجه بعالم باقی کن و با مردم  
این جهان ناس میگرد و از ایشان گریزان باش که اگر دوست نمایند  
از دشمنان بتواند و در قصد هلاک تواند و روزگار تر تبا می کنند  
و نقصان کفایت نمی طلبند و جویند اصحاب ملکوت باش که بقای  
تو میخواهند و در جاده و مراتبی تو می جویند و انتظار تو میکنند و سعی  
در کمالات تو می برند اکنون نصیحت من گوش واد و در گوش کن و فو اطمینان  
مکن تا منفعت بینی و قرار گیر و در اندرون مطالعہ سماوان کن  
و ملکوت را باش ناگاه در میان رحلت برسد باید که حافظ باشی چون  
این سخن بگوید مگر انبیا علیهم السلام اما او را اطمینانی و آرای پیدا شود از چشم  
صاحب دعوت تا پیدا شود و بعد از آن احوال او بخواند و باید که کار حساب  
کند تا نگردد بر ساف و نقصان نیاید و اسم اعظم و اسم اعظم اینست  
یا نَقِیْتُ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ کَرِیْمٌ خَدَّ وَ کَرِیْمٌ خَدَّ فَعَالٌ  
خاصیت اسم شانزه هم در صیغه آنست که اگر کسی دست و چشم و زبان



بسته باشد چنانکه هیچ کار از وی نیاید و فروماند و هر که دانه و پریشان  
حال بود و در چشم مردم حقیر و نه اعتبار باشد و هیچ کس او را در محل و آفر  
و افتخار نیابد و هر بل که کس او را در میان خلایق بیاید و نیاید و مقدار  
نهند و روی بهر عمل که کند نامش بهر و اعمال و اشغال او بسته بود و خواه  
سم انجام شغل و عمل او بیکل شود و بمرله دل برسد و دل بستی از کار و بار  
او برود و مستور کارهای معتبر گردد باید که چهل روز دعوت این اسم  
کند و دعوت این اسم چنان اختیار کرده اند که در متن دعوت ترک حیوانی کند  
و غذا از نباتی حوز و دانه که خورده و جهد کند که بیش از نان بخورد  
و اگر چیزی بخشد خواهد برنج بر و غن شیر بزد و غل با فراط آن نکند  
تا شبان نیاید و اگر شیرینی خواهد میوز طایفی خورده با عرق کل و انزک  
خورده و بعد طاق خورده و این چهل روز با مردم کمتر نشیند و اختلاط  
باز نماند و مقامی خالی طلب کنند و آنرا اوقات آینه باشند و اگر در میان مردم  
بود سخن عادت با خلق نگوید و مشغول دعوت باشد و این اسم را میخواند  
و کای دل و جان و خوش خود با اسم اعظم دارد و حافظ وقت باشد تا از عالم  
غیب چه نقش پیدای شود که در هفته اول علامت عالم غیب پیداکرد

و این علامت بر هفت وجه است و شرح هر هفت بگویم تا او دانسته  
باشد و از اشغال نرسد و در دعوت بخل نیند **علامت اول**  
آنست چون چند روز بگذرد و او در شبان و روزی نفس نه از این  
اسم خوانده باشد نیمه عالم در چشم او بسز غاید همچنان که برک در خشان و  
و خور را و جامه خور را بهر بسز بیند باید که دل قوی دارد و تصور باطل  
نکند و نرسد و مستعد کار باشد و این اسم را میخواند تا روز هفتم که  
دیگر علامت پیدا شود **علامت دوم** آنست که در روز هفتم  
بر و رسد خواه در خلق و خواه در کثرت و او را کوبند ای فرزندی  
ادم چون غرض داری و مقصود ازین دعوت چیست بر خیز و بکار  
و دنیاوی مشغول باش تا منفعت یابی باید که ازین دعوت خلای  
با تقصیرانه بر و ز کار نرسد و بچند وجه او را نصیحت کند و بهتر  
سانندی باید که سخن ایشان را هیچ جواب نگوید و این اسم را بلند  
تر خواند که چون او بقوت باشد و در اسم خواندن دلیر بود و بجه  
خواند ایشان از چشم او بپیدا شوند باید که نرسد اگر چه او را توهم  
به اما هیچ مفرت و زحمت بونی نرسد و اگر بهتر سد و از اسم خواندن

باز مانده ام فراموش کند بیم باشد که فی الحال تباہ شود **علامت**  
آنست که روز بیز و هم بخانه خالی رود و مشغول دعوت باشد و هر  
باشد تا چه احوال واقعی که در ناگاه مرغی بسز بیند که بیاید مانند  
حمایبی و بر سر او نشیند و بانگ عظیم کند و نرود از آن جنس  
مرغ بسیار جمع شوند اما کو چکتر از آن باشند و آشوب و غفلت بسیار  
کنند و آن مرغ که بسیار جمع شوند اما کو چکتر به هم او نشسته باشد  
بر بروی و تی زند سخت و بانگ عظیم کند باید که قطعا صاحب دعوت  
نترسد و اسم بلند تر از آن خواند که چون اسم بلند بخواند آن مرغ  
از سر او بر خیزد و بگززد و آن مرغ آن کو چکتر به بگززد آن دم و  
مصنقی و عوفی عظیم و از دل صاحب دعوت پیدا شود و اندامش از  
سعد آن ملز و باید که دل قوی دارد و غم نخورد که مرغ از آن دست  
بوی نرسد **علامت** چهارم آنست که در روز هفتدم چون  
اسم را بر همان منوال و قرار تلاوت کند بعد از صلوات العزیز و در  
خلوت او شخص در آید و مرقع پوشیده باشد بر صورت و رویشان  
آنکس آنست که امروزی بود و بر طرف روی راست او خالی بماند

بغایت بزرگ و موی سیاه بزرگ سیل در آن خل او چینه باشد  
چنان که گمان برود که رسی سیاه است در آن بود که عقل از آن  
در تعجب افتد که صاحب دعوت مثل آن نرود باشد بود و نشیند  
و آن شخص چون در آید سلام کند باید که جواب گوید و نوافض نماید و عوف  
تمام بدارد و قیام کند اما پیش از جواب سلام نگوید تا دعوت گذشته  
فشود چون در آید زمانی به ابر صاحب دعوت بایستد و از آن دست  
سخن گوید و خواهد که دل و ضمیر صاحب دعوت به نشان کند و بر بید  
و از دعوت باز دارد باید که حاضر وقت باشد و غافل نشود و اسم  
بر فرار خواند و اگر نه بیم هلاک باشد **علامت** پنجم  
که در روز بیست و نهم صفت هر کس که پیش صاحب دعوت آید از بنی  
آدم و بنات خدا و از گوی و پری و ارواح و ملائکه ضمیر ایشان  
به اندکی انگل سخن گویند و معلوم کند که چه می گویند و چه می کنند و چه  
می خورند و ارواح او کجای آیند و کجای روند اما شرط این مقام آنست که  
صاحب از بن اسرار بکشد نگوید و پنهان آشکار نکند و از خود نگاه  
دارد تا وقتی که دعوت تمام کند که اگر اسرار غیبی با ناخری بگوید غمگی



الدعوت کرده و مراد ضایع شود باید که همه کند **علامت**  
آنت که از روز بیست و هشتم تا روز چهارم در خانه خلوت نشیند  
و مندره مربع بکشد و خود در میان مندره نشیند و دعوت بخواند  
و چون شب و روزه را غدا بیاید که هرگز روغن در آن  
نگذارد باشد و فیتله در آن بند و روغن زیت و یا همین در آن  
کند نامی سوز و تاقه معشیت بگذرد و فیتله را باید که معشیت  
کند قل او صی الی آیه استع بر و خواند و در چراغدان بند و علامات  
این صفت بسیار است و درین شرح مختصری بگذر صاحب دعوت  
خود بنیت بعد از آن چهار کس پیش مندره او حاضر شوند و گویند ای  
فرزند آدم بر خیز و از میان این خط بیرون رود و خود را ازین هوا  
فاسد باز آورد و دل را بگردان باری بگو عرض تو ازین دعوت چیست  
اگر مالی خواهی بریم و اگر عاشقی معشوق پیش تو حاضر کرد اینم  
و اگر جادویی بر تو کرده اند آنرا باطل کنیم و باز شاهی و امانت و وزارت  
اگر میخواهی ترا بر آن مرتبه رسانیم باید که با ما بگو که مقصود تو ازین دعوت  
چیست تا ما آنرا مهیا کنیم چندان که ازین جنس سخن گویند هیچ صاحب

دعوت باید که هیچ سخن نگوید تا وقتی که ایشان سو کنند یا سو کنند و قسم  
ایشان بغایت عظیم بود و بر آسانی سو کنند خورند و متابعت اسم اعظم  
بیرون از حد و قیاس کنند چون ایشان سو کنند بلا کنند باسم اعظم که  
ایشان دانند اگر صاحب دعوت کامل و مدد دل باشند اسم بگیرد و دیگر آن  
طایفه را بهمان اسم سو کند و بعد که هرگز سهو و غلط نشود و عهد و سو کند  
نشدند و اگر پادشاهان کوفت باید که گوید ای آفریدگان خدای عزوجل  
مرا با شما کاری نیست و طلب شما نکرده ام آنکس که مطلوب نیست و  
و مقصود من اوست خود بیاید چون این بگوید باز در دعوت اوست  
و اسم خواندن از سر گیرد و حاضر وقت باشد چندان که ایشان بصلاحیت  
و تندی گویند و او را ترسانند باید که از جای نجنبند و با سم خواندن  
مشغول باشند که اگر از جای بر خیزد و در حال او را هلاک کند و بکشد  
و سببها ضایع کرد و چون برقرار باشد ایشان نیز بروند بعد از آن  
در کار باشند تا روز چهارم که ناگاه آتشی و غلبه و غلغله در آن دعوت  
خانه افتد و غلغله و جلالتی پیدا شود و دعوتی و ده هشت مرتبه تا مکرر بگوید  
که زهره مردان مرد آب کرده **علامت** **نهم** آنت که چون آتش

و غلبه پیدا شود و زمره و طوطای در آن خانه خام کرده و چندین  
مزار مشعل و فانوس و چندین ماز روشنایی که در میان آه میان  
آه میان ماز کندیده باشد در آن خانه پیدا شود خواه در روز  
خواه در شب اما اکثر اوقات آن باشد که این علامت در شب  
پیدا شود بعد از آن مقدمه لشکر الارواح پیدا شود و در برابر  
چشم صاحب دعوت که رند هم کس بصورتی و صلاحی دیگرگون و هم کس  
بر یکی نشسته از صورتی عجیب که در وضع و فم و اندیشه آن بنگیر صاحب  
دعوت باید که تفریح کند و خاموش باشد و اسم اعظم خواند یکی را از این  
بیند که صورت جسم بود و دست و پای او مانند است باشد و یکی را بیند که  
سر او همچون پیریل باشد و بدن او همچون بن آبی بود و یکی را بیند بر صورت  
آدمی و بدن او همچون بن چهار و یکی بیند چشم او مانند آبی و سر او چون  
سر مرغ خانگی بود از این انواع صدمه از صورت بدید آید یکی یکی مانند  
و هم یکی بر یکی سوار باشند طایفه بر پیلان و طایفه بر شیران و طایفه بر  
اسبان و طایفه هم گاوان نشسته و همه که رند و هم کس اشارتی با صاحب  
دعوت کنند باید که اسم را بصلابت و بلند خواند و از هیچ کس نترسد که

تلقی حضرت اذان لشکر بوی نرسد باید که صحیح سخن دیگر نگویید و نظر با خود  
دارد و طریق ادب و استحضار بجای آورد تا زبانش از خوف ضعیف  
سست نگردد و لال نشود که شخصی در آید از بن لشکر بآن بالای او از یکی  
مناره بلند تر و نجابت و رشت و قوی حسیکل بود و او را سری کوچک  
دارد و بر شکل بوزینه و عظیم لب کننده بود و در نظر صاحب دعوت بازی  
کند و مسخری نماید و معلق زند و آوازهای عجیب کند و بنزد یکی مندر آید  
و قصد حاجت دعوت کند و دست دراز کند و را بگیرد باید که مستغول  
اوشده بن با فاعل او ندهد و از وقت خوف غافل نگردد که چون صاحب  
دعوت چون دعوت برقرار باشد او نیز بگذرد و بروی بعد از آن چرتای  
سلطان برسد و صفت چهره و رقیق پادشاه را هر یکی بر نیکی پید شود و چون  
چهره ها بگذرد علی سرف پیدا شود زرنگار و بروی آن علم صورت از رویا  
بود و بروی دیگر صورت خبری بود و از غایت روشنی آن علم پندارد که  
آفتاب است و ملک الارواح در زیر آن علم بود سواری حوش صورت  
فرخنده و بیدار و او را ریشی سرف کشیده و خندان روی بود و با مهابت  
و صلابت باشد و بر شیری می زند و بسیار بر میان بر صورت آفتاب و



و ما عتاب در پای رجب ایستاده و دست بر هم نهاده و طایفه بسیار بجهت  
لطیف طبعهای پراز رز و جو آفر و لؤلؤ به سر گرفته باشند و پیش ملک  
الارواح ایستاده و بصد نه ار بری در حکم او اند و کس از ایشان خیل  
و خشم خود دارند چون پادشاه در رسد سلام کند بآنها از اعتبار صاحب  
دعوت را پیش کشند باید که زود بر خیزد و جواب سلام بگردد و تعظیم  
بگوید و دست بر سینه بندد آنچنان که همچنان که آن جماعت که ایستاده باشند  
بعد از آن صبح سخن نگویند و اسم را خوانند تا زمانی که ملک الارواح سخن اندر  
آید و گوید ای صاحب دعوت چونی و در چه کاری و مقصود تو چیست  
باید که گوید ای ملک الارواح مر حبا و اهلا شاد آمدی و الطاف فرمودی  
خدای تبارک و تعالی از تو راضی بخواهد که بدعون من آمی و ز رحمت  
بسیار گشیدی اکنون ترا معلوم باد که غرض از دعوت من یافتن تو بود  
و انگر مرا بشکر خود غایبی و سفارش فرمائی نامز ایشانند و مرا مدد  
باشند و درم کاری که باشد و نکبت از شغل و عمل من ببرد و کار  
بسته مرا بگشاید و لایزال من باشد مطاوعت نمایند و تو از  
خواند اغیب مرا نصیب دهی و بپوسته خود در این نای و در صحبت خود بری

و از احوال و احوال من خافش و بی لشکر مین و غلبه رفیق من شوی و در  
خوگانه من در آیی و بنشین من پادشاه این سخن را از صاحب دعوت  
بشنود و قبول کند و لشکر خود را فرماید تا او را بنشان کنند و بنشینند  
در میان که میان همه را در حکم او کنند و ملک الارواح تقبل کند که دیگر  
در فرمان تو باشم و بسیار عجایب و غرایب از دور جهان پیدا شود و نام  
و آواز صاحب دعوت در عالم فانی گردد و از آنجا که افتاب برمی آید تا آنجا که  
افتاب فرو می شود مجموع خلق خدای بصاحب دعوت محتاج میشوند آنگاه که  
ملک الارواح بدست خود بیعت نامه بنویسد و بوی دهد و نشانی در میان  
ایشان بدهد که چون صاحب دعوت محتاج حضور ملک الارواح شود بگویند او را بیا  
و حاضر گردانند و در آن بیعت نامه نام ایمان لشکر مع بنویسد و گواهند  
و نام و زبیران بر بیان و در آن ثبت کند و همه در حکم او محکوم شوند و اعتراف  
نمایند و آغوش و از در میان جماعت بر بان فانی گردد که صاحب دعوت  
تسلیه ملک الارواح کرده است و بر مجموع ایشان حکم او روان شدن است و پادشاه  
و امرا و وزیران او که در فرمان خدای عزوجل و چون این عهد و بیعت  
بخانصیت اسم اعظم تمام شده باشد و پادشاه جامه و تشریف بصاحب دعوت دهد

و میان خدایان از هر یک و سفارش لشکر کرده باشد که این همه عجایب متعلق  
 آنست که لشکر حق و جنت او را بنمایند تا کار او محکم گردد و هر چه که خواهد بود  
 کردن چون این اعمال را تمام رسانند بیکبار از جنت صاحب دعوت ناپیدا شوند  
 باید که او سوره انفعا بخواند و سلامت از میان مندره بیرون آید و بعد  
 از آن در جاده و مقامات او بخواند و جل و جل بچاکس نداند و افتد  
 بر کل عالم و عالمیان پیدا کرده باشد باید که کار و حساب کند و خدای عز و جل  
 را فراموش نکند و از اعمال شریع روی نماید تا خفت کار او بخیر خوبی بود  
 و اسم اعظم و احکم باید که درین من بخواند و بکار واد و بعد از آن بپوشد  
 از بوی خوش جدا شود و می سوزد **خاصیت اینم شانه و دهن در یک**  
 آنست که صاحب دعوت را از تعلقی با ملکی الارواح پیدا کند و باید بسیار  
 خستی و غمی بیند و مرتبه تمام یابد و از هر صاحب دعوتان عالم باشد و  
 و مقبول خالق و خلایق بود از جن و انس و مقصود همه مردم حاصل تواند  
 کرد و دست او در قدرت مطلق بود اما باید که بدان درجه فرستد شود  
 و حرکات و سکنت خارجات از مرادات و مطلوبات و مامورات این  
 جهانی که بدون عالم دنیا است بر در جنت و مقامات آن جهانی که عالم قوت

است مقدم نهند تا در ضلالت هوای نفس نیفتد که اگر چه هر چه مراد  
 و مقصود او بود فی الحال میباشود شاید که تعلق بخانه دنیا داشته باشد  
 و خلق و تیار روی در معاش این جهان داشته باشد چون در دنیا نباشد نیست  
 و نقوش او مستحیل است باید که در حصول مأمول عبقی سعی کند تا بر کزیر  
 دنیا و قوت کرد و در این راه پیداشود و سعادت باری روی نماید  
 باید که بدعوت گیر این اسم اعظم مشغول شود و او روان صافی کند و طبع عالم  
 و ملکی دنیا نکند و طریقت نگاه دارد و قصد کشن بی گناگان نکند و هوای خوش  
 یا برای خاطر دیگری وی باشد تا در دیگری وی باشد تا در دیگری وی باشد  
 شود بعد که متوجه دعوت گیر شود اسم اعظم پیداشود و دست او در عالمیان  
 بقدرت مطلق شود اول در جاده آنست خدای عز و جل ملکی او پدید است  
 در عرض مجید حق و نام آن ملکی ملائکه کرده است و عقدا حرا داشته  
 مقرب و رحیم وی اند و آن ملکی ملائکه با آن لشکر و افراد و مامور و محکوم  
 این اسم اعظم شده اند و چون صاحب دعوت و لطیفه الهی و تقوی و خیر  
 آداب و شراعی نگاه دارد و آن ملکی روی بوی نماید و پیش او اند و آن  
 در یافتن ملکی ملائکه آنست که شخصی بصورت بشرم روز برای مصطفی



و علی پیش صاحب دعوت آید اما اساس کلمات او به اهل لغوی بود و اکثر  
از تحقیق اشکال و احوال اهل ایمان گوید و در جاده و دقیقه و خطوط و دوا  
رژ و فلک هم و روشن کند و از اطوار و ادوار و احکام خبر دهد و بنا شناسد  
خود را به صاحب دعوت نماید و چون از تامل عالم ملکوت و تنگ آن اوقات  
او ملال یابد ناگاه از نظر او ناپید است و صاحب دعوت از تعلق با ملک الارواح  
کام برده که یکی از ایشان است که با او انس گرفته است و در صورت بیان ملائکه  
و ارواح مشابهت دارند و بنظر یکدیگر اند اما طایفه ارواح جن و جنه و جمیع  
در ابواب اسباب دنیا بحث کنند و راه نمایند بر رسم و حکومت بر خلق  
و تحصیل اموال و املاک و لذات و مشورت و محورات و لباس پاکیزه و صورت های  
خوب و غفلت و خوش زیستن و در فراغت بودن و غذا و طعام بسیار  
خوردن و با فخر آن و بهر آن صاحب جمال صحبت و آشنی و امتثال این چیزهای  
اما طایفه ملائکه چون قریب صاحب دعوت شوند خدایک و تربیت ایشان با دوری  
سعادت ابدی و معرفه خدای عز و جل و تفحص و تجسس در اعمال لغوی  
کنند و بسیار از کار اسماء ملکوت و جیهوت و نقوش عالم روحانی و قدرت  
و علوم آتانی کنند و صاحب دعوت را چون آینه بعین نقل معرفه جلال و جلال و هم

منفعت ظاهری بود و هم باطن و هم معاش دنیا حاصل و هم انتقاض نفوت  
و اصل کرده باید که صاحب دعوت بقوه فراست و ولایت در است  
معلوم کند و هر یابد که آنکس نه از جماعت ارواح جن و جنه است  
بلکه ملکی معظم است از زمره ساکنان تختگاه ملکوت و بسیار کار نیوی  
و لغوی از ادراک او ساخته کرده بدان معنی که اگر میان صاحب دعوت  
و ملک ملائکه و لشکر او تعلق و آشنای بطریق تحقیق و اصول معنوی پیدا  
شود هم نفس او را در وی و معنویت از عالم علوی بدر کرده و او را در  
معقولات کلی و معلومات ربانی غام کرده و این دولت و سعادت و مراتب  
صحبت ایشان درین مختصر نمی گنجد چون خود بر سر نهان معلوم کند و در حضور  
ملک ملائکه روشن شود اما چون صاحب دعوت معلوم کرده که آن شخص  
نه از ملازمان و لشکر باین ملک الارواح است و تعلق بعالم کبروی و آله و از  
وی مرادات و مقاصد عینی حاصل کرده و دیگر متعلقات خود را بمقتضای  
دنیاوی و لغوی رساند و او را اطمینان یابد و آرام گیرد و بعد از آن  
کار او از آن درجات و مراتب هم روزی بر آید بالا تر کرده و بنام خدای  
عز و جل باید که بهر مرتبه و بزرگی که برسد خدای را فراموش نکند و از قانون

شیخ مطهر روی بر نتابد و قربت نفس امارت داشته باشد و مطهر او نشود  
 بلکه او را مسخر گردانند و مطهر عقل کل کند تا کار بر او برود و او را اعلی و اعلم  
 و اسم اعظم نیست یا حنان انت الذی سخرت کل شیء **خداوند**  
 خاصیت اسم هفتدهم در صفت آنست که اگر کسی را فرض بسیار باشد و عوفی آن  
 وجه اداء قرص بر او و دیگر که چیزی بدست او نباشد و در آن و تنی دست  
 شده بود باید که اسم را بسیار بخواند و دعوت کند که خلاصی بر وی اعطا کند  
 و مستحق گرداند و غیر از این احسانها با وی کند و بهر عمل که شروع کند فایده  
 بیند و هر که با او معاملت کند از طرفین منفعت بیند و بسیار سود کند از آنکه  
 مایه که باشد و بهر عمل که روی کند فرصت از آن او باشد و کار او معتبر گردد  
 و اموال و اتباع و اولاد او بسیار گردد و مشکو و منصف او بی شمار  
 وی قیامت شود و اگر و ایم این اسم را بخواند عمر و دولتش او بیفزاید و بیماری  
 و درج که آن دفع کند و چنین و جان او زنده گردد و هر امید که دارد مهیا گردد  
 و دعای او مستجاب شود و اسم اعظم **خاصیت** **اسم هفتدهم در کتب**  
 آنست چون صاحب دعای اذین ای شغل و عمل یا از برای دیگری دعوت  
 این اسم کند آنچه مطلوب او بود تمام حاصل گردد و دعوت این اسم جهان است

نده روز دعوت کند و شبان روزی صفت نه از کتب این اسم را بخواند و این  
 اسم را دعوت متانی خواند بعد از آن که دعوت تمام شود شخصی بروی آفتاب را نشود  
 از رجال اسم که صاحب دعوت هرگز چنان ندرین باشد از غایت شگفت و عظمت که  
 در آن مرده بود و بنایت عالم و عاقل باشد و چون به صاحب دعوت رسد او را  
 علی یا موز که هرگز دیگر بسبب حال و متان و بناوی محتاج هیچ کس نباشد  
 و توانگر و نیا و قوت گردد و کار حساب کند مقصود الکل او را نوعی از علوم  
 کلیا معلوم کند و عمل بر او او بکند و سخت آسان بوی آموزد که هرگز بسبب  
 حال و متان تنگ دست نگردد و کیمیای او چنان باشد که اگر بر سنگ زند زرد گردد  
 بغیر از آن که او و جمل و آنچنان اکسیر که سنگ را زرد کند هیچ حکیم کیمیاگر ندین  
 باشد بر آن سبب که اگر جواهر مفضله را زرد کند سهل باشد بنسبت آنکه  
 سنگ را زرد کند و عمل او مطلق بود و این قدر عظیم باشد که عقل در آن  
 در یا جبران شود که اگر صاحب دعوت خواهد یک کوه زرد رخ پیدا کند و زردی  
 او سهل بود اما نه ط او آنست که بخود وقت ضرورت و احتیاج بدین شغل  
 مشغول نگردد و بدان دلیل که آنچه تعلیق بعالم دنیا و دین حق مردمان  
 خدایست باید که طریق موافقت و تواب و نیکی با آن مرد نگاه دارد و نگذا



رد که خاطر او هیچ سبب از اسباب بر بخند که غبار بر خاطر او نشاندن بکار صاحب  
 دعوت موافق نباید تحمل کند تا مرله کل حاصل شود و اندام او احکام و مانتو فیضی  
 الا با الله و اسم اعظم اینست یا کمنان ذالاحسان قد غفر کل الذنوب  
 خاصیت اسم محمد در همین آنست که اگر صاحب دعوت  
 چیزی بکست کسی میباید بسبیل امانت از زور و جوامع و اجلاس و فتن  
 می نهد و نخواهد که آن چیز سلامت بوی باز رسد باید که این اسم را بر هر  
 سفید بخور کند بمشک و زعفران و در وقت تحریز بخورد و بوی خوش بر آتش  
 نهد و بسوزد و نوشته را بر سر آن امانت نهد و با امانت بکماله امانت  
 آنست که هیچ کس را از این عمل خبر ندهد مگر دوست مدتی و بیکانه و وزو  
 و نابکار بدان امانت نرسد و سلامت بوی باز رسد همچنانکه ناله بود  
 بفرمان خدای عز و جل و اگر بر جاده کعبه نویسد مشک و زعفران و در وقت  
 میت ببرد و با او در کور نهد بکست این اسم اعظم میت در کور نرزد و بنبرد  
 اگر چه در دنیا و دم و ماحضه و ملکوت بود و اگر کسی را بوی بر سر باشد  
 و هیچ دار و مد او را نپوشد باید که این اسم اعظم را بر کاغذ خطای نویسد  
 بمشک و زعفران و بر باروی راست بنده شفا یابد بفرمان خدای عز و جل

و چندین دیگر از وی دفع شود باید که اعتقاد درست دارد و نشک کند که  
 خدای عز و جل قادر است و اگر کسی بویست سفر کند و صاحب دعوت خواهد که  
 آن عزیت باطل کند و انکس سفر نرود این اسم را بر پشت آغوش نویسد  
 بمشک و زعفران و نیت کند در بطلان رحلت او و در مقامی که او باشد  
 در دیوار قبله بنیان کند و سه روز هر روز چهل کت این اسم بفرمان نیت  
 بخواند و دم سفر آن کس باطل شود اگر چه دم مع کرده باشد بفرمان خدای  
 عز و جل و اگر کسی دیگر بسفوی روزه و رفتن او در وقت باشد خواه باز  
 کائنات و خواه در پیشان سیاح و خواه لشکر یان و خواه که در آن سفر  
 از خطر این باشد این اسم را بنویسد بر پشت آغوش بمشک و زعفران و در  
 میان پا و رخت خود نهد مگر حرامی و زور و نابکار و قتل و غصب و بیکانه  
 در راه بوی نرسد و از آفت و بلا این بود و قطعا در راه مانده نشود و اگر  
 جماعتی بکاران بوی رسد چشم ایشان کور گردد و کوش ایشان کور شود  
 و او را بنیند و اسم اعظم **خاصیت اسم هفتم در کعبه**  
 آنست که اگر صاحب دعوت را واجب است که دعوت این اسم کند و طریقت  
 بجای آورد تا در دعوت کند فهم شود و مجموع خاصیت اسم یافته بود و بکست

صاحب دعوت بود چنان که صاحب دعوت جوئی و از کلیات بی خبر  
بود و دعوت کبر این اسم اختیار است بر آنکه معتقد روز مخصوص دعوت  
کند و هر روز پنج هزار کرة بخواند بر استی و درستی و اسم از اختیار پنهان  
دارد بعد از آن هر مقصود که طلبد مهیا گردد و بعد از آن غالب شود  
و صاحب قبول از دواعی دلخواه گردد و بجای هرین دعوت دینی موجود  
است که صاحب دعوت بطالعه آن برسد یکی شمه از آن چنان واقع گردد  
که ناگاه طایفه از مسافران در خانه صاحب دعوت آیند و نزد و فتوحات  
بسیار بیاورند و گویند ما فلان شخص میخواهیم و نام صاحب دعوت  
بگویند که این امانت بدو سپاریم چون پیش صاحب دعوت حاضر  
شوند با اعتقادی هر چه تمامتر بنشینند و عذر را نخواهند از احتمال  
زحمات و مدوی که صاحب دعوت ایشان را داده بود اما صاحب  
دعوت نداند که مقصود ایشان چیست و درین وقت وظیفه آنست که  
مع سخن نگویند تا ایشان گویند بکس و بیکر که در آن محبت حاضر باشند  
و اگر کسی حاضر نباشد باید بگوید که ما در کشتی بودیم و کشتی در دریا مایه  
و ناگاه باقی سخت بر آمد و کشتی ما را در غرقاب انداخت و همه را بیهوش

۵۲  
و اندیشه خطر بود ناگاه این مرد عزیز بر زکوار از روی آب و ریای  
گشت و کشتی ما را گرفت و همان زمان باو ساکن گشت و شتوبش  
آدمیان به نجات و سلامت ما را ازان و یار بیرون آورد و از بیم  
خلاص اکنون ما به یگان منت پذیرا شده ایم و روح و روان از وی  
داریم و حال و حال از وی یافتیم و طرف دریا بار از احوال و بایغ اندواین  
آوازه در آن جانب بغایت مشهور است و مریدان و معتقدان او در  
آنجا بسیار اند چون این سخن بگویند آن اموال که آورده باشند از نقد و جواهر  
و اجناس همه بگویند صاحب دعوت سپارند و بروند چنانچه صاحب دعوت  
در آن حال چنان بماند و بعد از آن هر طاعتی که در بریه باشند از حال او با خبر  
باشند و محبت از وی طلبند و راه بیابان در پای ایشان سهل و آسان  
گردد و صاحب دعوت همچون خضر و الیکس علیهم السلام در بر و بحر عالم متصرف  
شود و خلاص را از همه گناه خلاص دهد و این مراتب از صاحب دعوت  
معروف گردد و همه کس در شهرها و اقصای این امر آرسوند اگر چه صاحب دعوت  
از مقام خویش حرکت نکرده باشد این همه احوال از وی ظاهراً شده بود از  
خاصیت دعوت این اسم اعظم اما نشان این احوال در اوقات صاحب دعوت



چنان غایب که گاه که بدین درجه رسید باشد چون در بریه صورتی  
واقع شود که جماعت سرگشته شوند یا در دریا تلاطم امواج طایفه را بهم گستران  
بود و آن طایفه بلا عاوض اندن و تفرع و ابتغال کردن مشغول شوند  
حجاب بر صاحب دعوت غلبه کند و او را بر تو باید و حواس از کار فروماند  
و دیده از دینار محسوسات فرو گیرد و در مطالع اندرون عین بصیرت  
بکشاید فرست و آسزنی پیداست و خلافت را بیند که در بلیتی و زحمتی  
افتاده اند و حق را نیز بیند که در میان ایشان یکی یکی میگرد و از میان  
بلا بیرون می آید چون از حجاب پیدار شود معلوم کند که روح پاک آن صاحب  
دولت بود که در عالم غیب در بر و بحر بصفتی از صفات خدای و در کار  
بهر و عیالی از عالم فعل آویخته بود و مظهر او میکرد چون بدین منازل  
رسند باید که حمد و سپاس باری عزت اسم بتقدیم رساند و اوقات غنیمت  
داند و بحرف مشغول باشد و از جلال صراط مستقیم روی برتابد و اول  
این طریق شریعت است روی بر تابا فهم لایق و رسوم حقیقت تا در مرتبه  
محکم نشود بطریقت نزد بصفت خدای تعالی موصوف نشود و این از روی  
در وجود نیاید که راه بنشان و اسم اعظم و اسم اعظم اینست

و تا در طریقت استوار نگردد  
حقیقت نرسد و تا بحقیقت نرسد

یا دایان العباد کل یقو خاضعا لرغبته و رهبتیه  
خاصیت اسم نوزدهم آنست که اگر کسی غایب باشد و احوال و خبر او اندانند  
اسم را بنیت او بخواند و بعد از آن دو رکعت نماز بکند و در هر  
رکعتی یک بار الحمد و نوبت اخلاص و ده نوبت آیه الکرسی بخواند  
و چون سلام باز دهد سر بنحده بندد و صد نوبت چنین نوبت صلوات بر  
سند اللهم صل علی محمد کما فکرة الذاکرون و کما ساعدنا العافلون وصل  
علی محمد و آل محمد و سلم و بعد از سلام نوبت این اسم را بخواند و بعد  
از آن این اسم را بنویسد بر کاغذ بنفش و از عزان و اگر پوست آهو باشد  
بهر باشد و چون زمان خواب در آید نوشته را در زیر سر اندود خواب  
رود خدای عز و جل هم در خواب اول غایب را ببیند و احوال او  
جزئی و کلی معلوم کند و هیچ خالی نباشد و غایب بر زبان خود آنچه بوی  
که نوشته بود بگوید و اگر غایب را احوال داند و اسم او معلوم کرد همه  
و ضو اهد که باز موضع آید هم بدین نیت بخواند و ترشیب نگاه و آن که چون  
دعوت تمام کند هم در ساعت روی بجانب او کند و با وطن آید و تا پیش  
صاحب دعوت نرسد و از نیک و بد زمان خدای عز و جل و شکل در دل نیاید

وکل حجت خود معروف آن کند تا بچنان که خواهد مقصود و مراد او حاصل  
گردد و اسم اعظم **خاصیت** **ازیم نوزدهم در کتب**  
آشت چون صاحب برین اسم رسد بسیار حالهای عجایب او را پدید آید که  
کما حق ان حال در حفظ یافته بود و مع خود قدر خود را ندانده اند که او چه  
کس است و مراتب و درجات او بکجاست از جمله چون برحق این  
اسم رسد جاسوس افلاک و زمینها شده باشد اگر چه در یکی مقام معلوم  
ساکن بود از غایت ادراک از وجود همه عالم با خبر بود و از امور غیب  
آگاه بود باشد احوال غایبان از وی پرسند و نشان همه بر کسی  
بگوید و بحقیقت و از دور هم ملکی و در هم شتری که صورتی از خاوندات  
واقع گردد بیشتر از وقوف خلایق او را خبر بود و منبیهان عالم غیب  
او را آگاه کنند اما و طبعاً آست که و علی کیه و برین اسم بجای او روزه  
و این دعوی را و علی خالق خود اند بر آن سبب که او را آفرینش مو  
جودات معرفت و معرف پیدا شود و از آن اشکال و انواع چیز بود و  
و بسیار منفعت بیند و از چیز و فقر مخلوقات و ظهور آفرینش آگاه بود  
و محفوظ باشد چنانچه بعضی اذان بر مراد خاطر او باشد و هر چه که خواهد

نام کند و بعضی آن بودی ارادت او بود و نام تمام باند باید که در روح او نماند  
در یاد خدای تعالی بود و حق را فراموش نکند و محبوس و معبود  
نگاه دارد که غلط و سهو روی نماید که سخن عجب از انبیا و اولیا  
نقل کرده اند صاحب دعوتان کامل مکمل و در آن معنی که شیطان  
و دشمن روشن انسانست قال الله تعالی ألم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا  
تعبد الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی عباداً مستقیمین درین  
معنی اندیشه کند بجا و که علی شیطان کند و فتن برود که رحمانی است و محض  
الاعتراف کرد و باید که بحقیقت معلوم کند که جمیع علماء و حکماء و یونانی  
اتفاق کرده اند و از حضرت رسالت علیه افضل الصلوات و اکل الحیات  
خبری و برین معنی آمده است که شیطان را در میان آسمان و زمین منزلی  
حسب و اکثر اوقات آنجا ساکن است و چون سالکان راه طلب و راجع  
بطلب خدای عزوجل از مکان مجاز و هو با عالم حقیقت عزیمت و رغبت  
نمایند و از مقام کثافت به عالم لطافت میل کند و عروج از اسفل خاکی باطلای  
افلاک متوجه گردند و در آن منزل شیطان رسد و آن ملعون رجیم در آن  
مقام خود را چنان بر پیشانی نماید که تصور آن سالکان بنیابتی بود که بمقصود



رسیده و حضرت خدای عزوجل را یافتند و مکمل شدند و هیچ دقیقه و درنگی  
ایشان نمانده و در سهو و غلط افتد اما اگر توفیق نکرده و آن طالب کمال  
پرسد در جهل و طلب برحق بود و الحاح باید از جانب الامکان که آن منزل  
ذریع انو حقیقت است بیست و هجده در پیش آمدن است و باید از نخل  
بدید شد است از آن تصور و پنداشت باز کرده و استغفار کند و از آن  
منزل و در گذر و مدتی با سر کمره باند که دیگر در و ام سبیلان نیفتد و اگر  
نعمه بماند سعادت ابدی و عنایتی از وی روی نماید و سالک مرده و با سر  
بیم بود که در آن مقام بماند و مکر و خدایت شیطان مغرور گردد و گمراه  
بماند و هرگز راه خدای تعالی نبرد و تصور چنان کند که به حصول رسیده است  
و حضرت واجب الوجه را یافته است زنده تا ازین مقام محترز بماند و این  
اشارت را بچندین باب معلوم کند و تفکر بسیار کند که اشکال و منقش ظاهر و  
باطن درین درج است تا در بایده ان شاء الله توفیق باشد و ایم اعظم اینست  
یا خالق من فی السموات والارضین کل الیه معاده  
خاصیت اسم بیستم درجه است که اگر صبیح که خواند که را از عشق خود می و از  
کند و معشوق بال و اسباب فریفته نشود و بتغلب و علم حاصل نشاید کردن و

دقیق م

و معنی آن و جاودان و در تالان و قبلسوفان و بین آن از چاره و در بیان  
عاجز ماند باشند باید که این اسم را به مانند خطایی نویسد بشکل و زعفران  
و باب روان اندر اندازند و بخورد بر آتش منده و آن وقت که اسم می  
نویسد و نام خود در آن نویسد و اگر اسم مادر نداند حاجت نباشد  
و بر کند آب روان هزار بار این اسم بخواند و نفس با آب روان اندر  
و در و اگر آن روز روزه گیرد بهتر بود و حیوانی نخورد چون و معنی  
تمام کند آن کس از مهر و محبت صاحب معنی و روان شود و اگر در حصار آغوش  
بود و زنجیر نماند بود بکشد و آرم نگیرد تا پیش او آب و آن آب بپای  
هر دقت که رفته برکت و غنی بسیار پیدا شود و هر کس که از آن آب باز خورد  
ایمان او تان گردد و زیادت شود و در وقت رحلت با ایمان و شهادت بود  
و او را جنت باقی دوزی گردد و عقبات مرگ ختم بروی آسان باشد  
اگر چه مردم و گناه کار باشد اما اعتقاد درست باید و صدق پاک  
**خاصیت اسم بیست و یکم درجه**  
آنست که درین اسم مراد کلی حاصل می شود و مجموعه اندوه و بلیات  
و مکر و بات و مشکلات و دشواری از صاحب معنی بر می گردد و قبض

و عقوبات م

وسط و بر مقام پیدائش و مخلوقات او جزئی و کلی حاصل گردد و اما اگر ماورای  
این مقصد که در شرح اولی آمدن است و ارمقاصه اشیا پیدائش باشد  
و خواهد حاصل گردد و وظیفه آن بود که وقوع این اسم کند و این وقوع  
را وقوع رهی می خوانند یعنی مجموع ذرات عالم به او رجوع شود و هر یک بخشی  
از کار و عمل او کنند و او را مددی و خدا از روحانیان عالم علوی و سفلیان  
روحانی یعنی علم غیب و شهادت و احوال غیب و شهادت و غیب و وقوع  
این اسم جهان اختیار آمدن است که چهل روزی کند و هر روز پنج هزار  
پانصد گزرت بخواند چنانچه فرست که در هر در وسط وقوع تا آخر خواص  
پیدائش و این خاصیت جهان بدید که هر کس از این آوم و نبات  
حقا که او را ببیند و آرد و ملازم او گردد و قطعا هیچکس نخواهد که از حضور  
دور شود مگر از طلال خاطر او نرسند و وحوش و رنگین و بیابان و پیشا  
چون او را ببینند پیش او بایستند و از و نگرینند و بطور عروائی نیز بروی  
گرد آیند و پیش او همچون دریا بخروشند و بر سر او نشینند و دانه از دست او خورند  
و اگر برکن رود یا بگذرد ساکنان و دیان و یکی او می خوانند از هر جنس مختلف  
که باشد و رقص کنند و جشن از روی صاحب وقوع بر نگینان و آدیان و عالمیان

و دیوان و پیر بیان و ملائکه و اوراق مجموع بم و هم بان کردند و خلاص  
عالم را این اسم از مشکشف شود و هر چه واجب افتد و هر چه یار و مقام  
باز گویند و خلاص از رومند و خواهان دیدار او باشند و از شهرهای  
و در ضعیف بدیدار صاحب و عتیق آیند و زیارت او کنند اما وقت صاحب و عتیق  
از مکاشفات اسم از ربانی چنان خوش و با حضور بود که ازین هم فارغ  
بود و نظر او این سخن را اعتباری نبود و دعوت نماید و او را از این مشایخ  
دو زمانی حاصل شد باشد و از لذات نفسانایم ز بود و بران لب که قبول  
عالمه تعلق بشدند نفس طهر و اله و روح مقدس ازین مراتب نفع  
و بقضای بدیدی شود پس معین است که التفات با مثل این حرکات نکند  
و خلاص بدینی واسطه مرید و معتقد او باشند و با آن حال صاحب و عتیق  
درین درجات و منزلت مانند و عالم کس از و ضعیف یا بند و عالم  
و اسم اعظم است یا رحیم کل صریح و مکرر و ب و عتیق  
و معاذ که خاصیت اسم بیست و یکم در صیغه است که اگر کسی عتیق این اسم  
کند بسیار عجایب بیند بفرمان باری تعالی و این عتیق چنان است که  
دوازده روز دوازده و حیوانی نوزده و هر روز و هر روز از بیست



ویم امیرزکان و سلاطین روزگار دود و اگر بر ایشان بخواند

و پنج بار بخواند شکر باشد نگاه اعمال او چنان مترقی گردد و او را قبول پیدا  
شود که سلطان و اگر بر زمان شغل و عمل خویش حواله بوی کند و امور معطلات  
مملکت تفویض بوی کند و نیابت خویش رجوع فرماید و او بعد از غذای  
عز و جل و خاصیت اسم اعظم از عهد آن اشغال بیرون آید و کار او هر روز  
زیادت گردد و اگر خواندن ملازمت کند بدرجه ملکی رسد و بزرگی یابد  
چنان که بر همه برکان مود و سرافراز گردد و مراتب صاحب دعوتان بکار  
رساند و دعوی صاحب قرانی کند و مال دنیا هر چه می شود و مستغرق اموال  
و اسباب و اتباع گردد و خواسته او بسیار شود اما اگر ترک ملازمت  
کند و در آن درجه ماند و زیادت نکند و از عالم روحانی مجور شود و  
بلذتهای جسمانی قانع باشد و از درجه اعلی بر درجه اسفل قرار گیرد  
**خاصیت اسم بیست و یکم در کبیر**  
آنست که یک دعوی کبیر درین اسم است و شرط آن دعوی چنان است که  
چهل و یک روز دعوی کند و هر روز هفت هزار مرتبه این اسم بخواند و در روز  
یکم و حیوانی کشته خورده و بخورد بسوزد بعد از آن تسبیح ارواح سلاطین بروی  
آسان شود و ارواح سلاطین با وی انس گیرد و اگر کشای روی او شود

و از آن بسیار خوشی و قوی بیند و آثار این خلق آن بود که اول کار سلطان  
وقت از احوال با خبر گردد و طالب او باشد و چندان جهد کند که او را حد یابد  
و چون در یابد یک نفس از پیش خویش جدا نکند و بی مشورت او دم نزند  
و از معطله امور مملکت با خبر بود و در اصلاح احوال عالم و خلافت عالم متفق  
باشد و خلافت عالم را از برکت نفس او روزگاری بغایت خوش گذرد و آن  
سلطنت مستدام بود و قضا و ظل و نقصان در آن پادشاهی برید نشود  
و نام و آواز سلطانی بر وی برین روز و وصیت و عظمت و عدل و احسان  
او فاش گردد و سلاطین و پادشاهای دیگر بتفحص آن احوال مشغول شوند  
و عاقبت الامر از حال صاحب دعوی واقف گردند و طالب شوند و چندان که  
صاحب دعوی را از آن پادشاه جویند و خواهش نمایند که مرده بدین نشان  
و بدین چنین فعلی دارد و در حضرت شماست و التماس آنست که او را بدین  
طرف فرستند تا زیارتی کنیم و بدان جانب باز گردد باید که آن سلطان صاحب  
دعوی را هیچ مکان نفرستد و از خود جدا نکند تا گاه از طرف مغرب پادشاه  
عالی تبار باشد بسیار فرخ و ج کند و بطلب صاحب دعوی بیرون آیند و این  
سلطان مانع شود و صاحب دعوی را در میان ایشان جنگ افتد

و چهل روز در میان این دو پلاید خصوصیت باشد و اسلم صاحب دعوت  
بود قطعا میسر نشود که صاحب دعوت را یابند چون مخالفت از هر دو گذرد و  
و بخلاف زحمت و آزار فراوان رسد در آن اثنا بشی از بشی صاحب  
دعوت در عالم غیب بحضرة رسالت علیه السلام والتجیه رسد و در خواب  
از آن حضرة تشریف یابد و در قدم مبارک رسول اله سر نهد و از یافتن آن  
حضرة تشریف بشاشی و فو قی بوی رسد و نور و صفائی در او پیدا شود  
بعد از آن حضرة رسالت بمصاحب دعوت گوید که ای درویش در میان  
این جماعت اصلاح نمی کنی صاحب دعوت گوید یا رسول اله چگونه اصلاح  
ایشان کنم پیغام خدای او را ده غایب و توقیر فرماید که چگونه می باید کرد  
و چون صاحب دعوت به رجاء اولی رسید با شد و اشک عالم در یافته  
بود و جز از مجموع باز ولف اشارت در باب اما مبتدیان این راه را نمی  
باید گفت تا که راه است کند و ماطنت نکرده باشند و کاری که او را بچندین  
سال میسر کرد و درین کتاب بیان کنیم اکنون معلوم کند که معلوم حضرت رسالت  
صلی اله علیه وسلم فرماید که ای صاحب دعوت چنان ایشان نیست که کسی را  
بدان لشکر گاه فرستد که مخالفت آمدند و از زیر قدم اسب پادشاه پاره خاک

برگیرد البته باید که از زیر قدم اسب سلطان بود تا مژده حاصل شود و چون  
آن خاک برگیرد و پیش تو آید و تو ضعف می آر کنی این اسم را بر آن خاک بخوان  
و هم با که بخوانی نفس مان خاک اندر دم و چون تمام خواند باغ و عیان لشکر  
گاه صفه دو و راست برابر لشکر با نیست و احتیاطی که سلطان ایشان گما  
استان است و قبل لشکر گماست و آن خاک را بر وی ایشان به افشان و  
و بنزد بان بگوی که شما توفیق و بر اکتد کردیم همچون این خاک بر مان خدای عزوجل  
و بعد از آن دست را بر سر زنده چنانکه آواز دست بخوش شکر بان رسد و بعد  
از آن باد بخواندن اسم مشغول شغف و توفیق کند که نگاه خوشه و فریاد عظیم  
در آن لشکر افتد و کردی و بخاری بنایت پیدا شود و هیچ کس نداند که در آن  
لشکر گاه که چه واقعه افتاد است چون شب در آید و آن کرد و بخار فرو نشیند  
حاضر آن نظر کنند یک تن از آن جماعت اذان لشکر بر روی صحرا غاند باشند  
و همه مزیت شده بودند چون این سخن تمام شغف و مادی شیل سالکان عالم از چشم  
صاحب دعوت پنهان شود چون صاحب دعوت بپوش آید باز احوال بر همین  
منوال تمام کند و آن مقصود حاصل گردد و از هر طرف که لشکر بیاید استود  
و قطعا وضع آن هیچ وجه نتوان و بخیل و لشکر کشیدن کار میسر نرود و جواب



ایشان نه اندکنت جهان بحر این معنی نبوه و این طریق عمارت او بیا بویه  
از حضرت انبیا علیهم السلام این ایشا بدیشان رسید است و اعمال بر آمن بویا  
خدای عزوجل و این قول خداست و راست فرموده است و موجب است  
و از هر طرف که بپوشای بطلس صاحب معنی فرستد یا طلب علمت کند عین خود  
خواهد بود و آن سلطنت و امارت و وزارت مستدام باشد و قطعا نقصان  
در آن دولت پیدا نکند و مگر آنگاه که صاحب معنی در تلاطم اسم اعظم نفیض گردد  
و ترک معنی و ادراک و معطل شود و ابی در علمت پیدا شود و سلطان و وزیر  
علمت بپایند و تفرقه شوند و پناه گردند بزمان خدای عزوجل و صاحب معنی  
اولی فرماید آن کسی که این معنی را جربت کرده است و خاصیت معنی را بداند  
مرا بنایت عجیب و غریب آید که در معنی اسم چنین مقام در رجا عالی بود  
که پادشاه و نیا و نوه شرف و متصرف آسمان و زمین گردد و حکم بر روی مخلوقات  
کند و داند که این منزلت و مراتب از بزرگ معنی اسم اعظم یافته است و ترک  
تلاطم اسم اعظم کند و معنی فرو گذارد تا نقصانی بوی رسد اما چون حکم خدای  
عزوجل باشد عجب نبوه نفعی است مایشاء و حکم مایه و فرموده اذ اجاء القصی  
عی السبع و نفعه با اسم من عجب است ظاهر وقت باشد و اسم اعظم و اسم اعظم اینست

اعظم

یا ثامرا فلا تصف الا انک کل کثره جلاله و ملک و عین  
خاصیت اسم بیست دوم در صفت است که اگر کسی طالب علم و حکمت معانی و سطلانی  
غریب بود است که اگر کسی معنی خواند بود باید که هر روز نود و نه مرتبه این اسم  
اعظم بخواند که عن قرب علم و حکمتی که از بیتی تمام و نبات هو آورده است  
بروی مشکشف گردد و از آن منفعت بسیار بیند چنانکه از زبان او فایده نام  
خلق رسد و مرید و معتقد او فراوان گردد و حل مسأله های مشکل کند  
و اقتضای ارباب متعلق بروی آسان گردد و صاحب معنی خود داند که  
چه قدر و مرتبت یافته است و هر روز که بر آید مرتبه او از آن زیادت  
شود و پایا او بلند گردد بزمان خدای عزوجل اما باید که احوال خود بایست  
کس نکند تا ببلد برسد **خاصیت اسم بیست و دوم در کبر**  
است چون صاحب معنی بدین اسم رسد و قای معنی خواهد و کمال خاصیت  
طلبید باید که بر معنی کبر این اسم مشغول شود تا مقصود و مراد کلی حاصل گردد  
و در معنی کبر این اسم آن بود که نود و نود روز چهارصد و چهارصد و چهارصد  
و چهار بار این اسم اعظم بخواند بنیت او را که معلومات و معقولات و مقیبات  
علم لدنی چنان که فرموده در کلام مجید و علمناه من لدنا علما صون و معنی تمام

صاحب دهن بقای رسیده باشد که جمیع معلومات عالم غیب و شهادت  
بر و کشف شود و از آن هم باقی بود و از همه مسئله که سوال کنند جواب گوید  
و در این علوم و صنایع العقول از عین قلب او پیدا شود و از هر علم که دیگری  
بچندین سال خوانده باشد باقی باشد و بیان آن کند بقدر عقل مستمع و اگر بگوید  
چنان گفته باشد و کلی و جزئی مسائل بر او بپسند نیاید و آنچه معلوم کرده  
باشد متع بر یکوان رساند و این مثال چنان باشد که اگر صاحب دهن خود را  
که در از غنای علوم و علوم خویش مخطوط کرده اند و هر مندی که بفرماید  
تا آنکه از دهن صغیر و سبلی پیدا کند و دهن صغیر معلوم کرده است  
که عدد از دهن ارغی کند و باید که مدت ده روز این اسم را بخواند از یکی تا پانصد  
تا ماز که علم صغیر است بنظر طری که داند و تحقیق داند و باید که بیگانه را و او را  
صغیر مدخل ندهد الا یکی از مردان خدا که او را هم از سلوک اهل خدا بود و  
و کار نفس او معلوم کرده باشد و حال او دانسته بود بعد از آن که این نام را  
معلوم شده باشد و داند که مرده ی بیک است و از صالحان است و دهن  
صغیر بجای آورده بود باید که شب جمعه او را پیش خود خواند و فرماید تا سورت  
الانعام تمام بخواند و تسبیح و تثنی و تبارک (الذی یبدی المکر و بعد از آن الحمد

التکاء و سورت الفاتحه بخواند چون نیمه شب در آید و خلایق همه آرام گرفته  
باشند و در خواب باشند صاحب دهن او را پیش خود خواند و زبان  
خود و روحان او نهد و بگوید تا باری بلکه چون این کار تمام شود و زبان  
صاحب دهن بکشد بود همان زمان باب علم بر قلب او کشف گردد و از  
جمیع علوم بهر مندر کرده اگر چه در طلب علم ظالم مقصود بود و چیزی که خواند  
باشد و این سری عظیم است از اسم ارحم بسیمه و تعالی که در شان اولیا  
خود فرموده است و هر بست و چندین تن از درویشان خدا از صحبت  
صاحب دهن بدین مقام رسیده اند و مقصود خود صیده اند و علام علوم  
اول و ثانی شده اند اما هر کس از این خلایق عالم از احوال ایشان واقف  
نشده اند و همچنین می فرماید که اولیائی تحت قبای لایع فهم غیری این اسم  
حق سبحانه و تعالی ما را از این علم بهتر مندر کرده اند که این علمست که آنرا  
علم ربانی می خوانند و فرمایند خدای عز و جل و اسم اعظم و اسم اعظم اینست  
یا مبدی یا مبدی یا مبدی یا مبدی یا مبدی یا مبدی یا مبدی یا مبدی یا مبدی یا مبدی  
صاحبیت اسم بیست و سوم و صغیر است که اگر چه دهن  
این اسم کند نم تبه صاحب دهن برسد و از آن بهر چه صاحب دیوانی



و سرافرازی رسد باید که هر روز هر یک بار بخواند و چون باز  
آن وقت رسد که مبتدا کرده بود و دولت و سعادت و دوستی وی کند  
و چنان خردمند و زیرک و کاثر آن گردد که اگر چه اسباب عالم بوی  
تفویض کنند ضبط همه بتواند کردن و از علوم او هیچ فوت نشود و هیچ  
شهاب الاین مقتول رحمة الله علیه فرموده است که هر که این اسم بخواند  
اگر که هیچ کتاب خوانده بود اگر حقیقت اقلیم زمین را بوی سپارند محافظت  
همه بکند و از حساب او سه موی ضایع نگردد و هیچ غلط و سهو در حساب  
او نبوده و طایفه که غل و زارت می کنند چون این اسم خوانند کار ایشان  
مترقی گردد و دولت ایشان زیادت گردد و دشمنان بروی ظفر نیابند  
و استغاثه او نتوانند کرد و هیچ باب بر روی فرصت نتوانند یافت  
و اگر در مدینه و دولت کسی با او خیانت کند هلاک گردد و صاحب دعوت را از  
فقد و غمی هیچ کس نقصان نبند و مغرت بوی رسد بهمان قدری  
عزت و جل و زبان بر اندیشان بسته گردد ان شاء الله تعالی

**خاصیت اسم بیست و سوم در کبیر**  
آنست که صاحب دعوت چون بدعت کبیر این اسم رسد از آفتاب جهان تاب

مشهور تر باشد و خلق آسمان و خلق زمین از احوال او باخبر شوند اما  
در دعوت این اسم عجایب در غایت کمال روی نماید و شریک و ادواب در  
دعوت صیغه مسطور است باید که معلوم کرده بود و عامل آن بود  
تا ضعیف همت نبود و در سهو و غلط نیفتد که این عجایب چون عالم  
گردد نشانه او آن بود که پادشاهان و سلاطین و وزراء و اشراف  
و ارکان دولت از دیار مشرق و مغرب از پس که نام وصیت صاحب  
دعوت شنیدند باشند و زهد و تقوی و امانت و دیانت و راه غائی  
بسیل ارشاد معلوم کرده بودند رجوع اعمال و اموال و اسباب و اولاد  
و اتباع و همه چه مایه عرف ایشان باشند بوی کنند و امور کلیات و جزئیات  
بر روی مغفوق دارند اگر چه او را بپیش سر ندیده باشند و بصیفت او رسیده  
بود چنانکه معتقد و مرید او باشند که از غایت طلب از احوال او باخبر  
بودند و دستور مجموع برزگان عالم باشند تا حدی که اگر زنی یا ستوی  
حدوث گفت و گوی کند هاوری آن پیش صاحب دعوت برند اگر چه  
مسافت بسیار و در میان باشد و هیچ قاضی و شجعه نروند و بهر زمان او  
راضی شوند اما صاحب دعوت بر وجه خود از امتثال این اعمال فارغ و متفرقه

بود اما علایق را از وی که یز بنوه و بوی محتاج باشد و شرط او  
نیز آنست که سخن و کار خلق بگوید و اعمال خلق از خاص و عام  
با تمام رساند که اگر درین باب تفهیم کند پیش اهل مروت و طقت  
گروه باشد و در روا و استن حاجت خلق خدای و در معنی او  
نقصان پیدا نشود بلکه کمالی دیگر بر مرید که در حق تعالی و تیس  
این دولت از برای آن بروی ارزانی فرموده است تا نفع بایشان  
رساند و حاجت حاجتمندان روا کند و ملا و ملجاء فقا باشد و طقت  
نکند تا بحیل اهل و معنی بنوه و اسم اعظم اینست  
**يَا عَلَا هَمَّ الْغُيُوبِ فَلَا يَفُوتُ شَيْءٌ مِنْ حِفْظِهِ وَلَا يُوَدَّ**  
خاصیت اسم بیست و چهارم در صفت آنست که چون  
صاحب و معنی ملازمت این اسم کند هیچ کس از فرزندان آن آدم هیچ باب  
در معنی صورت و معنی و کینه با او نتواند کردن و مجاولت و مخالفت  
نخواهند و در زیدن و هر چه که او بگوید بسمع رها بشوند و بفعل آورند  
و در نظر مردم همیشه نماید و بر دل مردم شیرین بود و هر حرکت که از وی  
در وجه آید نهم و شر محمل کنند و تعظیم او بر علایق واجب شود و هر چه

ارادت او بدان باشد بطوع و رغبت کنند و اگر کسی را دولت داده و سخت  
هر بان او باشد و آنکس بی التفاتی کند و از او فراغت نماید و او را  
طاقت نباشد باید که این اسم را به چیزی مشغوم مازگرت بخواند و بوی  
در حد تا بوی کند که چون بوی آن بمشام آن رسد از شیخ از محبت  
و مروت او در خانه و دل آنکس برافروزد و زنده و از وی عاشق  
تر گردد و اگر چیزی خورونی خواند و قدری بخورد وی و حد  
این عمل بغایت نیکو کند و هر کز مهر و محبت صاحب و معنی از دل  
او بیرون زود و اگر مطلوب از نظر طالب دور بود و اینها نتواند  
کردن نه مشغوم تواند و نه مانع باشد که این اسم را بر کاند چنین نویسد  
بمشکل و زعفران و از جانی بلند بیاویزند تا بالا آنرا بچسباند که همان  
خاصیت کند و در وقت خواندن و بنشستن بخور بکار دارد و بسوزد  
و در هر عملی که کند باید که بوی خوش ملازم بود و اسم اعظم بالصواب  
**خاصیت اسم بیست و چهارم**  
آنست که صاحب و معنی چون در مقام او آرد اعتبار ممکن و مرف  
خاطر و از علایق و عواین این جهانی بر آشفته باشد و کمالی دل و جان او



ملازم اسم اعظم باشد و قطعا و مواس شیطانی و صواب آهای نفسانی  
 برابر و ارج و الشباح او از طریق سلب و جذب غائب شود و زاهد  
 حقیقی و عابد یقینی بود و خود داند که زهد و عبادت او از برای  
 دام صید فطام و مرآم و قید آیام نیست و کلی توجه او بحضرت  
 و شید و زرق او برای شربت نام و ناموس مجازی نیست و حب  
 الوجود کرده است و از غرض بالکتاب معیشت و جمع کردن اسباب  
 دنیاوی روی بمشغول مأمول لغوی کرده بود که ممالک که توجه او  
 چنین نبوده غول راه درویشان بود و چون خود در کرامی اسم  
 شده باشد خلق را که راه گزواند و مقصود حقیقی نرساند اما چون  
 از صفای باطن و روحی اسم اعظم حاصل کرده بود تحقیق و از غایت  
 حضور و ادراک مکشوفات و مودعات از امور و محبت اموال  
 و اسباب این جهانی محتر و مجتنب باشد و اگر چیزی حوزده باشد و سیر  
 بود و اگر نه حوزده باشد و گرسنه بود پیش خیر او یکسان بود و او را  
 از مثال این حالات باری و زحمت نبوده و اگر تلبس بود و اگر عریان  
 بود و روف او تفاوتی نبوده و غرض در وجه او پیدا نشود و اگر

ندرون صاحب و عون مصفا  
 و منور شده باشد و معرفت اسم  
 اعظم

مجموع خلائق عالم باو پیوستند و سجد و پیش او کنند منور آن نکرده  
 و اگر همه خلائق منکر و منتهی او باشند و بر و نیت کنند و هد بان گویند و  
 قتل کنند و زندگ و الحاد و کفر نسبت کنند باید که در حضور معنی از آن  
 احوال و احوال نریند و متکین بود و از مدایح و تعظیم خلائق و عیش و تنعم  
 محلول نبوده و بعالم عقی و منظور است و مسوحات و منزهات آنجایی  
 محلول باشند و مرکز بجای و مال و حسن و جمال هیچکس صد نبوده و خود  
 را شکسته دل دارد و خوش گذرین حدیث ربانی که چه معنی دارد  
 انا عند المنکسر قلوبهم و متدرسته قلوبهم و باید که نفس انسانی او اطمینان  
 غالب باشد و تعظیم امر الله و شفقت خلق الله و روان مافرو پذیر از  
 و خشنود باشند و آنچه شرط باشد برین بقوه و سع طاققت کشیدن بود  
 و مرتاض بود و بجا حدیث طریقت کشیده باشد و اول سلوک او را یکی  
 بر کمال بود بود و نشان شیخ کامل است که از راه سه گانه با خبر بود  
 و آنچه و ظیفه شریعت و طریقت و حقیقت باشد و جای اوست  
 باشد و با وجود علم در عمل سعی کرده بود و دانا و توانا از راهها  
 باشد و ادب سالکان و طالبان تواند کرد و ازین افعال و اعمال

غالب تر آن بود که شیخ صاحب وعق بر حق باشد و اگر صاحب حق  
نبوه شیخی را نشاید و دیگر او را نفسی مؤثر باشد که هر چیز که مشغول  
شود آن عمل زود حاصل گردد و چون با عمل و خواص وعق  
اسم اعظم رسیده باشد که هر چه که در عالم مراد عمل او باشد چنان  
بر آید و اعمال بجای رساند که مثل آن بیچسب نتواند و کلیات حالات  
شیخ در دوسه مسئله نام کینح اقل بر شیخ این راه واجب است که  
صبور و شکور بود چنان که از مریدان و معتقدان و مبتدیان  
سلوک هر یک از حرکات و سکنت و اقوال و افعال مخالف اما  
در باب طریقت ارشاد کند تا از آن مقام و رکن ریزد بلطف  
تا در این شان قول شیخ کار کند و بیدار راه بیابند و هر چه که  
پیش آید از صلا و عباد و راضی باشد تا در باب اسم الاعظم  
راه یابد و بقضای رضا و هد و در طریق اخلاص بجهت بود  
و مخلص باشد تا در علم و حکمت ظاهر گردد و متابعت این  
حدیث کند قال النبی صلی الله علیه وسلم من اخلص لله  
اربعمین صبا خاطعت بناسیح الحکمة فی قلبه علی لسانه و دیگر آن که

موفق نفس خود تمام حاصل کرده باشد تا از خدای بحقیقت  
باجر بود و طریق فقر و فنا سپرده باشد و نیستی ماسوی است یافته  
بود و بدین مقام رسیدن من عرف نفسه بالعدم فقد عرف ربه  
بالوجوه یکی حدیث دیگر آنست که هر شیخ این راه واجبست که  
عالم علم ظاهری باشد و عارف معرفت باطن باشد تاوارشاد و روشانی  
تواند کرد و سالکان را بجزای تواند رسانید و باید دانست  
عارف بی علم مثل کس باشد که بزب و ریای بود حاذق و در آن  
در با کس مستغرق باشد و او بر ساحل حوادث که او را از غرقاب  
بهر و ن آورده اما آشنا نداند و عودم بر لب دریا بماند و  
و آن مستغرق بر ابر او و حلاک گردد و او را پاره نبوه  
اما عارف عالم آن باشد که کسی که بر آب دریا حاضر باشد  
و آشنا داند و چون مستغرق را ببیند بگوید یا فرود رود و  
او را از غرقاب خلاص و معدتا داند که معرفت با  
با علم نیکوست و عالم بی معرفت بکس ماند که مجموع علم  
شناوری دانسته است اما زهره ندارد که بر ریای رود



دی نرسد که او نیز هلاک گردد و از در بایرون نتواند آمدن علم را  
 بعمل نمی آورد و بایره است که بخدوب غم سالک و سالک غیر بخدوب راه  
 بری را نشانیند و الله اعلم بایه که را چه هم عالم باشد و هم عارف تا کار  
 شیخی بجایی تواند رسانید و مریدان و معتقدان از ادوریای خلائق  
 ساحل هدایت در آورد و از خوف پرستی و متابعت شیطان  
 دور گردانند بعضی را بر معانیات علمی و بعضی را بکشفات عرفی  
 و بحقیقت باید دانست که تا شخصی بدین مقام و مکان نرسد  
 شیخی را نشاید و مناسب این کلامه سخن است که منقول است  
 از حروف قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین ابی حفص الشهد  
 و روی قدس الله روحه که شیخ هر شبانه زوری بعد از آنج  
 وظیفه و طریقه خوف ساخته بود از صلوٰه خمس و نوافل و سنن  
 و تطوع و قراة کلام الله و تذکیر و تکبیر هزار تن مجموع بجهل اسم  
 بخواندی و ما تحقیق است که از حق معرفت و جدائی و علم ربان  
 و توفیق بجهانی بوده است که هیچ کس از بنی انجوسوی خوف مستند  
 این اعمال نتواند بود و این اجتهاد نتواند کرد پس بدانستیم

آدم

که شیخ راه را این نشانها باشد و قای ولایت در تمامی این دو در  
 است که با هم پیوند و بعد از اکل این مرده و حاله در یکی و جوی موجب  
 گردد و شاید که او را شیخ زاهد خوانند یا عابد دانند یا عارف  
 نشانند و عجب بنوع که جوینده این معنی در خویش هرگز یکی تن  
 از بنی آدم ندیده همچنین ندیده باشد و این طالب تحقیق می داند که  
 ندیده باشد همچنین مردان در عالم کون و فساد نافرتوان یافت و  
 و گفته که انکار را حکم که بعد از آن که در ویش بزین صفتها موصوف  
 شده باشد او را دعوت این اسم اعظم واجب آید و این دعوت را  
 دعوت جلی می خوانند و در مقدار پنجاه روز صد پنجاه بار باید خواند  
 که بعد از آن خلائق عالم صغری و عالم کبری محبت و معتقد او گردند  
 و محضه صبر هر کس از بنی خلائق او را وصفی کنند بطریق او  
 موصوف زبان جهل خلائق عالم تربیت او نهند از کرم و تواضع  
 تحمل کنند و بفرقی علم و معرفت مشرف بده و همه کس او را دوست  
 دارند و پاری بسینه و تعالی او را دوست دارد و او را  
 از جهل مجذبان خدای عزوجل کبر ندانان زمره کریمتر و محبتتر

که در ذات آن صاحب کائناتان مجرب صاحب فائز باشد اگر با جهل و اهل حق

اما اگر از غایت و صفات صاحب دعوتان تقصیر ظاهری شود در کمال  
صاحب دعوت نقصان پیدا شود و اسم اعظم و اسم اعظم نیست  
یا حلیم **إِلَّا نَأْتِيَهُمْ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُهُمْ** که شیء من خلق  
خاصیت اسم بیست و پنجم در صغیر آنست که اگر کسی شود در حال  
باشد و سر کرده آن و از خانان آوازه شده باشد و مع کار و عمل  
نبوه ش و فائز آن احوال خوف بار نیاید باید که هر روز سیصد  
و یک مرتبه بخواند و بعد از فراغ بخواند و اوقات  
غیبت داند و اعتقاد درست دارد و این اسم را بخواند که زنده  
باسم شغل و عمل خوف رفته بسیار به از اینج اول بوده باشد  
و مال و منال او زیادت کرده و پس از قیاس کشاید  
و افتتاح و کار او پیدا شود و اگر خواهد که سواد خود را  
امتحان کند آنکس باید بدست آورد و در آن بخواند که با نیک  
روز کاری صاحب مال کرده و مکسب و منفعت بسیار بیند  
و خدای تعالی و توانی و شوکتی نام بونی و بعد و بهر چه روی  
نمود آن چیزیم او او بستر شود و از هیچ کس نترسد و هیچکس

در آن احوال مدخل نتواند کرد و بفرمان خدای عز و جل و مردم  
از داند نبسته کنند و این بر اعتقاد کسان اعظم خوانند بدان  
و دلیل که این را زبان بند نام نهاده اند و زبان خلق بزرگ است  
کرد و دوم چه او گوید بمعرفه باشند و پسندید دارند زیرا که قول  
او بر دل خلق غیرین باشد و نشان هم العیب در طالع او  
بسیار باشد و اعتقاد درست داشته بود که صفات و فایده  
شده و در خاصیت این اسم شکل در دل نیارده و اگر شک  
آورد فی الحال از نماز مبدل کرده و در دنیا و الاخرة به و الله اعلم  
**خاصیت اسم بیست و پنجم در کبیر آنست که صاحب**  
دعوت را معلوم است که شخص هر چه که رسیدن از خلق  
آسمان و خلق زمین و ملائکه و ارواح و اولیا و انبیا  
و تابعین ایشان و هر کس که او را درین عالم نامی بود  
است مجموع مذموم و مطعون زبان جمعی شده اند و باطلین  
و لوم کشیده اند و این سخن روشن است که هیچ کس از زبان  
هیچکس نرسد و از جث لطیف مفسدان خلاص نیافت



و از مذمت مخلوقات و ذکر گشته اند و در شان خالق بحث  
 کرده اند و سخن در اختلاط گفته اند و نسبت ز و جیت کرده  
 اند چنان که در کلام مجید مثال آورده است **وَقَالَتْ اِنَّ لِيْ  
 عِزًّا مِّنْ اِنِّىْ اَنْتِ الْفَارُوقُ الْمُنِيْعُ** این است و عوق این اسم  
 اعظم کردن که عقد اللسان مخلوقات و موجودات است  
 و این عوق را عوق میدی خوانند پس چون صاحب عوق  
 عوق این اسم کند و شرایط نگاه دارد مگر کس بهمت و غرض و  
 حسد و حقد و مکر و افکار مذموم و رکاب و حال صاحب عوق  
 سخنی گفته بود یا خواهی که بگوید از آن تصور باز کرده و دیگر  
 با ثبات مشغول شود و صورتی جز از احوال صاحب عوق  
 معلوم کند که از قول ماضی که در نفس و انظار گفته بگفته پشیمان  
 شود و از جهل ذرات عالم انبات او غلام کرده و مشط عوق  
 معیدی است که صدمه از گناه بخواند بلکه چند زبان که نتواند  
 و باید که ضمیمه او صافی بود بطریق مشروط و وظیفه سهوا ناعمر

او بسیار به و بغایت غیر طبیعی رسد و دیگر آنک صاحب عوق چون باین  
 اسم رسد باستحفاظ شرط که محفوظ نگه داشته باشد مجموع مخلوقات از عوق  
 او با خبر شده باشند و ایشان را از این صاحب عوق عوق عظیم  
 در دل بفری آنک مگر از وی جووری و جفائی یا ظلمی و نفلی  
 جریده باشند و آن نیز هم از خوف خدا بود که در دل ایشان برود  
 شده باشند و ازین مرتبه بسیار خبر بیند و الله اعلم و اسم اعظم اینست  
**يَا مُعِيْدُ كَا اَفْنَاكَ اِذَا بَوْنُ الْخَلَائِقِ لَدَعْلُو كَيْفُ كُنْ** فیه  
 خاصیت اسم بیت و ششم در منبر است که چون خواننده این  
 اسم را بجا آورد و ملازمت و کثرت تلاوت و اعتقاد درست  
 چندان مال و نعمت جمع شود که بسیار خلق محتاج او شوند و قطعا  
 حساب مال نتواند کرده و چندین کس از ثقت او توانگر شوند  
 و مگر کس که او را ببیند دوست دارد و مهربان او گردد و او را  
 مهر و مروت و شفقت آید که در خواندن تعظیم نکند و ملول نباشد  
 و ترک تلاوت نکند و اگر ترک کند و بغضوی و تباہ کاری مشغول  
 گردد ناگاه اسم را جمع شود و رجعت اسم بغایت صعب است

چنان که باز در رویش کرده و با احوال خود با خود و بیک جو  
از مال دنیا قدر نبوه و این پایه را رجعت اسماء نام نهاده اند  
بنی آخ و در معنی حاصل کرده باشد مگر کس کرده و بخل خود  
باز روه باید که شک در دل نیاورد که این اسم را خاصیت  
بسیار هست و بتدریج پیدا شود و صاحب دعوی از اموال  
و نفق و ازان مستغنی گردد و بداند که خدای عزوجل قادر است  
که در رویش را تو انگر گرداند و تو انگر را در رویش کند و این  
اسم در جمع شدن مال مدوی و هد **خاصیت این اسم بیست و هشتم**  
**در بیان** است که صاحب دعوی اگر چه از اسباب املاک  
و اموال و اولاد و اتباع و دولت و سلطنت و اماره  
و وزان و زرد و جوام و درخت الوان و غلامان و کنیزکان  
و ستردان و آغ تعلق بشوکت و بخل دنیا تعلق دارد بسیار  
جمع کرده باشد و ازان فراغی حاصل کرده بیه خلائق عالم از وجه  
اعتقاد و ادوات که با صاحب دعوی داشته باشند کس از پیش  
خوبن هوا هر که چیزی دیگر بصاحب دعوی بخشد اگر چه او را به هیچ چیز

و هیچ کس احتیاط نبوده بشرط آنکه دعوی کبیر این اسم بتقدیم رساند و  
و بصدرق و اعتقاد درست بخواند و این دعوی را که دعوی حمیدی خوانند  
و جوینست هر از کت بیانی باید خواندن با وجود آنکه صاحب دعوی  
بدان چیز محتاج نباشد و قبول نکند آن طائفه مردمان آن چیز صفا  
بلا زمان صاحب دعوی سپارند و باید که ایشان بشانند و در راه  
خدای در رویشان حرف کنند تا منع خاصیت اسم اعظم نگردد باشند که  
بعد ازان باندگی زمانی املاک و اسباب سلاطین روزگار زیادت  
کرده و اعتقاد و اراده خلائق بیشتر شود و هر روز مرتبه او در  
ترتق و تنزاید باشد تا حدی که موضع از مواضع روی زمین املاکی  
و اسبابی ازان صاحب دعوی باشد و صاحب دعوی از حضور با حق  
ازان همه فارغ روی نیاز بوه و چندان که او اسم هر قرار خواند این  
چیزها زیادت شود و با وجود آنکه هر کس از خلائق عالم چیزی  
برای بخشیده باشند همچنان منت بدیر او باشند و از و منتها قبول  
کنند و ذکر او بخیر و خوبی کنند اما اگر در دعوی اسم تقصیر بخند و رجاء  
پیدا شود و مگر کس چیزی ازان صاحب دعوی بر گیرند و آن چیزها

شاید و آرد و ترک خواندن کند  
دعوی کسیده شود و چون مدتی  
درین تقصیر



متوفی شود چنانکه او را هیچ از آن املاک و اسباب و نقد و  
و اجناس نماند بجز آن خدای عزوجل و این احوال را در حق  
رجعت اسماء خوانند و شمه در شتر مرغ مسطور است باید که  
در فلیفه او را دعوت تقصیر نکند تا در کالات و حالات حقیقی  
و مجازی صاحب دعوت تقصیر و نقصان ظاهری و باطنی و ایمان  
اعلم اینست یا حمید الفاعل ذا المنزلة العلیا الخیر الخیر لطفه  
خاصیت اسم بیست و هفتم در صفت آنست که هر کسی از بنی آدم و نبایه و نوا که  
این اسم را بسیار خواند و عزیز دارد و با خدای عزوجل در میان مردم  
عزیز باشد و لیل نکرده و اگر کسی به انگشت بی نوه نقش کند و  
بر مردم پاک نهد صفت مهر و یاب روان اندر اندازد و  
و شصت و سه بار بخواند و آن آب باز خورده هرگز غمگین نکرده  
و درویش نشود حق تعالی از عالم غیب بر او ورنه بکشد  
و او غنی گردد و از قوم و تبع خویش بزرگتر شود و میان محفل  
عزیز نشیند و هیچکس دشمنی و خصومت با وی نکند و اگر کسی  
دشمنی و خصومت او را در دل کرده و من قریب حیات او بمات

مبدل گردد و اکثر آن بود که مقبول گردد و اگر این اسم را بی شک و اعتقاد  
درست بخواند بر تبه امانت و وزان برسد و اگر خواننده این اسم  
در ویش بود چون این اسم بسیار خواند توانگر گردد اما باید که بیست  
و پنج روز حیوانی نخورد و هر روز سه هزار و بیست کت بخواند  
و بالا بر خورده و سخن عالی گفته گوید و آنچه به حاجت او باشد مخلوق  
در من حضرت آفرید کار عرصه دارد که حق تعالی مراد او برسد و از مقام  
لاصوت اسم را بسیار بر او منکشف گردد و خلق عالم همه نور معنی  
در او ظاهر بینند و اسم اعظم بالصوت **خاصیت اسم بیست و هفتم در شتر مرغ**  
آنست که صاحب دعوت از مقام عبودیت و غیرت در گذرد و با خود  
خود و اصل کرده و این حال چگونه بود که کسی از بندگی بر ارباب بالذات  
رسد اما نزدیک صاحب دعوت سهل باشد سبب آنکه مقام فقر و فنا  
بود و ابتدا این مقامات آنست که او را دعوت این اسم باید کرد  
و شرایط غذا و طهارت و حضور اوقات و شتر مرغ صفت بعضی گفته  
شده است و ترک حیوانیه و روزه دعوتی محبوب است علی الخصوص  
در این دعوت نهانست باشد که چگونه می باید کرد و عدد اسم و دعوت

اولی گفته ایم و همان است اما احوال و افعالی صاحب دعوت آنجا گفته  
باشد که چون شرایط دعوت بجای آورده بوجه دعوتی دیگر باید کرد و شیخ  
قرناسه را بیدار شود و این دعوت را دعوت عزیزی خوانند و شرط آنست که  
چهارده روز دعوت فرزند و هر روز ده هزار کت این اسم بخواند و اگر  
شب زنده ماند و روی بخیزد و اسمی بخواند و هر سبده هر آرد  
کت بخواند و هر نوبت که بخواند بگوید یا قریب داعی اسم که چون  
دعوت تمام شود سبب تقوی و رینت سبب فرزند آسمان دعوتی شود و بی  
ند و فرزند آمدن که در نزدیکی شود چنانکه او را در دعوت آورد  
و صاحب را اندک خوفی و وحشتی بود اما اگر حیوانی نخورده باشد  
و از شتر و گاو و بز و گوسفند باشد از آن خوفی بکی بنوعی رغبت  
حسن و جمال بود و برصورت به امر و خوش بود و بوی خوش از او آید  
و باید که داند که او از روی محبت و اراده آمدن است و چون  
پیش او حاضر شود سخن گوید با صاحب دعوت باید که استماع کند اما اسم  
خواند تا زمانی که فرگوید ای صاحب دولت ترا از خواندن من چه  
عزمن است صاحب دعوت گوید ای فرزند او ند بروی و در منازل

آسمان از تو هیچ سیر ترا نمیست و در مجموع عالم بالا و بر گرد این  
بر آن و آگاه باش که مرا از روی دیدن عجایب و غایبات نقوش  
عالمست و مرا از تو می خواهم که ما به عجایب عالم مطلع گردانی و من  
نقش که در پرده عجب است بمن بانی انگاه فر جواب گوید که ای صاحب  
دعوت تو در خانه خلوت بزی و شوق خویش مشغولی و من در مقام  
حصوری اکنون بیاسای و حفظ از حیاه خودم که من یار توام و هرگاه  
که خواهی پیش تو آیم و محبت من تو باشم صاحب دعوت باید که همان سخن  
گوید تا فراموش کند و فر با او شرط کند که من ترا در بر و بر عالم بزم و تنوع  
مجموع بکنی و بخانه خودت باز آیم و هر ای پد و دعوت هست که چون  
فرستد صاحب دعوت شود بر جای نرفتمی عالم حاکم گردد و اگر خواهد مجموع  
سبب که در عالم است فر و خانه او و هر چنانکه در نیم آفتاب مجموع زلزای  
طلوع و غروب صاحب دعوت به اما از ذوق خدای عزوجل صاحب  
دعوت نظر باینها نکند و فادع بود که زر و سیم فانی است و در طلب  
چیزی فانی عرض نمی توان کرد و صاحب دعوت در طلب اشکال فانی سعی  
نمیکند و اسم اعلم اما چون فرستد شود و حکم صاحب دعوت اندر آید او را ماضی



بر کرد و از مشرق عالم تا مغرب عالم بگرداند و از هر چیز که موجود است  
او را بحد و حد و ریای عالم بختی نماید و جوایز با آنچه در آنست  
و کوههای روی زمین با آنچه در آنست و بیابانها و در آنست  
و شهرهای ربع مسکون و خلایق که اندر اندر آنست همچو آبادانی و فوای  
و هر چیز که بنی آدم هرگز بدان نرسیده است اما صاحب دعوت اول که  
نقل از حضرت ابوخلایق عالم رسیده است و این معجزهها میدید  
و فرموده است که سکنه دعوت این اسم کرده بود و آن معجزات  
و غایب که بر روشن گشت در دعوت اقلیم زمین ازین دعوت  
بود و این جهان صاحب دعوت بود و علی جهان کرده بود که خود را  
بالشکر در اطراف عالم و بیایهای رسد که هیچ آفرین ندید بود و  
و صورتی حید از عجایب واقع می شد اما آنچه در دعوت فرموده خاطر  
بگذارد قوت عمل بطور پیونده و سکنه در وقت دعوت صفت آب  
حبوت شدند بود چون دعوت تمام کرده و موس آب حیوة و رسم او  
پیدا شد عزیمت ظلمات کرد و برفت و چندین عجایب در ظلمات  
دید اما حق تعالی آب حیوة آن روزی او نکرده و در باز گشتن

چون بر زمین با خبر رسید بکنار دریا بی رسید لشکر فرود آورد  
و سه روز بر لب آن دریا بنیشت تا گاه که کوهی از میان دریا  
برآمد و سه روز در میان دریا ایستاده بود و غنی جنبید و هیچ  
طرف حرکت نمی کرد و سکنه در فیلقه فرموده که گشتی بیاورید چون  
گشتی بیاورید و ندانید با چندین حکم بر گشتی نشست و از سطلهای  
چشم در میان ایشان بود و خواستند که بنزدیک آن کوه روند و  
و آنرا ببینند که چیست چون با آن برفتند از سطلهای آب اندیشه  
کرد و بنزدیک و حقی و عذری آورد و بکلمتی نشست و باز گشت  
و بساحل فرود آمد سکنه با آن جماعت برفت چون بنزدیک آن  
کوه رسید ناگاه آن کوه حرکت اندر آمد و به تائی بکشت که آن گشتی  
فرور برد و در آن نفس قر از آسمان فرود آمد بیک طرفه العین  
و سکنه در از میان آن خلایق بر بود و بر کنار ساحل نشاند  
آن گشتی با آن کوه ناپیدا شد از سطلهای آب حکم پیش سکنه  
باز آمد و گفت ای پادشاه عالم الحمد لله که سلامت ترا دیدیم  
چگونه بودی و چون دلت سکنه در فیلقه نش فرمود که شکر باری

و تقدس که گزندی نرسید گفت آن چه کسی بود که ترا از آن ورطه  
خلاص کرد و نمود که آن فر بود که مرا ساحل نشانید پس رسید که چه سبب  
بود که فر درین وقت ترا باری که در جواب فرمود که من و عن  
فر کرده بودم و یک پرسید که و عن فر چگونه روی و پنج وجه ترا مسح  
شده بود سکندر فیلسوف فرمود که بدان خدا بی که او فر کار و دارا  
زمین و آسمان است که من این امر را در کز با چه کسی از بنی آدم و نبات  
حوادث نگفته ام اما این زمان با تو بگویم بحق استلای که بر من واردی  
و دانسته و حکمتی که تو داری صورت حال آن بود که من یک اسم اعظم  
از بیکس حکم یلداشتم آنکه استلا اخطا طالیس بود و فرخ گفته  
بود که درین اسم اعظم فر موعده است و من خراطه و عن آن بجائی  
آورده بودم و با تو آوستی گرفتم و فر درجه اوقاة با من رفعت  
میکنند و یاری میدهند و درجه جاذبه من است و در چندین محله آمده و  
من نمیکند و یاری اسطاطالیس حکم گفت که نومت و غفلت آن اسم  
اعظم که تو یاد گرفته و امروز همچنین خاصیتی از وی ظهور آمد که در چندین  
سال پیش اذین تاریخ در کتاب زنجاة یافته بودم که سکندر فیلسوف

در من مرقوم و عن فر بکند و فرمود و او را در روی زمین بگرداند و بر  
و بر بوی نماید و سلطنت بخیر بوی تسلیم کند و بسیار بجای بیند اما ندانستم که  
این و عن چگونه باشد تا این زمان که پنجم حقه دیدم که فر دریا معاوت  
و مرد نوی کرده و آن گان که داشتیم من یقین شد اکنون از حضرت پادشاه  
عالم الخامس دارم که این اسم بن آموزد و یادگار پادشاه عالم بعد از آن  
سکندر فیلسوف و عن غیر منی بار سطا طالیس حکم آموخت و نقل  
است که حکم چندین سال در و عن غیر منی سعی کرده و صاحب و عن شد  
و در کفر حارم و در آن و عن در گذشت و حق سبحانه و تعالی برایش  
لطف کرده و نیا و لغت بدیشان و له اکنون صاحب و عن باید که احوال  
حقه و خاصیت اسم اعظم دانسته باشد و کار دانسته کند تا مقصود حاصل  
شود و اسم اعظم و اسم اعظم ایست با عز بن المینع الغلب علی  
امر فکلاشی یعاد له  
خاصیت اسم بیست و هفتم در صفت است که در و عن را شاید و عن دشمنی را  
باید اما بغض را بنایت پسندیده است و شفت و شش خاصیت  
درین اسم اعظم از عداوت و محبت و عقد اللسان و بهر وقت و عقد النوم



و عقد الرجال و تقلب قلوب و بسیار چیز که ذکر آن جایز ندانسته اند  
و صاحب دعوت از عمارت و مدراومت اسم بدان خاصیت رسد که  
اگر علاج گفته شود کتاب مطول گردد و باید که بدانند که این اسمی  
است بنایت عظیم و آن اسم اعظم که آسمان و زمین و نباتات  
و حیوانات و ملائکه و ارواح و جن و انس و وحوش و طیور که در آن  
تغایا آفرین است و در مبداء فطرت بخاصیت این اسم آفرین  
شد و نقلست که این اسم است که بر پیشانی عزرائیل عم نوشته  
است و حیوانات عالم آنچه جانورست تا جنم بر پیشانی او  
نکشند و این اسم را بنشینند و اسم را این اسم بر ایشان منکشف  
نشود و ست از جان نهرین بردارند و اگر خواهی که شسته  
از اسم را این اسم برانی اول ضابطه است که روی و رتقی  
کنی و بر معرکای از ماسوی اسم بسته کنی و روحانی شوی  
و ترک علائق و عوایق کنی و طهارت شعار صفه سازی تا آنچه  
خواهی حاصل کنی و تروی آن نباشد که چون متقیان این وقت که  
بنفاق مرئی اند جامه خویش بنوی و بنشین و در پوشش و درین

بشناس کنی و تسبیح در دست بگیری و عصا نگاه داری و برابر خلائق نماز  
بسیار کنی و در هنگام وضو شستن آب فراوان ریزی و آب و آواز  
بلند ذکر کنی و او را و بسیار خوانی و اظهار زور و ایمنی کنی و عجز  
این افعال روی و جذب مال دنیا بود و قبول عامه و رعنائی  
دنک جامه و این چیزها که همه فعل منافقان و سارقان طریقت  
در و پناست بلکه چون متوجه حضرت هدای عزوجل بشوی از لغت  
عوام نگاه داری و چشم از دیدن نامحرم بر معنی و زبان از غیبت  
و پنهان و دروغ و محمل و حدیث و قصد مسلمانان لال سازی  
و کوش از سخن پرموده و آنچه غالبی باشد و کذب و غیبت مردم  
بر کرداری و دست بوجه ناموس نرسانی و بیای بیای ناشایست و ناپاک  
نروی و جمیع اعضای خویش از منکرات نگاه داری و جان ملازم  
اسم اعظم داری و غیر خدای عزوجل نهرستی و دوستی با فاسقان و عوانان  
و فاکلمان و اهل ضلالت و بدعت نکنی و متابعت رسول خدای صلی الله علیه  
و سلم و یاران او و رضوان الله تعالی علیهم و تابعان ایشان و مشایخ  
کبار که بر جلاله مطاع مستقیم اند از اعتقاد پاک و صدق و یقین بر حق کنی تا آنگاه

ز اسبق و تشریف بر اهل تقوی باشد و دعاست سبحان باشد  
و در سبک اهل تقوی بخت روی و صاحب دفع شوی و ازین اسم  
اعظم منع گروی و روی از عالم فانی بعالم باقی و لعب و لهو بر دل تو  
سرور کرده و گز و منکرات نگروی و در میان صفیای صافی در آیی  
و چون این مقدمات بجای آورده باشی تقوای نفسا و آجب  
شده مثل روزه و ای و صلیت قایمی و حج عام و سعی عاده در میان  
خلق کم گفتن و چیزی که خوردن و بزرگ و تکلف قبول نکردن و اگر تفرغ  
در چیزی کند باید که بحقیقت دانند که حلال است و آن نیز اندک و از تنه  
و در بودن با آنکه حلال و طبیعت به آنگاه که در تقوی ثابت قدم شده باشد  
بر حق اسم اعظم مشغول گردد و تا از صورت و معنی بی و در کرده دیگر اگر  
خواهد که اسرار این خاصیت بداند باید که آن زمان که در عالم فتنه و آشوب  
ظاهر گردد و روی زمین پر لشکر شود و ملکها روی بخوابی اند و تنگی نعمت  
به و جوش و خروش و در نهاد خلق جهان افتاده به و لشکر از اطراف  
روی بیکدیگر آورده باشند و در میان ایشان جنگ و خصومت باشد  
او تنیها از نیام بیرون آورده باشند و کوس و جنگل جنگل فرو گویند و ملکها

برافروزند و اسبان شیهه زنند و سواران ابر و ما بر از چین کرده باشند  
و بر تهلک نهاده در آن زمان صاحب دفع باید که دل خوی پاک دارد  
و توجه محضت خدای عز و جل کند و هم و و کوش خوی بیکه تا آواز خارج  
بگوشی او نرسد و این اسم را معتقد و یک بار با اعتقاد درست بخواند و با دانه  
میان آن عساکر اندر مد و بگوید بسم دست و پای شما بنام خدای عز  
و جل و نعمت این اسم اعظم دست بر هم زند حکم و نظر کند که دست و  
و پای ایشان بسته گردد و بنام حمی الذی لانیام و لایق و اکثر از عدد این  
که گفته شد زیادت کرد و جنگ ایشان بصلح تبدیل گردد اگر چه بر سر  
جنگ و فتنه باشند و غضب مستحکم بود مجموع فرو بسته شوند و خیار جنگ  
و خصومت بعیش و طرب انجامد و در هر مکان که جنگ باشد چون  
صفت و معتقد که این اسم را بخواند هلاک کند باید که صفت روز  
رون و آله و در میان دو گز رگنه نشیند و روز صفت هزار و  
و صفت بار این اسم را بخواند و بعد از آن در خانه تاریکی نشیند  
و ضمیر روشن دارد از تشویش اغیار و پنداری کارم روزم از  
و یک بار این اسم بخواند صورت دشمن نیم و اکثر آن بود که گفته شده



و اگر خواهد که ریخورد شود ز رو مقصود کند که هم در عفت ریخورد کرده  
 بزمان غذای خود و جل آتا باشد که کار بحساب کند که اگر قصدی کنای کند  
 اسم را جمع کف و شری رجعت معلوم کرده است که بیم حلال او باشد  
 و هفتن او نیز حلال کرده و اگر خواهد که کسی را از عشق خود بیواند  
 کند این اسم را بشکل و زعفران بر روی سفید تحریر کند و در وقت  
 نبشتن بوی خوش بر آتش نهد و بسوزد و آن نبشته را در دیوار  
 خانه آنکس بنهاند کند و هر روز بیست و پنج بار بمان نیت بخواند  
 و بهر آنکس دهد و اگر حافظ نباشد بدان طرف دهد که مکان آنکس  
 است و اشارت سوی آنکس کند که بیم به از عشق و بیواند کرده  
 و اگر این اسم را به کاغذ چینی نویسد و در گوش خود نهد زبان خلق  
 به ولسه کرده و کوری و کوری و کنگلی ببرد و گفت زبان باز دارد و اگر  
 بنویسد و در میان کلاغ بپاشد و در میان او بدوزد و در زیر زمین  
 بنهاند کند در میان دو کس دشمنی افتد باید که نام ایشان و مافراشان در  
 آن نوشته بود **خاصیت این بیست و هشتم در کبیر**  
 آنست که این اسمی بجا بیست و نقل کرده اند از صاحب دعوی اول که فرمود

است که این اسم را دو و شتر است یکی تیغ و یکی تاج و تیغ چگونه افتاده  
 است که این اسم را دو و شتر است و خاصیت این اسم اعظم جواب فرمود که  
 گاه چون تاج بر بیاورد و خاصیت این اسم بیش از شتر است و منفعت  
 او بسیار است بعضی در شری صیف مسطور است و بعضی در شری کیم ماوراء  
 نارد و نارد است و ثقیة الصالحات صاحب دعوی بخوبی معلوم کند و بدان  
 خاصیت رسد که اگر مجموع خواص تر قیوم کرده و بر اسمی کتابی باید دانست که  
 این اسم را دعوت محبت که در آن خاصیت بسیار روی خانه و این دعوی  
 را دعوی قاضی خوانند و سه روز و دعوی باید بود و هر روز نه بار  
 بخواند باید خواند و شرایط همان است که گفته شده است بعد از آن صاحب  
 دعوی را خاصیتی پیدا شود و در اول دعوی کیم که اگر خواهد در یک ساعت  
 صد هزار آدمی متکلم بدید آورد و مع با سلاح و انواع حیوانات از هر نوع  
 که خواهد بر همین سبیل و اگر خواهد بعد و شتر آسمان لشکر بر نشاند  
 سوار باشند با سلاح و ساز و در قدر و دعوی چنان مقدار بود که چون ایشان  
 کند این چنین صورتی پیدا شوند و بنظر در آیند بفرمان غذای خود و جل و اگر  
 خواهد که مری را ببندد و مری از وی بستاند چنانکه هر که در او گیرد او

تیغ سر بام دارد و گاه چون م

و کبر او یعنی مجید و شهنشاه تواند دانند باید که قفلی پیدا کند بنیاید سخت  
 و هم از یکی بار بر آن قفل خواند و هر نوبتی که بخواند بگوید بستم که فلان  
 بن فلان بر کسی موه نشاء جهان که اگر نسا گوید هم زمان عالم بسته شود  
 و بر دیگر چه ناکشده بود و اگر اندیشه کند و خواهد که قطعا او را اندیشه  
 شهنشاه هم مع بنوع گوید بستم که فلان این فلان که قطعا حرکت نکند و از جای  
 خود مجید از برای شهنشاه بنوع بفرمان خدای عز و جل و چون تمام  
 بخواند و بلا به قفل و در این اسم بنویسد و نام آنکس و حاضر او بر آن  
 نویسد و در آن درون قفل اند و حکم ببندد و در آن درون حوض  
 حاتم اند از و قدری زه گمانند افان در آن قفل بندد تا چون  
 خواهد که بیرون آورد آسان بود و اگر خواهد که زنی را ببندد و چنانکه  
 هیچ مرد با او جمع نتواند شد همان حساب و عدد نگاه دارد و اسم  
 بخواند و همان سخن که در باب مرد گفته شده است در این زن بگوید  
 و موه نشاء داند که او بگوید هیچ مرد با او جمع نتواند شد اگر بانشنوت  
 همه عالم آوردند گشت شوند و اگر خواهد که این مرد و زن را بکشد یا بخواهد  
 تا ایشان هر دو قصد کنند و بان از خون ایشان بستاند و بر جای باز جایی

این را بر آن بنویسد و با آب نبات حل کند و بدهد تا بخرع کنند و هر حال  
 کشف شوند بفرمان خدای عز و جل و این سری عظیم است و اگر وقتی  
 باری سخت آید صاحب دعوت این اسم را پنج بار بخواند و اندوه مد باور  
 ساکن گردد و اگر بار آن بسیار بار و چنانچه خلق را و ذریع را زبان داند  
 و برف چند سخت و اگر بکشد صاحب دعوت این اسم را بیست و پنج بار بخواند  
 و بار اندوه مد آن ابر برو و اگر زلزله در آید پنج بار بخواند زلزله ساکن  
 شود و اگر بیمار خواند پنج کرة صحت یابد و اگر مسافر بپایه بخواند در راه  
 مانده نشود و در راه و در آن راه بنوع و اگر وام و از بخواند و با خود و آن  
 وام گزافه شود و اگر حامله بخواند از جنس خلاص شود و اگر مریض خواند  
 باز بجلد رسد و اگر نماند آن بخواند توانا گردد و اگر از کار بازماند بخواند  
 باز سر کار خود رسد و اگر کسی چیزی کم کرده باشد بخواند آن چیز باز یابد و هم  
 بر میان غلتهای نادرمان چون بخواند شنایا بندد و اگر بر خاتم نقش  
 کند از فقر و مریض تقوی رو پاکیزه فعال در انگشت کند از جمیع خواص  
 این اسم بهره و در کرد و در نظر مردم باشکوه و خدمت باشد و خلق را  
 اعزاز و اعتبار او فرض گردد و از وی بهره کنی آنکه موجب معلوم کرده

با با خفه دارد و حمل او  
 می زحمت و اگر زندانی بخواند



بکشند و دشمنان او مقهور گردند و اگر بپزند و در وستان اوقتی کم ندو  
 و بسیار بخزند و اگر او را فرزند نباشد بنیت فرزند بخواند و فرزند پیدا شود  
 و هم خوب پیر یابود نیک و نیکیست باشند و اگر به مزاج و بسایق خوانند  
 غار و غله بسیار گردد و برکت بیش از قیاس برید آید و چندین خواص  
 دیگر هست که به روزگار در صاحب دعوی پیدا شود و اسم اعظم اسم اعظم اینست  
 یا قاهر ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انشقاقه  
 خاصیت اسم بیست و نهم در صغیر است که اگر کسی بدست کسی باشد  
 و باز نتواند سدن و آن شخص مقهور گردد باشد که باز ندهد بلکه با تدار  
 مشغول باشد صاحب دعوی باید که روزه دارد و بر تاد تخاص رود  
 و بعد ق اعتقاد سه رکعت نماز کند در رکعت اول یکبار الحمد و سه بار انا انزل  
 بخواند و در رکعت دوم یکبار الحمد و سه بار سون و العون ان الانسان  
 و چون سلام باز دهد و از نماز فارغ شود صد بیست پنج بار این اسم  
 بخواند و حاجت خواهد از حضرت قاضی الحاجات و کوی بوعده و عظمت  
 این اسم اعظم که در دل آن شخص پیدا کن و نام او بگوید که بی زحمت  
 و مطالبت بسیار بوی رسد و روزی او گردد و اگر آن باشد که

و این اسم را  
 امانت بسیار  
 و گفته که چنانکه  
 نام خدا را بخواند  
 بی زحمت

چیزی دیگر میزد آن کند باید که داند که امانت خود از برکت و خاصیت  
 اسم اعظم باز کشیده نیست بسی و کوشش و مرتبه او هر روز زیادت  
 گردد و جهان شود که غالب قوم و تبع گردد و بر همه شهر حکم و فرمان او  
 روان گردد و از هیچکس جور و اذیت بوی نرسد و از آن سرور  
 گردد و فرمان خدای عزوجل و اسم اعظم با لقمه آب  
**خاصیت اسم بیست و نهم در کبیر**  
 است که بسیار روشنی و برین اسم اعظم است و صاحب دعوی بسیار  
 منفعت بیند از مداومت این اسم و مکان او عالی گردد و او فراموش  
 بود و جاه و جلال او رفع گردد و بر اقربان خویش تنوق حاصل کند  
 و عجب آنکه اگر دعوی این اسم کند و برگیرد او را با حضرت عزة قربت پیدا  
 شود بدان صفت که بسیار سالکان خدای عزوجل را آن مرتبت  
 و قربت نبوده و دعوی این اسم را دعوی قرینی خوانند یعنی شخص را عالم  
 معرفت خدای قریب کرده اند و دعوی این اسم هفتده روز است  
 هر روز هفت هزار رکعت بخواند و طریق آداب و شش ابططهان چند  
 نوبت نماز کرده شد بر همان منوال بتقدیم رساند و هر صد وقت

ی باشد که چه حال بدای شود که ناگاه سری بوی نمایند از این راه اصل غیب  
که در مجموع اوقات دعوت و جبهه خویش مثل آن ندیده شود و نشان  
آن وقت جفاست که در آن دعوت و رصفت روز و اسپین و خلوت  
نشیند و از خلق محترز باشد که ناگاه در آن خلوت شخصی پیش او آید و نزد یک  
او بنشیند و با او از خوش عین اسم اعظم خواندن چون او خواند صاحب  
دعوت خاموش شود و اسم خواند که او را زیان دارد بلکه منفعت او در  
ناخواندن است و حاضر باشد و عدد اسم کند تا نوبت و بار بخواند بعد  
از آن دامن او بگیرد و بنام اسم کند و میخواند و هیچ سخن دیگر نگوید تا آن  
شخص خاموش شود و اسم بخواند صاحب دعوت گوید ای آفرین خدای  
عز و جل بفرموده آفریدگار که تو کیستی و از گنجی آئی و از برای چه مصلحتی  
بدین مقام من آمدی این شخص جواب گوید که ای فرزند آدم اسرار  
نگاه دارد و هیچ برادر بر اسم از خویش آگاه مگردان که بر تو حسد برند  
و قصد تو کنند و بدان آگاه باش و چشم بر دارد و بنگو بنگر که من ملکی  
ام و در عرض خدای عز و جل منزل و آرامگاه منست و ملازم این اسم  
اعظمی باشم و چهل هزار ملک مرتبی من است و تربیت از من دارند

و من تربیت از جبرائیل دارم امین علیه السلام دارم زمان که تو صاحب  
جهان و مجموع اسای جمل اسم اعظم را دعوت کرده و بدین اسم رسید  
و کله خراب و آداب و طهارت و کله بر من و لعل است خدمت  
تو بجای آرم و در هر کار مدد و معاونت تو کنم و هر چه که تو مصلحت  
بینی که خدمت بر میان جان بسته دارم و از حکم تو به نگویم که تو صاحب  
دعوت به حق که داریم ملازم اسم اعظمی و از آن روی بر تالی اکنون  
مرله تو چیست صاحب دعوت گوید مرا من ازین دعوت فزیت  
معرفت و لعل الوجوه است و هیچ تعلقی بعالم دنیا ندارم و مرا  
مشاهد چهار وجهه و الجلال آرزوست و ازین دعوت غرض  
من آنست آن ملک گوید من از پیش حضرت جبرائیل امین علیه السلام  
پیش تو آمدم اما تا ترا چه مهم است و باز آئی روم و خبر بران حضرت  
برم اکنون باز جات تو می روم چون این سخن بگوید بر خیزد و  
و نا پیداست و باندک زمانی باز گردد و جواب او گفت که رفتم بخواب  
منی خود احوال تو باز غمزد و آنچه آرزو و مرله تو به طلب  
کردم جواب فرمود که آن صاحب دعوت را بگوئی که اگر آرزوی



حضرت دوت واری شرط چند هست هرگاه که بدان شرایط  
یابی و اگر نالایق این حضرت نیستی صاحب دعوت گوید آن  
شرط چیست گوید اول آنست که ترا بر آتش سوزن نشانند  
و بسوزند بسوزی و ناله نکنی و هر چیز که از اسرار بتو نمایند بپینی  
و با کنش نگوئی که درین حضرت عام شراب معرفت بدست  
سر بریدگان میدهند و باید که در هر چیز ترا میری و تجلی تمام  
بود و اسرار خلق پادشاه با هیچ بیگانه نگوئی چون شرایط  
با او دهند دارد و صاحب دعوت تقبل کند و رضا دهد بر آنچه  
ازین شرایط بیرون نرود و عهد کند چنین کنم آن ملک  
گوید اکنون بر چیز و بر دوش من بنشین چون به دوش  
او نشیند بر هوا بالا برود و بر آسمان برود و در مقام که رود  
چندین هزار عجایب آسمانی که هیچ آفرین بر آن مطلع نشد  
است بوی نمایند اما باید که توفیق و رحمت اشکار نکند تا بقای  
رسد که عالم نورجود بود آنجا بویی بنام صاحب دعوت رسد که  
بیدارش کرد و فرمان خدای تعالی جان از تن او بیرون آورد

و بنام جانان رسانند و آشنایی پیدا شود و جمیع اهل علم السلام  
جان صاحب دعوت بدست خود حضرت آفرید کار برد و او را  
خلعت آشنای و ربوشند و روشنایی اذان بدید آید و آنچه حقیقت  
معرفت بوی اذنان دادند و از عجایب بدید آید که در وحی  
و فهم صحیح آدمی نگوید و آن جسم او را در آبی نورانی که در بای و در  
روان است غسل دهند و بعد اذان جان را بدان پیوند دهند  
بعد اذان صاحب دعوت باز بهوش آید و در خود نظر کند نه آن  
صاحب دعوت باشد که بوی ملک در بای علم و معرفت و در دل او نوحه  
زند و هر اداس را بر او مشکشف شود که بر هیچ کس ظلم نشد و چون  
در عین خود نگاه کند خدای عز و جل ببیند و چون توفیق را ببیند الله  
ببیند و چون تحت فرونگ و رحمت رحیم ببیند و درین مقام وظیفه  
صاحب دعوت آنست که از خلائق کناره کند و از صحبت جماعت اهل  
دنیا ملول گردد و بجز مشغول شود او را در آن زمان بنام  
خود باز آرند و در خلق خانه نشاند و دل او خدایین و خدایان  
شود و هیچ کس با سر او نرسد و او را نشناسد مگر خدای عز و جل

در قبل خود نگاه کند خداوند خود  
ببیند و چون

و در میان او و خداوند او حجاب بعد نانو و اسم او قیامت  
و نفع صورت و بهشت و روز فرجه پیش او روشن شود  
و از رو آن کز ششکان خاک باجه شود و دیگر معاینه او آید  
را ببیند و درین مقام نشانی فرموده است اسد الله  
الغالب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه  
مادایت فی شیئ الا ورایت الله و جایی دیگر فرموده ورایت  
رئی بعین ربی فقلت من انت فقال انت این مقامه و روا  
یاة حق صاحب دعوت شود و دیگر احوال او بخواند و غیر  
را در خانه معرفت او راه بنوع بفرمان خدای عز و جل بایده که  
ثابت قدم باشد و طریق آداب و طهارت و در همه اوقات  
نگاه دارد و نام که دانی فکر بسیار نکند و مستحکم باشد و اسم علم است  
یا قَرِيبٌ لِّمُتَعَالٰی قُلْ كُلٌّ شَيْءٌ عِندَ رَبِّكَ بِمَا عَمِلْتُمْ  
خاصیت اسم سی ام در صیف آنست که اگر کسی خواهد که که راغب بکند  
یا خواهد فزایل کرد و اند چه در حق خویش وجه و رحن و یکوان  
باید که اسم را به چندی که تواند بخواند و روز احد و کند تا در مدتی

سی روز سیصد مرتبه از کتب بخواند بعد از آن اگر خواهد که ای را بسیار  
رساند و اگر خواهد که پادشاهی به روزگاری نشاند و درین اسم بسیار  
عجایب هست که در شرح و بیان نمی گنج اما بایده که بخور بشود و نوی  
خوش بکار دارد و اعتقاد و رشت دارد و هیچ صوت شک در دل  
نیارد و مادر توانائی و توانائی جهان قادر کرد و در اعمال هر وقت  
هر چه که خواهد بخواند که بایده که خود را درین مرتبه از خدمت  
شیطان نگاه دارد و بگو و حق برستی نکند و خدا شناس بود و هستی  
خود و رحمتی خدا بخواند تا چون بیک صفت از صفت خدائی  
موصوف کرد و گمان خود بخود نبرد و کم نشود و طریق شرح نگاه دارد  
که بسیار صاحب دعوتان درین مرتبه مغرور شده اند و خود کم  
کرده اند و در دینی باز مانده اند و تصور کرده اند که این قدره  
از ایشان است و نظر بخود کرده اند و از معرفت خدای عز و جل مانده  
اند بایده که در معنی قل کل من عند الله ثابت قدم باشد و قرارگاه  
او فی مقصد صدق عند ملوک مقتدر بود و تا به اعمال او درست باشد  
و به عمل که کند بسنت و شریعت و چند انگل علوم مرتبه حاصل شود



شماره و مسلمان سازد تا از دولت آفت محوم نشود و خلاف  
اهل طریقت نکند و متابعت شایخ نکند تا در دنیا و آخرت مایه  
سخط خدا بخ و جل نکند **خاصیت اینم بنوم در کتب**  
آنست که چون صاحب دعوی برین اسم رسد و خواص اساسی با شرایط  
مذکور او را ک کرده بود و از هر اسمی چندین هزار عیاب و غریب که  
خواص آن اسم است بخیرت کرده باشد دعوی کیم این اسم غنیست  
و اند و جدی و جمدی بلیغ و برین اسم دعوی کند و عدد ایام و عدد  
اسما مضاعف گرداند و در آن عدد اول که دعوی صغیر است و ریابد  
او را قدری در عالم ظاهر چگونه است چنان که هر کس را عواهد  
بر دولت رساند و هر کس را عواهد از دولت غنیمت افکند و سلطان  
داد و پیش کند و درویش را سلطان گرداند باید که کمال دعوی خود  
را دعوی دیگر بکند و عدد کیم که آن عدد صغیر، اول که در کار  
صاحب دعوی نظر کرده باشد و او را استعداد فقر و جبر پیدا شده  
و او هنوز معرفت او حاصل نکرده بود بدانکه کساره از ستارگان  
صفت گانه سیار است و نام او عطارد است که منزج است یعنی

در مقام خمس نجاست و در مقام سعة سعاد است و این هر دو صفت  
دارد و چون خواص که دعوی عطارد کند تا فقر نکند و لطف و دولت  
او آسان شود باید که وایره بکشد و در موضع خلق که بخیرها جیب  
دعوی و در آن مقام مدخل نسازد و سه جیب راست کند از جیب  
گردگان و جیب انار و جیب مؤنه و در میان وایره بند و این  
اسم را بنویسد و از آن سه پایه بیاویزد و بخور سازد و در مدته  
دعوی بخور بکار داند و اسم بخواند و جمد کند که از میان وایره بیرون  
زده الا بخور و چند ائل تو اند غذا و آب بخورد تا حرکت بخوری لازم  
نیاید و متوجه مطلوب بود و هر خطی وارد که دعوی عطارد میکند و خیال  
تجاری و کارهای پیرامن دل او نکند و که چون من دعوی منتهی کرده  
و عدد اسما بخور رسد ناگاه در آن نزدیکی پیری خوش صورت با حست  
و مهارت در میان و این پیش او حاضر گردد و کتابی در دست او باشد  
و چون بنشیند کتاب را بکشد و در آن مطالعه کند و با او صحبت  
نکند و خاموش باشد باید که صاحب دعوی داند که آن پیر مطلوب  
است و مترصد حال او بود که ناگاه نظر سوی او کند و سخن اندازد آید

و کوی دای صاحب دعوت ترا مقصود چیست و ازین دعوت چه بخواهی  
چون مطلوب تو در دعوت منبغ حاصل شد و مستند فعلهای عظیم شدی  
صاحب دعوت کو بر غرض نیت و احتیاج من بدیدن تو بود اکنون  
چون غاصبت اسم اعظم آمدی و لطف بسیار فرمودی التماس آنست که  
از حلق من نظر باز نیکی و در عمل قهر و لطف مدو من باشی و در هر کار  
یاری دهی و سلاطین عالم را مستور من گردانی و این خط را دوست  
است بجای آوری و مرا از اقلیم دوم اکالی و کلید آن فتح و دوست  
من نبی و خزا این و وفای آن در دوست سپاری تمام کس که من فواعم  
بوی سپارم و مرا درین عمل استقامت و استقامت بود و غیر من بر من  
فرصت نیابد و سلوک من زیاده شود و نام من ولایت و ارشاد  
فاش شود و نهی و نیتا برستی بر من ننهند و حق پرست دانند و مرا  
بدان مقامه بری و اسرار آن و یار بر من روشن گردانی و باز  
بدین مقام آوری چون این در خواست کند و عطا ده قبول کند  
و عهد کند که دیگر مرا نه تو باشم و هر چه که خواهم چنان کنم و در هر مکان  
از تو غافل نباشم و همه خدمتگاران خود را پیش تو بدارم تا خدمت

تو کنند و از من آفت نگاه دارند بعد از این مهربی بوی و عهد بر شکل  
بیضه من کو چکل و قطعی بر بران نبشته و آن نشان عهد نامه عطا ده  
باشد که هر گاه که خواهد که او بجز تو نبیند آن مقرر بر او عطا کند و این اسم  
را عطا ندن گیر و عطا ده پیش او حاضر گردد و مقصود او حاصل کند  
خواهد از هر باب که مطلوب باشد بفرمان خدای عز و جل باید که درین  
صورتهای گمان بدین و یقین داند که خدای تعالی از وی بوی نزدیکتر  
است و نیکی و بد او می بیند و می خواهد از چون این سخنها تمام کند و عهد نامه  
بوی بسیار از دیده او نا پدید شود و بوقت حاجت بیاید و اگر کسی کند  
و گمان بر توبه در دعوت اسپارده نرسد و اسم اعظم و احکم یا مزل کل جبار  
**بِقَمَرِ عَن يَكُنْ سُلْطَانِي**  
اسم می گویم در صغیر  
آنست که اگر کسی حاجت بسته باشد و نظر خوش و در طالع او باشد و از حاجت  
و موافقت خلائق و مردم و در زمان بود و هیچ عمل استوار نشود و او را  
او پریشان بود و موجب این قبض نراند و بغایت درویش  
و دل تنگ بود و خواهد که درویشانی و فقر و رکاب او پدید آید  
باید که دل کو سفند بستاند و نرسد و بگریزند عجزان تمام بستاند و باید که



چشم چپکس بر آن نیفتد و چون بجای خلق برود دل از جگر بند  
جد کند و بر اسم خود بنهد و هفتصد نوبت این اسم را بر آن دل  
خواند و هر نوبت که بخواند نفس بر آن دل دمد و بگوید که یا رب الارباب  
یا مسبب السباب و یا مفتاح الابواب و یا قاضی الحاجات و یا مجیب الدعوات  
و یا دلیل الخیرات و یا من اجاب عنی و رزق و روزی بر من فراخ  
گردان و مرا در چشم بندگان تو محترم و معزز گردان یا ارحم الراحمین  
و چون تمام خواند باشد و این دعا کرده بود این اسم را بنویسد بمشک  
و زعفران بر کاغذ و در اندرون دل بندد و در آستانه بالایی  
در مسجدی که پنج نوبت نماز در آن کند پنهان کند و درین اوجاقه  
بخود بسوزد و چون از در مسجد باز میگردد این اسم را بخواند و با وقت  
خود همراه بود نشوینش و کسوس بخورد و بگوید که مانند بود  
حالی چنان که من چشم بر نیفتد بنهد و چهل و یک کار در آن زند و هر نوبت  
اسم بخواند بعد از آن ریزه کند و بروغن و زعفران بریان کند و بخورد  
و نظر کند تا از وقت صبح پیدای شود که هم در آن هفته احوال او نیکو گردد  
و روشنائی و فتح در کار او پیدا شود و رزق و روزی بر او فراخ گردد

و سعاد و دولت روی بطرف او کند و بخت بسته بگشاید و بنایه توانگر  
که در بفرمان خدا می شود و جل و در متع عمر او خوشست و نکوبت در طالع  
او بنوع ولادت بعزت و محبت مبدل گردد و اگر و خنری یا زنی را شد  
خمر بنوع و چندانکه عقد کند باز تفرقه میگرد و بخت آن زن نیز بسته  
به محبتین باید کرد که از چند طرف او را خواسته پیدا گردد و بنایت  
نیک بخت شود و شوم موافق دوست بیاید بایکد نوی خوش  
پیوسته به آتش نندتا ارواح بر و جمع شوند و او را دوست دارند و  
و در کارها مدد او دهند و قهار بخت او گردانند و خواننده این  
اسم همچون حفره پنهان علیه السلام که از آب حیث زندگی یافت او زند  
مرد و سرای کرده و غنیمت جاوید باید و از علم غیب بهره مند گردد و  
و اسم را علم لانی بر او منکشف شود خلاص عالم از نفس او مستفید  
شوند و اسم اعلم **خامست** **ششم** و یکم **هفتم**  
آتش که کار صاحب دعوت و دین اسم بگشاید چنان که او کار و عمل  
جمله خلاص بگشاید و مردمان از نفس او و همت او برآید و مقصود  
رسند و عقده با بقیها مبدل گردد و غم و اندوه و اضطراب درین دعوت

که صاحب دعوت نکرده و مجموع بلیات منقطع کرده و شای  
و طب و دین دعوت بیفزاید و سرور شود و مجموع بنوعی مسعود  
گردد و دیگر اعمال او منعقد نشود و از خلائق عالم هم کسی را که کار  
بوی باشد چون محنت او رسد کار او بر آید و هم ممکن که روی او بید  
شاید و در پیدا شدن بی سبب و در آن مقام که او باشد هیچ و تشنگی  
نبود این اسم را دعوت طب و شای خوانند و بعضی صاحب دعوتان  
دعوت نور خوانند یعنی خوانند را نور و طب و جمعیت پیدا شود  
باید که دعوت دانسته کند که تسبیح زهره که او را ناصیدی خوانند در دنیا  
است و چون آغاز دعوت کند اول ماکنعبان باید کرده که یا اول ماه  
در رمضان و سه روز تمام باید خواندن و روزی پنج مرتبه اگر که این  
اسم را باید خواندن که در تقو دعوت ناگاه تخفی با صورتی و رغایت  
جمال و طبعی و رغایت کمال پیش حاضر شود و در مقام دعوت  
خانه او نشان او آید که از سازهای مطبای یکی در دست  
او باشد یا بر بطبع یا چنگ بیه ازین هم و ساز بیرون نبود و چون  
در آید سلام کند و خوش مشط و زیبا باشد اما نشاط و فرقی که ازین

صورت و تمدن او بدل صاحب دعوت رسد از هیچ کدام ستاره سیار  
نرسیده به نایبندی که ناگاه بود که از ذوق و نشاط و فرقی بهوش  
گردد و مقصود حاصل شود اما باید که حق را ناگاه و اله و حاضر  
وقت باشد که چون در آید آن ساز خود را بکنار نهد و بنواز و او را از آواز  
خوش حق مست کرده اند و هم گز مثل آن آواز نشیند به و آن نغمه ها که  
باز ساز خود خواند صاحب دعوت چنان شود و هم بر آید و گمان برد که  
خلایق خوانند خانه او از حال او خبر دارند و آن آوازی شنوند اما هیچ  
کس ندارند و آن آواز هیچ کس نرسد به صاحب دعوت که اگر غیر صاحب  
دعوت آن آواز بشنود فی الحال مدحش شود و بیه و بوزمان هدای  
و وجل و چون آن ساز بنوازد ساز و اسرار حقیقت جاوید با آن  
خواند و صاحب دعوت هم از آن رموز در نیاید و مستغرق بود  
در نغمه حیرت ناگاه و در میان اصوات و نغمات روی به صاحب دعوت  
آید و بگوید ای جوینده راه بی نهایت و خواننده آمال بی غایت  
نغمه باز نغای که ترا ازین دعوت غرض چیست و این سخن در حضور  
فهم صاحب دعوت گوید صاحب دعوت در جواب بیان کند که غرض



من حضورت هست و سستی که میان من و تو باشد و مرد و معاونت  
من کردن و در اعلا و افکار و نظر سعادت بطرف من انداختن و هر روز  
زمانی بمن ببرد لطف و کار من و در نشان من ساختن که وظیفه  
تست بنده نواری و پیش ازین مرگه آتش و اقیانوس آتش تا چند  
مراد و نامرادی سوزی و ساز طرب سازی اکنون وقت آن  
رسیده که باحوال من بمراد و دل خوش کردنی از خوش نواری  
این سخنها بگوید که زمره را خوش آید و در جوار تقبل کند و عهد کند که  
با تو باشم و نظر بکار تو دارم و ترا از نظر فرو نگذارم و پیوسته  
ز اواب بخش و شادی و خوشی و مال فراوان و مع و اندوه و غم از نهاد  
تو بیرون بدم و دیدن سعادت بخش بکار تو بخشش بکارم چون این  
کلمات بر آید بعد از آن گوید که اجازت دادم که بهر مصیبت که باشد  
بخوانی و مرا یار کنی و مقصود و مراد خود طلب کنی تا بجزایر برسی  
و مهربانی بوی دهد و بر آن مهربانی خوش باشد بیضا به سفید  
و نقش آن بهر بود و گوید که هرگاه که مرا خواهی و احتیاجی حضور من  
بعد این مهربانی نظر خود بکنی و این اسم اعظم چند بار بخوانی که من

پیش تو حاضر شوم و آنچه مرگه تو بود آمله گردانم چون این سخن  
بگوید و عهد تمام کند بهر چه و از چشم صاحب دعوت باید داشته بودمان  
صدای عز و جل و اسم اعظم اینست یا نور کل شیء و هداة انت  
الذی خلقت الظلمة بنور اسمی و هم در صمیم است که اگر کسی  
زیر دست کسی باشد و خود را در آن پایه و پستی نتواند دیدن و خواسته  
از آن اسفل با علایک و غالب و زیر دست گردو باید که روزی چند  
و چهارشنبه غسل کند و جامه پاک و در پوش و روزه و آله و عوآر و عفت  
با در این اسم را بخواند بنیت بزرگی و مرتبه عفو و مروت که بخواند حاجت  
از حضرت عزت بخواند که بی شک غالب گردو و درجات او عالی گردد  
باید که شک و در دل نیارد و با اعتقاد درست بخواند تا چنان قوی حاکم  
و متغلب گردد و ضلالت بسیار مغلوب و زیر دست او گردد و حق  
این اسم چنان اختیار آمد است که هفت شب و هفت روز علی  
الارواح بیایی بخواند و بخورد بکار و در وی بوی خوش بنویسد چنانکه گفته  
شده است و دل قوی داند و از حق و عدل و عفو و عفو و عفو و عفو  
و جل و افکار مذموم پاک شده باشد و درین دعوت لباس نظام پوشد

و ظام و باطن خود مظهر داند و موقوفی کمر خوله و در عایه روز کند  
 و اندک چیزی که خوله قلال خوله و یقین داند که آن خدا از کجا آید است  
 و اصل آن چه نیست تا روز مرده حاصل گردد که اگر چه قوت او کم بود  
 قوت او زیادت کرد و روز چند آوی خدای عز و جل بوی بخش  
 جهان که خلق در وی چه ان باند که چگونه روز آفرینست از قوت  
 بخونه درین وعق و آن چه حیوانی پخته باشد و از اعمال فوسس بر  
 بخود محترز باشد و غیبت و همتان و دروغ نکوید و نشنود و کلمه  
 خواندن مشغول شود تا مراد کمالی و مقصود دل او حاصل گردد  
**خاصیت سیم چه و دوم در کبر**  
 آنست که بیرون از شریع و معین و اعمال خواص بسیار داند و در وعق  
 کبره چنانچه کم کس بر آن مرتبه و درجه نرسیده باشد در اطوار و له و دار  
 عالم کبری و صاحب وعق در وعق کبره بر آن مراتب و درجات  
 علا و اصل که در وعق و خوله و بالاتر از جاه و مرتبه او هیچکس نبود  
 و قدر او بغایت عالی گردد اگر چه حقیر و ضعیف وونی بوده باشد  
 بر آن سبب که این وعق را وعق خالی خوانند چون وعق کبره بخای آید

جهان که نه ط است تسخیر منتری و در وعق میسر گردد و جهان اتفاق  
 گردد اندک بیست و پنج روز وعق کند و ورین طهارت نفس و کثرت  
 قلب و تجلیت روح بیشتر باید کرد و صفای باطن و تبدیل اخلاق  
 و صدق لسان زاید الوصف باید و اندک چیزی که روز بر آن کشاید  
 پاک باید و بی حیوانی بعد از آن هر روز شش هزار کت این اسم را بخواند  
 و حاضر وقت باشد که در روز بیستم در وسط روز ناکاه باشد که  
 پیش صاحب وعق حاضر شده اما صاحب وعق اول فمده است که  
 اگر آنکس جامه سفید بپوشد باشد که او را ورین هر دو صفت دیدم داند  
 مقصود آنست که صاحب وعق داند و او را بشناسد که چه کسی است  
 که آمده است که و چون در آیند سلام کند باید که صاحب وعق زود  
 بر خیزد و سلام کند و جواب سلام باز گوید و اکرام و تواضع بسیار نماید  
 تا منتری بنشیند و آغاز سخن کند و گوید ای صاحب وعق به آن  
 و آگاه باش که احوال این جهان نیک خواهد شد و خلائق را سعاد  
 بسیار روی خواهد نمود و پریشانی و پشیمانی و نحوست و اوبار  
 و تنگی نعمت و قتل و فساد و آفایه سماوی و ارض از میان خلائق

و جامه سفید بپوشد و وقت باشد که  
 هر دو جامه بپوشد باشد



بیرون خواهد رفت و شقاوت بسعاده مبدل خواهد شد و کار اهل  
علم و آداب و فقیهان و مدارس نیک گردد و علم را بر جهل نه چرخ  
بسیار بدید گردد و دستار داران معتبر گردند و در علم فقه روش  
بوز فتنی پیدا شود و کار مشایخ و اهل فوائذ بدرجه اعلا رسد و سلاطین  
و امرا و وزرا و اکابر و ارکان دولت مطیع ایشان شوند و خلافت  
روی بعباده و معرفت آورند و اهل حق در این تمام پیدا شود و اکثر  
خلق توحید نصیحت کنند و صوفی گردند و تحقیق بر تقلید غالب گردد و  
و امثال این کلمات در میان آورند صاحب دعوت باید که نیک استماع  
کند و بداند که آن مشتری است که از آسمان بر زمین آمده است  
خاص از برای صاحب دعوت و خاصیت دعوت او و برکت نفس  
او و دیگر کویدای صاحب دعوت بران و آگاه باشد که چندین سالست  
که من بپایان خلق عالم نیامده ام مگر وقتی که صاحب دعوتی بدعوت  
اسم اعظم رسیده است و مرا طلب کرده است اکنون خاص از برای  
تو آمده ام چون این سخن بگوید صاحب دعوت کویدای هدای عز  
و جلال از تو راضی بد و انبیا و ملائکه مقربین و سایر اولیا از تو خوشنود

چنانکه بدعوت من آمی و مرا خشنود گردی و مقصود دل من آوردی  
باز مشتری کویدای صاحب دعوت مرا و مقصود تو چیست صاحب  
دعوت کویدای مقصود من آنست که تو دوست من باشی و مرا سعاده بخشد  
سعاده ابدی و ازلی و دولت ابدی چنانکه گفته اند عنایه الازلیه  
کفایه الابدیه و نظر عطیت و مرحمت از من باز نگیری و مرا علویان  
و درجات عالی غایب و بصیحت ایشان رسانی و تا دواعی و احوال  
مدد من باشند و مراتب من علوی کنند و مرا در نظر خلافت عالم حرم  
و برزگی و جی و در دم محفل و مجلس که من باشم کسی را بالای من نشانی  
و مرا از شر دشمنان نگاه داری و از دشمنان خود شماری که محذوم  
اهل دستاری چون صاحب دعوت این بگوید مشتری جواب میدهد که من  
برین کاد آمده ام که ترا قبول کنم و دوست دارم و مطیع و مستور باشم  
اکنون معلوم کن که ترا قبول کردم و اعمالتو بدیر فتنه و دوست  
گرفتم که دعوت اسم اعظم بخد گردی و سعی بر کسبی بگردی اکنون شرط  
تو آنست که ازین اجتماع بدینکفوی و طین آداب و طهارت نگاه داری  
و قول با صحت نیکخانه گوش کنی و پیوسته با وضو باشی و یکی رکعت از نماز

فرض و سببهای غائی و روزه بسیار داری تا خداوند بخوبی  
و هلال روزی تو شود و از اوامع و محترم و مجتنب باشی و چون مال  
و مال و نعمت و حشمت بای زکوة و صدقة مستحقان رسانید  
و یتیمان را بنوازی و مسکینان را صدقه دهی و غریبان را عزیز  
داری و غیرات بسیار کنی و بین زنا را کنی با تاج توانی و هر کس  
که در بلای گرفتار باشد مدد کنی تا اذن خلاص یابد و بروی و ریا  
و وید از خلق حق را فراموش نکنی و کار خیر از بهر خدای کنی تا ثواب  
آن بتو بازگردد و از مان خدای روی بر نتابی و بحدیث شیطان  
مغور نشوی و تن بهوای نفس اندازدهی و از گناهان برتر سان  
باشی و دایم ذکر و سبوح شوی و تلبیل بسیار کنی و بحال و دل  
مطاعت شریعت عتدی کنی و در میان خلق کنی از شرفین و طریقت  
کوی و دل خود را با سحر حقیقت بسیاری و جان کاروان ملازم  
اسم اعظم داری اینست طریق استکباری و منزل مختاری و مختص صفة  
ایمان بالشی و از شرک و کفر و آبخ تعلق بدان دارد از قور و فصل  
دوری کنی تا در دنیا و آخرت دستکار باشی و این فیضها ازین یارگری

۹۰  
و فراموش نکنی اگر تو که صاحب دعوتی برین منوال معاش کنی من دوست  
تو باشم و در مقامات علوی و سفلی و جانی و ماضی ترا بالای  
هر کس نشام و یاری کنم و از تو روی بر نتایم و مدد و معاون تو  
باشم اکنون عهد و شرط در میان من و تو این چیز است باید که  
سخنها یاد داری و فراموش نگردانی تا سوره کنی و زبان کاد نباشد  
چون این سخن تمام کند بر خیز و دست بر سر صاحب دعوت انداز و زبان  
کند و گوید که گاه که مرا خواهی ببایم و در حال از چشم او ناپدید شود  
بفرمان خدای عز و جل و چون مشتی راجع شود تغییر عظم و روحه  
صاحب دعوت بدید شود و قزبهای تمام و روی پیدا شود و خود را  
از آن مرتبه که اول بود چه قدر افزون شده است و در چه اعلا شده  
و بعد از آن خلائق عالم روی بکفرت آورند من ممتنی و مصالحتی  
و کار همه کنایت شود اما باید که آنچه مشتی فرموده باشد محفوظ دارد  
و نسیان بر حرفه روان دارد و هر مکتوبی بنویسد و همه روز بر این نظر  
خود کند و مطالعه کند تا هیچ فراموش نگیرد و کار مهمل نشود و مرفوضایم  
نگردد و نام و آوازه او بخیر و در جهان فاش گردد و اسم اعظم اینست



يَا عَالِي الشَّامِخِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عُلُوَّ ارْتِفَاعِهِ  
 خاصیت سی و سیم در صفت آنست که چون صاحب و عن ملازم است  
 و مدار مت جهل اسم کرده باشد و این نه طها بجای آورده و بدین  
 اسم رسد قلب او زجاجی شده باشد و اسرار عجایب غیب  
 بر وی منکشف گشته بعد چون این اسم بسیار خواند تسخیر  
 آثار علوی پیش او آسان شود و ابر و برق و رعد و باد  
 مستح او گردد و چنانچه هرگاه که خواهد برپدا کند و باران ببارد  
 و رعد و برق بدید کند و بلا هر صحره بجنبش آورد و بزمان خدای  
 عز و جل و اگر خواهد زمین را بلرزاند و اگر خواهد آفتاب را  
 در شب پیداکند و اگر خواهد در روز از چشم مردم پنهان  
 کند از خاصیت و عظمت این اسم اعظم بهره ندارند و از عالم روحانی  
 بعید افتاده اند و اکثر سبب بعد ایشان آنست که اعتقاد ندا  
 رند و برده و جهل و غفلت پیش قلب ایشان حایل است که  
 و کمر آن حجاب از پیش بر نه و و بندها بصفی از صفات خدای  
 متصف شوند و این همه قدر و عجایب پیش ایشان آسان

اما صاحب صفت اول فرموده  
 است که خدایک عالم از اسم اعظم

و بدین مقام رسند اما چون تقدیر از بی بی لوح محفوظ و جوهر  
 بست که اشکال موجودات و رآنی نماید نیافت بعد قسم  
 ایشان شده است بند بر کار برنی آید و بعد ایشان سوختن و آله  
 قل الحمد لله بل اکثر هم لا یملکون اما رنده این راه باید که وظیفه  
 طهارت نگاه دارد و از مالا یعنی روی برتابد و بجه کند تا بخ فرو  
 باشد و از صحبت انفراد اهر از کند و اسرار با ایشان در میان  
 نهند و بدعوت اسم اعظم مشغول شود که آنچه مطلوب او باشد بدو  
 و محروم نشود از اندک و بسیار و الله اعلم

خاصیت سی و پنجم در کیمیای  
 آنست که اقتدار صاحب و عن کلی و جوی و زمین و عن  
 پیداشود و من و جوه او از کیمیای خواص اسم زر گردد  
 و خاصیت اسم غالبست بر خواص همه اسماء بزمان خدای عز  
 و جل و شرط آنست که صاحب و عن این اسم شود و وظیفه  
 این اسم بجای آورد تا آنچه عالمی پیش او باشد عملی گردد و صاحب  
 و عن درین مرتبه مبتدی باشد و عجایب خواص اسم ندین و ازین

مناجای خبر بود باید که صدق و اعتقاد درست و ابرو تا از صدق  
و اعتقاد غیری رسد و طریقه اول نگاه دارد که صدق و اعتقاد  
در رآه خدای منزل اول مسلمانی است و یقین است که  
هر کس که از اول چیزی با خبر نبوده از گفتن آن چیز با خبر نبوده مثال آنکه  
کسی خواهد که بابی بلند رود بی نه و بان میسر نشود و زو بان باریکه  
باید تا بقصه رسد و چون خواهد که مراجعت کند بهمان عمر که  
رفته بود باز کرده و اگر بخلاف این تصور کند ملامت شود او چون  
باشد و میراث بجای نه سد را طریق اولی ضروری است که نهان  
عالم معنی از بدایت صوت بیرون می رود و قدم اول در جاده  
شریعت ثابت می دارند اگر چه بطریقت و حقیقت رسید باشند  
از مقام صدق و اعتقاد روی بر نماید و بزرگان دین و رآه  
روان عالم یقین نقل کرده اند از محقق که از صاحب و عودات  
به حق بوده است و بقدر استعداد و روح حق اسم اعظم اجتماع  
مفوض و پیوسته اسم خواندن و غرض نیز موهی معتقد صاحب نفس بود  
و در طریق صدق مدتی مسافرت کرده ناگاه او را با جماعت اطفال

و اولاد و اتباع جلا وطن تقدیر رفته بود و بهتری از شهرهای شام  
افتاد و چون جای یقین نداشت بگوشه مسجدی نزول کرد و از اینجا  
و احوال و رخت و عیج مانند بود و بنایت فقیر بود اما صبر و قناعت  
ز اولی خوف ساخته بود از کس چیزی نمی خواست و بپاچه بر می  
برد و اطفال و عیال او به عین سبیل ناگاه جماعتی از آن شهر  
از احوال او و قوفی یافتند و دانستند که عربی صاحب نفس  
عابد است و صورت صالحان دارد و کسبه متقیان از درخواست  
کردند که از بهر ماعتوبه و درو سر بنویس که درین شهر درو سر بر ما  
مستولی است باشد که این عذاب از میان ما برون رود و از  
بر که ننشست و تقوی می که تو نویسی بعد از آن تم اخانه و هم و فر  
و درخت و نعمت و غلام و کنیز و اسباب و هر چه که تم بکار آید و  
و گفتند اعتقاد و صدق ما بر آنست که از تقوید تو درو سر ما بد شو  
و از آن خلاص یابیم صاحب روح فرمود که اول این فرمودیت  
بمن و عید تا من تقوید درو سر بشاوم ایشان گفتند راست  
گفتی و این موعود بود بملکی تسلیم او کردند و بنانه چون است فرود



آورند و آبخ آردوی دل او بود از ترتیب و معانی دنیاوی  
 بجنبیدند چنانچه صبح ما باقی بنوعی که به منعم معتمد و بیک  
 ساعت خداوند اموال و املاک و اسباب گشت بعد از آن گفتند اکنون  
 تعویذ در رسم بیاور و در وین صاحب و علق امتحان صدق و اعتقاد  
 آن جماعت که در کباب کافور داشت و بر آن نگاشت که من مردی  
 فقیر و معیال بودم و بنهر شام رسیدم و خانه و اسباب خانه نداشتم  
 و ز رویت و درخت و سامان صبح بنوعی جماعت این شهر خراب نوازی  
 کردند و آبخ ماسول من بودیم آورند و ضیارت و صدقات بسیار  
 کردند و وانا و اندومی بیند و در سر ایشان هوا بعد بهر شوق هوا  
 نشسته این حکم خداوند علم است و مرا در آن مجال نیست بفعل الله  
 ما یشاء و بحکم ما یرید این را بنویشت و کافور و پیچید و بوم اند گرفت  
 و گفت این تعویذ در رسم است مگر در رسم بود این تعویذ در  
 کوزه آب اندازد و آب از آن باز خور و در رسم او به شود با اعتقاد  
 تمام آن تعویذ بسته اند و در کوزه آب انداختند و مگر که صدراع  
 داشت آب از آن کوزه میخورد و وصتی یافت و بهر حال که می بود

و تجربه می کردند و اکثر خلائق آن شهر از آن پنج نجات یافتند و نام و آوان  
 آن در وین فاش گشت و صفت تعویذ او منتشر شد تا آنکه آن تعویذ روزی  
 بجای می بودند از هر بخوری که در رسم داشت و در کوزه او انداختند  
 و آب از آن باز خور و فی الحاضر شفا یافت فضولی فتنه جوئی در آن  
 خانه بود گفت این تعویذ بغایت محبت و دعای نیک است چرا باید که پیش  
 از یکی بنوعی و ازین تعویذ نسخ باید گرفت تا محتاج به این یکی نباشیم  
 قصد کرد و آن تعویذ را بشکافت و آن سخن را بدید که نوشته بود فریاد  
 به آور و که ز می افسوس و سخن که بر ما کرده اند این چه سخنی است  
 که نوشته است و آن مرد از جا است که این غم گشته است اسم او در وین  
 در میان خلائق فاش کرد و بعد از آن جماعت شفق شدند و پیش در وین  
 آمدند و باز خواست کردند که این چه تعویذ است و این چه سخنی است  
 و در آن نوشته و تدارک آن چه خبر است چیست که کرده و مرد در وین  
 گفت چون بود که چه مکتبی آمدند و این باز خواست می کردید گفتند  
 ما این اسم را نمی دانستیم و مکتوب بخواند بودیم و در وین گفت  
 آنچه مقصود شما بود حاصلی شد و نسکین و در بریدی آمد بانی آمد

ایشان گفتند و دای و دروهر ما از ان بر می شد و رنج از مافوق می شد  
اکنون که بدانشیم که درین وعق چه نبسته است و در سه ماسک نمی شود  
و پیش تو آمدیم تا ازین امر بر ما کشف کند و درویش صاحب گفت  
ای عزیزان آن صدق و اعتقاد شما بود که از می کرد و مرله می آمد اکنون  
که صدق و اعتقاد بر جای نباشد فایده نمائند که گاه که صدق و اعتقاد بر جا  
باشد ایمان و اسلام برقرار باشد و هر چه خواصی از هم که خواصی امید را بجا  
کرد و اگر در صدق و اعتقاد تقصیر جایز و در همه اعمال تقصیر واقع  
کرد و جماعت اهل شام تعددین این سخن کردند و گفتند ای درویش  
راست گفتی و ما را از فعل ما آگاه کردی و از بد اعتقادی اعلام دادی  
اکنون هم خویش بدین تدارک تو به خواهیم کرد و روی بصدق و اعتقاد آوریم  
و از متابعت شیطان نفس بر کشتن مقصود انکه صاحب وعق از صدق و  
اعتقاد که در وعق اسم اعظم دانسته باشد خاصیت بیاید و بر تله بر آید اکنون  
بدانکه این وعق را وعق قدوس خوانند و اسمی عجیب است و وعق  
مشکل است و در اعمال که صاحب وعق تلافی وعق الایما کرده باشد  
آن عجیب که درین عجایب اسم ببیند کمترین باشد و وعق این اسم

پنج سال است و درین مدت دایم اسم خواند که هم در انشاء این پنج سال کار  
او بالا برد و بدرجه کمال رسد و صاحب قران ارض و سما شود چنانکه بدین  
تلاقی حکم سلیمان کند و اشیاء فرمان او باشند اگر چه بد از سلیمان هیچ کس  
آن مملکت نیافت و آن سلطنت هیچ کس نرسید و او را عطا کنند و هم وحوش  
و طیور و جن و انس حاکم گردد و هر چه که خدای تعالی آفریده است  
در زمان او باشد و محکوم او گردد و بفرمان او کار کنند و این مراتب  
و درجه بزرگ سلیمان این داده علیه السلام مع کس نیافته است از فرزند  
آدم صغی اسم علیه السلام اما از خاصیت اسم اعظم بدین صاحب وعق  
رسد بفرمان خدای عز و جل و گفته اند که مدت عمر آدمی تا صد بیت سال  
بیش نیست و تا در کس بدین غایت می رسد و چهار فصل عمر طبیعی  
است هر فصلی سه سال از برکات و وعق این صاحب وعق بگذرد  
و عمر او دراز باشد و تا در صد و بیست شمس متناظر و و بعالم اعیان  
رجوع نکند و بمجوع اوقات و رجوعیت و حضور و حکومت و بشارت  
و دست کامی و نیک نامی برود و فلائین از عدل و انصاف و علم  
و معرفت او راضی باشند و معنی سبانه و تعالی از زندگانی او را بایف



باشد و الله اعلم و اسم اعظم اینست یا قَدُّوسُ الظَّاهِرُ الْخَافِضُ  
فَلَا يَنْبَغِي تَعَادُلُهُ مِنْ جَنْبِیْهِ خاصیت اسم سی چهارم و در معنی  
آنست که اگر کسی سخت مریض و ناتوان باشد چنانچه بدرجه هلاک  
رسیدن بود از جوی ایند منقطع گزوه باشد و چاره و تدبیر در کار  
او نمانده بود و صاحب دعوی که شرابط و مضایق تلافی اسم نگاه  
داشته بود و از اسم این علم با خبر بود و تحقیق خاصیت هر اسم  
و آنست باشد باید که بنیت آن بیمار که از حیاتش رهایی پیش  
نمانده است چندان تواند بخواند و در نفس محبت باید بفرمان  
خدای عزوجل و اگر کسی را بکشتن براند و آتش فتنه او کنند  
و معصیت تدبیر و خلاص او نمانده باشد بنحوی که طریق اهل دعوی  
است و بران قیام نموده اند بتقدیم رساندن و صدق و اعتقاد  
پیشترای خود کند و در چاره یقین استوار شود و عهد و میثاق  
بجای آورد و خاطرات متعلق آنکس کند و جوی بوی بی دارد  
و این اسم را حقیقلا و هفت کز در آن مقام و در آن دم بخواند  
و شک و شبهت و در دل نیارد و هفت قدم در عقب او برود

و هر نسبت که بخواند باز بروی و در آنکس از قتل نجات یابد اگر چه  
دشمنان قوی حال غلبه و در پی او باشد و قصد هلاک او کنند و حکام  
و ائمه فتوی داده باشند صفای باطن و محفوظ قلب باید توجه  
بجنت آفرید کار جل جلال و نیت خیر و عقیدت درست و باید که  
صاحب غرض بنده و بطریق و توقع بجهت نیای خود و التفات بر مال  
و اسباب هیچکس نکند و محبت او بدین چیز سر فرو نیارد تا کار بر آید  
او بود و چنانکه این طائفه را خواهد از قتل و هلاک خلاص دهد و این  
عمل مجربست اهل دعوی را و درین اسم **نامست اسم**  
**و چنانکه در کتب سابقه** آنست که صاحب دعوی را چون  
شرابط و طریق دعوی الاسما بشود پیوسته و آنچه از صاحب وعدتان  
بر حق منقولست بتقدیم رسانیدن بود احوال او چنانکه بعضی گفته شد  
است و رعایت کمال و حصول آمال مستقیم بود و از درجات انبیا و مقامات  
او یا مستفید شد و مرض از انفس او شنا یافته و آنرا که در قتل  
بودند و قتل بر ایشان حرام شد و این مراتب یافته باید که دعوی این  
اسم در کبر و اوقات غیبت و اندک که او را حالتی ماورای عقل و تنگ

پیداشده و این دعوت جهان است که مشتاق و پیچ روز و غن کند  
 و هر روز شش مزار که بخواند و وظیفه بخند ابر متابع نفوس نگاه  
 دارد از عالم ایمان و صفات آن و کلماتی که دیدن با الله تعالی و در آن  
 محقق شدن و معناه کویابی و شنوایی و واتی و بینایی و حسنی  
 و ناشی و ازلیت و ابدیت و قدرت و جمع و در وجه او جمع شود و بدان  
 صفات موصوف شده و قنق یا بد و م ساعه ایمان از زیاده کرده و  
 تا موه من به حق شود و پیشوای اهل ایمان کرده و از خوف  
 و اندوه و عقبات و عقوبات م و در عالم این شده و از حقیقه المؤمن  
 مرآة المؤمن و اسم المؤمن با خبر کرده و عین آن شده و بنور و عدانیت  
 منور کرده و از تقلید عالم فانی تحقیق عالم باقی رسد و فانی نفس  
 و بتای روح براند و بقاء حق باقی شود و اسم از حقیقه و عدت واجب  
 الوجود و ریایر و حجاب انسانیت از پیش بر فیه و هیچکس از مخلوقات  
 با حسیه صفاته او رسد بل که در عالم وجود خود او نذر یابد که در تلافی  
 این اسم ثابت قدم باشد و اسم اعظم اینست یا صمدی البر یا  
 و صمدیها بعد فناءها بقدری

خاصیت اسم سی و پنجم در معنی آنست که کار همه جهان و جهانیان و بدین اسم  
 راست است چه دنیای و چه آخرت و آن کس که دعوت این اسم کند هر چه بر دل  
 دل او باشد بیاورد و هر مقصود و حاجت که خلق از خواصد بیاورد و مستعد  
 اعمال کرده و صاحب قدرت م و جهان کرده و سالکان راه خدا آید  
 از اعمال و افعال او آگاه باشند باید که غیر صاحب دعوت این اسرار  
 نداند و چشم اختیار این کتاب راند بیند و از ایشان مخفی دارد و نگرها  
 بدست م کس ندهد الا آنک از بوه باشد که اهل اسرار است و در  
 ضبط احوال پایدار است و از معرفت هدای واقف است و اعتماد  
 بر عقل و علم او بوه بعد از آن بد دعوت این اسم مشغول شود و شرط  
 این اسم آنست که جهل روز و در خلوت نشیند و با هیچکس سخن نگوید و هیچ  
 از دست هیچکس نخورد الا کسی که صاحب دعوت باشد و از او اسم  
 و ناشایست و نا بایست محترز بوه و خبت و عینت کش نکند و مردم  
 از او نبوه و م روز چند آنک میسر شده بتواند بخواند و خیالی دیگر تصور  
 نکند و متوجه اسم بوه و حاضر باشد تا چه م از عالم غیب منکشف بیکرد  
 و چه صورت واقعی شود و بد چه چیزها میگویند و چه چیزها بوی نمایند



از کثرت رنج و رموز عجب و معجزات او در آید و ملازمان  
و وفای پیش او جمع آیند و فرمان او را او باشند اما باید که اسرار  
با خلق با اهل کفره نگوید اگر چه زن و فرزندی و پدر و مادر او باشند  
که بهر وجه بد و عمل او ناقص گردد و هرگاه که بفر او هم اسرار  
او مطلع گردد و شوق در کار او پیدا شود و باب مفتوح متعلق و مع  
فایده و رفاهش کم و ناسر از بنوعی که بی آنکه او نکلی را زنی بگوید احوال  
بزرگ و جلالت او بر خلق کشف گردد و او را در آن نقصان بنوع  
باید بخور حال خود برسد و داند که در چه کار است و بدایت و نهایت  
خود بداند **خاصیت اسم سی و پنجم** **اسم سی و پنجم**  
آتش که بیرون از شرع و عرف میسر این اسم را خاصیت بسیار است  
در دفع کیم و آن چنان مرموز است که صاحب دفع بعد از چهل  
روز که در خلوت نشیند و شریعتی بجای آید و از غذا و مایه کوئل  
احتمال از کند و تقوی نگاه داشته باشد او را ازین دفع خاصیتی دیگر  
پیدا شود که از هیچ اسم نیافته باشد و این خاصیت چنان بود که در انتها  
دفع حالی عجب در و پیوسته که اکثر اوقات در میان خلق از خلق

ملول بود و از خویش و متعلق و آنکه دوست داشته باشد نفوذ باشد  
هرگاه که آن ملالت بیدار آید باید که چهل نوبت این اسم بخواند و بلا هر شوق  
و مدد ناگاه از چشم مردم پنهان شود و او میگوید که کس را نبیند و او را  
نبیند بفرمان خدای عزوجل و نشان این پنهان شدن از چشم خلایق  
عالم آنست که صاحب دفع چون در خوف نگر و خود را نبیند و چشم  
او از چشم او پنهان شود اگر چنانچه خوف رؤوف افضل و اعیان او را  
نبیند و صاحب دفع ایشان را نبیند و کردار ایشان نبیند و در  
بازارها گروید و تفریح کند و هیچ کس از احوال او و آمدن خود او وقف  
نبود و لیکن صاحب دفع اول مرموز است که درین مرتبه  
که اجساد او ارواح گردد و از قید عالم مجرب گردد باید که قصد  
صیقل کشیدن و مال و منال هیچ کس نبوده و متابعت نفس  
اتماره نکند و از غذای بزم که خدای عزوجل او را میبست  
و در دل و ضمیر او آگاه است بعلوم خائیه العین و ما تخفی القدر  
و اگر مرموزی خائیه را وادارد و در دفع بر روی بسته گردد و آن  
مرتبه از دست برود و باز نتوان یافت که از چشم پنهان شود

و تعلق عالم روحانی منقطع گردد و روحانیان از وی کمر بر  
 شوند و بنیالین و غولان بروی مستوی شوند و غلبه شهادت  
 و قوتای نفسانی بر و غالب شود و ناگاه کمر آه گردد و از مرتبه  
 صاحب دعوتان فرورفتند و حیف باشد چون حق تعالی چنین  
 سعادت بی بوی بخشیدن باشد باید که استغفار کنند و خون بی گناه  
 نیز و و ملامت بر و نیامیزد که همه عالم و همه در آنت و درین  
 صحت مردان است و گفته اند که صاحب دعوتان بر حق و درین  
 مرتبه که مجموع عالم و مافیها حق ایشان می شود و در ترقی ایشان  
 است اگر چند روز بگذرد و هیچ غذا نخورده باشد دست بطعام  
 حرام نیالانند و هیچ از آن کس بر نگیرد و همه و تحمل کنند و از قوت  
 روحانی با کول جسمانی ببرد و از رخ و فارغ باشند چرا که مقصود  
 و وجهانی یافته اند و الله اعلم و اسم اعظم اینست  
 یا حَلِيلُ الْمُتَكَبِّرِ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَالْعَدْلُ أَمْرٌ وَالصِّدْقُ  
 وَعَدَةٌ  
 خاصیت اسم کسی و ششم در صفت است  
 که صاحب دعوت از خود این ملازمت این اسم ستوده زبان جمیع

خلایق عالم گردد و از مشرق تا مغرب نام و آوازه او بنیکوی همه  
 وجه خلق عروج او باشند و آرزو مند و بیدار او گردند و از علم و عمل  
 او مستفید گردند و همچون آفتاب جهان تاب مشهور بر همه عالم گردد  
 باید که همه روز این اسم بالای فم و و هم است و او را که بنی آدم  
 از ماهیت آن ناقص و قاصر است و در مد او مبت و عوق است  
 خاصیت این اسم بر صاحب دعوت مکشوف گردد و اسرار عجایب  
 پدید آید و او را بکنه معرفت برساند و بزرگی و عظمت حق بروی  
 ظاهرم گردد و صاحب دعوت مظهر تجلی حق شود **خاصیت اسم**  
**بی و ششم در کبریا** است که چون مجموع خلایق  
 عالم کبری و صفی از احوال صاحب دعوت با خبر گردند و همه صحت از وی  
 طلبند و مقصود یا بند یا وجه این مراتب حقیقه دعوت این اسم  
 هنوز معلوم نشده باشد که درین دعوت سری عجب از اسرار مندرج  
 است و ششم از آن اسرار است که صاحب دعوت چون بدرجه کمال  
 رسد و یگانه عالم باشد باید که دعوت بگیر این اسم کند و این دعوت را  
 و دعوت مجموعی خوانند اگر چه ستوده زبان جمیع خلایق عالم گردد و

خداوند و ملازمت کند و بدل گردد  
 خداوند و شک مدخل نیارد که خالق این



خوف و عرق کیوان نیافته بود و از اصل خواص بهیود بود و باید که بدو عرق  
کبیر این اسم مشغول شود و تسبیح زحل کند و چون پانصد بار بخواند  
زحل از فلک روی سوی صاحب دعوت کند و بر منظر آن اشکار  
و بیکه که شمع کشته شد نزول کند و صورت زحل صیاتی بغایت تمییز  
باشد و عظیم تند بوی و سیاه کون باشد و او را چند دست بود و بزرگ  
و سنی چیزی داشته باشد و چون پیش صاحب دعوت آید بنشیند  
و سخن نگوید و شد و غضب ناک بصاحب دعوت نظر کند صاحب دعوت  
باید که طریق اتمام و اعراض نگاه دارد و با او ب باشد که قطع  
حضور او کسافی نمی توان کرد و شرط نیست و چون بنشیند  
با اعتبار و اعراض بنشیند و بعد از خاموشی سخن اندر آید اول گوید  
ای فرزند آدم صفی الله بدان که اگر جمله موجودات عالم متوقف است  
و دویم غذا این و سبب عقیقه راه لغت و جهل مردم مرتبه یا بهشت  
بود یا دوزخ فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و از انواع این معنی که  
تعلق بعالم عقیقی داشته باشد بعضی بگوید صاحب دعوت استماع کند  
و خاموش باشد تا بیکبار بگوید ای فرزند آدم صفی الله مقصود ازین

اسم اعظم که میخوانی چیست صاحب دعوت گوید غرض من از اسم اعظم حضور  
تو زحل گوید از حضور من چه می خواهی صاحب دعوت گوید آن میخوانم  
که مرا یاری دهی و کار من تمام کنی و باده نمنان من قصد و فعل کنی و بر  
دوستان من رحمت و بخشایش بجای آری و مراد را عمل و اشغال  
صورت و معنوی عده و معاون باشی و کلید اقلیم هفت بن بسیاری  
و عکله مند چون زحل این سخن از صاحب دعوت بشنود قبول کند  
و گوید بلی چون بلی گفت کار تمام شد بعد از آن بر خود بنشیند و از یک  
دست از آن دستها چیزی بصاحب دعوت دهد و بیشتر آن بود که یک  
عدد نم کس به و آن نم کس از انواع این نم کسها بنوه که از زمین  
می روید بلکه سری از اسم آسمانی باشد باید که غنیمت دارد و آن نم کس  
را عزیز دارد و بکس نیاید و بجان نگاه دارد و هرگاه که بوی بد آن  
نم کس کند اسم او موجودات و معنیات بر او منکشف گردد و هر چه  
در عالم واقع خواهد شد پیش از وقوع پیش صاحب دعوت اشکار  
باشد و بخیر محضیة از کون و که سلاطین مقدم مدفون کرده اند درخت  
الارض در نظر او روشن گردد و عمارت خلق بر آید که چند است و وقت

موت هم گشت معلوم کند بزمان خدای عزوجل چون آن زکس از دست  
 زحل بشاند بوسه بر آن دهد و بر سر بندد و به چیز دو تو افش کند و زمانی بپایم  
 او بایستد مجموع اقلیم صفت سحر صاحب دعوت کرد و اندام اعظم اینست  
**يَا مُحَمَّدُ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ**  
**وَحَدِّدْ وَتَجِدْ**  
 خاصیت اسم سی و هفتم در صفت  
 آنست که اگر کسی دانه بگذرد بر زبانی که باشد و بعد چهل بیایانی و بر ک  
 در حقان و ستان آسمان باب توبه نذر و در عمل استغفار باشد و این  
 اسم برای نجات و خلاص توفیق دهد خواند حق سبحانه و تعالی او را از عدا  
 و بلای و وزخ و عقوبات آتش برساند و توبه او قبول کند و بکرم  
 و لطف خویش نماند او در کد ارد و مستوجب جنة عدن گردد و سیر  
 او از جنة المأوی شود و در قصور فردوس از سلسبیل و زنجبیل  
 و حوض کوثر نصیب یابد و در رحمت اولیا و انبیاء نشیند و جاوید و در آن  
 ناز و نعمت بماند بفرمان خدای عزوجل و اگر پادشاهی یا امیری و یا بزرگی  
 از بزرگان جهان که ارکان دولت باشد از کس در غضب بود و آهنگ قصد  
 او کند چون صاحب دعوت بنیت او این اسم بخواند آن پادشاه از خشم و

بوسه و کور  
 بوسه و کور

و غضب بگذرد و بدوستی و مرحمت بدو نظر کند و محبت و رحمت او پیدا  
 شود و تدارک با حسن کند و اگر این اسم بر کفن میت نویسد و با او در  
 قبر نهاد آن میت را عذاب کور به نوبتی فراخ گردد و روشن باشد تا روز  
 قیامت و بوی خوش از آن قبر آید و نوشته رحمت در کور صفت شین  
 او باشد تا روز قیامت و قالب او نریزد و نبوسد و عجزان و دست  
 باشد و سوال نکند و نیکم را جواب بگوید باستانی و ایشان از و راضی  
 باز گردند و در بهار و در بهشت در کور او کشایند و شامه جنة بشام  
 او میرسد تا از کور به خیره و بفرمان خدای عزوجل  
**خاصیت اسم سی و هفتم در کسیر**  
 آنست که صاحب دعوت می باید که داند که با وجه این کلمات و حالت  
 که او را روی نموده باشد که هیچکس از جلایف عالم بدرجه و مراتب  
 او نرسید بوجه وصف داند که بزرگتر از وی کسی در وجه عالم نیست  
 هم داند که کاهی از وی حرکت های نفسیانه در وجه می آید و باری سبحانه  
 و معالی حاکم است و آوی نمی تواند که بی آنکه از وی در وجه آید و  
 بی کلاه نمی تواند بود اگر چه اندک بقیه یا اندیشه آن کند که بخواهد از آن



ولا يزال باري تعالى که منزّه است از اين افعال و بزرگتر از منزّه نيست  
چون صاحب دعوت بدین اسم رسد و دعوت اين اسم بآي نواب کفوت  
و در جابت غلا کند و مغفرت و رحمة مغفور و مرحوم شود بي شک و اين  
دعوت را دعوت کريم خوانند و مجموع رحمة و مغفرة باري سبحانه و تعالیه  
درين اسم است و روز قیامت چون اين اسم جبرائيل بخواند خطاب آيد  
ان الله يغفر الذنوب جميعا پس واجب بود که دعوت از برای قیام  
در جابت خویش و محو کردن سيئات از ديوان اعمال صاحب دعوت اين اسم  
کند و هر روز سه بار با نصد کت بخواند و متع صد و پنجاه روز و دين دعوت  
باشد بعد از آن ناگاه پيري نوراني بآي او ظاهر گردد و از عالم غيب او را  
مژده دهد که حق سبحانه و تعالی مجموع سيئات و گناهان تہ اعفو کفو  
است و اقربای ترا و اتباع و اولاد و از و کج و آبا و اتمات بخشيد  
است و هر چه در دنيا کرده باز خواست بخواند به صاحب دعوت بهر که  
اي پير صاحب قدم فرزند و م از من چه عمل در وجه آمدن که مقبول قبول  
حضرت خدای عزوجل است که بدان سبب مژد او قوم و قبيله مرا آمرزين  
بنده است آن پير که بر حق تعالی شما را ابتلا و دعوت کريم بخشيد است

و هر بنده که اين دعوت کند و رعد و کبر همچنين مغفور و مرحوم شود بايد که  
صاحب دعوت چون اين مژده بشنود بشايش و شاکر مان گردد و سجده  
شکر کند و حمد کند آن فرشته که بصورت پيري نوراني آمدن باشد از چشم  
صاحب دعوت پنهان کرده و صاحب دعوت در وجه خود حضورى و  
و سرورى بى غايه ببيند و عظيم حرم و شادمان گردد و طيفه آنست  
که ديگر اندیشه متکرات گردد ضمير او نگردد و بهوى نشاند و آرزوهای  
جسمان و غرور و شيطانيه فریفته نشود تا اسم اعظم را جمع گردد و خلل نبيند  
و اگر خواهد که اين مقامات بيايد ميان خود و خدای را يکي گرداند و اسم  
اعظم اينست **يَا كَرِيمُ الْعَفْوَ الْعَدْلُ أَنْتَ الَّذِي لَا**  
**يَكُنْ لَكَ عَدْلٌ** خاصيت اسم سي چشم در صميم آنست که اگر کسی  
محتاج حضور بزرگان و ارباب جاه و هشتم به و نعمة و ترف و نيا خواهد  
بايد که اين اسم را بسيار خواند و ملازمت کند که بي شک بزرگ شود  
و صاحب نعمة گردد و در پيش سلاطين و ايمان و بزرگان عزيز و محترم  
باشد و هر سخن که بگويد بشنوند و مقبول گردد و مال و منزل بسيار جمع کند  
و مغفور روزگار شود و نام و آوازه او در جهان فاش گردد و اگر شکر

در دل آورد بخلاف این واقع شود **خاصیت سیمین و ششمین**  
**در سیمین** آنست که چون صاحب دعوت بر ائمه  
 مغفرت و رحمة بی نهایت و اصل کرده و از خلائق عالم بعلم و عقل  
 و کمالات فضایل ممتاز کرده و همچنان او را از معاش و انتقام دور کرده  
 و در غنای باقی بود باید که این اسم را دعوت کند و این دعوت را دعوت عظیمی  
 خوانند یعنی صاحب دعوت از برکت و خاصیت این اسم عظیم القدر شود  
 و در نهایت عظمت و جلالت نام پیدا شود و از مال و نعمت و کثرت  
 حسنت از خلق بی نیاز گردد و شرط دعوت این اسم آن است که چهل  
 روز و یک دعوت کند و هر روز چهار هزار کت بخواند و شرط و آداب  
 برقرار معهود نگاه دارد و از آن ترتیب صحیح نگذرد تا مگر مضایع نشود  
 و درین دعوت سری از اسم ارشاد بر است باید که صاحب دعوت داند و این  
 اسم اسمی عظیم است که بسیار خاصیت دارد و تعلق کوکب سیار دارد  
 و تسخیر آن کوکب درین اسم موجه است چون خواهد که دعوت آن کوکب  
 کند دعوتی دیگر همان شرط که مذکور است و همان عدد روز بخواند و غذا  
 نگاه دارد که این اسم را عظمتی و جلالتی نام باشد چنان که روز چهارم که دعوت

نام کرده باشد غفلتی و آشوبی در مقام او پیدا شود بغایت صعب  
 و خوف و خشیت در آن غفلت نبوده که دعوت را از آن غلبه هر اسل  
 و خوف بخاطر رسد باید که غذا نگاه داشته بود تا از آن ترس و بیم  
 و خجالت بجای نرسد و مراد ضایع نشود و مغفرت هم عفو کوکب سیار  
 باشد و در خلوة امینان حرم بود که اگر از یکی از ایشان بازماند  
 در تسخیر کوکب ناقص بود و این دعوت مرتج است و آنست که بر وی نزول  
 کند مرتج خواهد بود تا دانسته باشد و از حیوانی اضر از کند و امر را مضبوط  
 دارد و هر سبکی نکند و امر را قویتر پیش هر کس فاش نکند و اندک ایشان  
 از وی در غضب باشند و اعتبار نکنند و باید که بیگانه بر احوال مطلع  
 نبوده و در حق را نسبت عالم روحانی همچون خاشاک داند بر کنار رود یا  
 باید که او گوید در بار الحاق طقت کند و از خاشاک بر زمین کند و هیچ نظر بر آن  
 نکند که روز چهارم آن غفلت و آواز بر آید و مقدار پنج ساعت همچنان بگذرد  
 بعد از پنج ساعت تاگاه مردی عظیم الهیئات محیب پیدا شود بر مشاک  
 کندی سرخ و تشنه و خون خور نرفته و نیز چشم با شلالت بر در کشیدن  
 و نیقی بر رفته بر دست گرفته از در خلق او در آید و سلام کند و بر سر



بای بنشیند و آن تیغ بر حننه بر سر آن خویش بند و چشم در زمین رها کند  
و لب جنباند اما نتواند دانست که چه می گوید صاحب دعوت باید که تیرسد  
و اسم برقرار خواند و دل نگاه دارد که او نیز بر امثال آن عجایب است که  
دیدم باشد اگر اول بر قرار دارد و هیچ از اربوبی نرساند و زبان نماند  
اما نفع با اسم اگر خدا نگاه نداشته باشد و شبیهی در خدا بود نگاه از نرسد  
اسم را فراموش کند خوف با اسم من غصب اسم آن تیغ بر سر او زند و هلاک او آید  
و اگر وضایف غذا عایه کرده باشد چنان که شرط است و ذکر آن چند  
گفته است هیچ نقصان نبوده و در دست بخواند و بلند بخواند که مقدار  
یک ساعه او نشسته باشد و سخن نگوید و لب جنباند بعد از آن گوید ای  
فرزند آدم ترا چه مقصود از این دعوت باید که صاحب دعوت گوید مرا دعوتی  
تسیر تو به و میخوانم که موافق من باشی و نظر از اعمال من باز نگیری و آن سعادت  
و قوت که بتو تعلق دارد نصیب من از ان ارزانی واری و موافق یاران  
نشس با من و روی از این مرد و معاونت بر نتابی مریخ در زمان  
گوید قبول کردم و عده تو گشتم که سعی بروی و طلب من کردی و اجتهادی  
مجتهدانه نمودی و کوشش بلیغ کردی اکنون بفرمای این اسم اعظم که تو میخوانی

و بقیه و خاصیت آن مرا از آسمان بنحی که کس در عالم نداند و کند و کند و دور دل  
گیرد و غیبت تو کند و قصد تو خواهد کرد و ده سخن بگوید و او را و او را بدین  
تیغ نیز بزنم و مرا از قلم بنحی آگاه گردانم اما وظیفه تو است که اسم را خویش  
باجه کسی گوئی و بنهانی داری که اگر یک شته با نامی بگوئی غماز و سخن  
چین و عوق با من و فایده خاصیت از تو ضایع شود و علویان از تو نظر باز گیرند  
از هزار تا این سخن یاد داری و اسم را از اختیار بنهانی کنی چون این وصیت  
تمام کند خاتم بوی دهد مانند عقیق با من و نقشی بروی بوی خطی بر تو کنی  
نشسته باشد و اصل آن خاتم نه از عقیق بوی بلکه جوم آسمانی بوی که خدای  
عز و جل داند که کان آن جوم کجاست و آن چه چیز است هیچ آفرین از غلای  
ندانند ماحده و کیفیت آن اما شرط صاحب دعوت آنست که آن خاتم را هر کس  
بکس ننماید و منفعت آن بخلق نگوید و کس را بهر آن مطلع نگرداند و اگر چنین نکند  
خاتم از صاحب دعوت کم گردد و هر کس باز نیاید و پادشاه صفت اقلیم آسمان  
و زمین از بد تقوف صاحب دعوت بیرون رود و از سلطنت بسکنت  
اسیر شود باید که نیکو رعایت آن خاتم کند که خاتم سلیمان نقشی از ان است  
مخرج چون آن خاتم بروی دهد بسیار شرم و خاصیت آن بگوید صاحب دعوت

که بدای خداوند جلاله سلاطین زمین و زمان و شمس و جلا و آسمان آرد  
من از حضرت تو آنت که این اسم اعظم که برین قائم بنسبت بمن آوزی و عهد  
کنده که بیاوز و بران سبب که صاحب و معنی اول فرموده است که ما آن  
اسم را از وی آموختم و یاد گرفتیم و در اسمای غیرانی که اینست  
یا نجیثا و تشیثا و یا سلطینی و یا سلطینی اما نه ط است که از سرچ بالا کرد  
و از وی بیاوز و با جان از وی خواهد تا خاصیت بنابر و چون این  
اسم بیاوز و هر گاه که سرچ را خود احد که حافظ کند آن قائم برابر خود بنهد  
و این اسم را بخواند که اوفی الحار حافظ شود بفرمان خدای عز و جل و چون  
قائم بوی بسیار و از چشم او پنهان شود بعد از آن کار محاسب کند تا مراد  
و مقصود حاصل شود و اسم اعظم نیست یا عظیم ذی الشکاء الفکر  
و ذی العز و المجد و الکبریا و فلا یدل عینه

### خاصیت اسم سی و نهم

در صغیر آنت که چون معنی جمل اسم بدین اسم رسد  
صافی و پاک شده باشد و چون این اسم را بسیار خواند مراد و حاصل کرده و  
و زبان خلق بهدی بر او بسته باشد و معنای حلالی بخواند و بدار او باشند

و مقصود از عجایب که از معنی کس ندین و نشین و بنی آدم بدان نرسین  
بر او منکشف کرده و چشمهای علم و حکمت بر وی آشکارا شود و بر زبان  
او روان گردد بفرمان خدای عز و جل **خاصیت اسم سی و نهم**  
آنت که صاحب و معنی داورین  
و معنی خاصیتی جهان بدید شود که معنی کس از حلالین عالم آن مقام حاصل نکرده  
باشد و چون مجموع اسم را معنی کرده و خاصیت یافته بعد از آن حلالین  
عالم م کس به عجب او رسد از وضع و شریف و خواص و عوام و پادشاه  
و که او در دیش جاحل و عالم و مسلمان و کافر که آفرین خدای عز و جل  
است پیش او سخن نتواند گفت و عقد اللسان فی الحار بدید شود و اگر سخن  
گویند براج و مراد صاحب و معنی گویند پس به صاحب و معنی واجب است که  
و معنی تمامت اسم کرده و بدین اسم رسد و معنی این اسم نیز بکنده که بسیار است  
و خاصیت بدید شود که هیچکس در بدی او سخن نتواند گفت و هر کس که  
حرفی در نهی بگوید فی الحار زبان او لال شده و اگر آن باشد که زبانش  
آماس کرد و آب بلویش و زوزه و مع و آن نفس بگیرد اما لسان صاحب  
و معنی حق کرده و در معنی این اسم اقصی جهان شده و بمقدار آن که زبان



خلائق پیش او بسته کرد و زبان او کشاله شود و سخن که بر زبان او بر آید چنان  
شود بزمان حدای عزوجل و نزد یک خلائق که امانت باشد و در هر حال و مقام خلائق  
بنشیند و طوعا و کرها بشنوند و قبول کنند و در اسم این دعوت کیاست و نوبت  
و نه روز باید کردن و هر روز ده هزار کت بخواند و هر شب پنج هزار کت که دعوت  
توسعه مجموع عجایب است و معلومات در نظر او روشن شود باشد و چشمهای  
علم و حکمت از دل او بر زبان روان بود خلقی حافظ او باشند از گوشه ها و سخن  
که بگوید قید کنند و بنویسند و سخنان او معنی کلام آسمانی باشد و شریعت و طریقت  
و حقیقت هر آن باشد و صبح سخن فارغ بر زبان او نگیرد و هر چه بر زبان او  
بر آید تقدیر موافق آن بود و اگر و عاکنه زده اجابت شود و از اجابت فی الحال  
بدید کرده و اگر دشنام بر بر خالی کند زده روزگار ایشان خلل پذیرد و متفوق  
شخص با وجود آنکه صاحب دعوت از حسب نیست جهان فارغ بکشد  
مجموع عالم ازان او باشد و بسیار نعمت پیش او حاضر بود و همه صرف کند و در  
هر موقع که چیزی غمخ پیدا شود باز لطف آنرا پیش صاحب دعوت آورند  
و او را قبولی عجب پیدا شود و وقت باشد که در حضور صاحب دعوت  
چندان نعمة نماید باشد که قوت عدم را آدمی بکشد و او انگشت بران نهند و ازان

چنان که

فارغ باشد و محو و ویشان قسمه کند و هر کس که پیش صاحب دعوت  
آید بدرد و ثنای او مشغول گردد و دستایش او کند و دیگر سخن  
نگوید و هر کس باشد که مراد سخن بر اینک و که در حضور او بگوید چون  
در آید بکلی نباشد گفت و معذرت اموش کند و چون از حضور او  
ببرود و باز در خاطرش آید و تا دستف خور و که می خواهم  
که این سخن بگویم و فراموش کردم و نتوانستم گفتن و تقصیر کند  
و نداند که این احوال از یکاست اما صاحب دعوت داند که زبان بخون  
خلائق در حضور بسته است و در قصد و غرض و بدی او سخن  
نمی تواند گفت و یک عجب آن بود که توانایی و توانایی در فعل و  
و عمل عجب او را بود و التفات بظهور آن نکند و اندیشه کند که  
خلق که آه شوند اگر ببینند مثل آنکه اگر صورت جانوری بسازد  
از کل یا از موم و نه و نه با در این اسم اعظم بران خواند و م نوبت  
بالبر ان و مد فی الحار جانود کرد و بویکت اندر آید بر مان خدای  
عزوجل و در نظر خلق روان شود اما بیم باشد که بی عقلان جاهل  
که عوام الناس اندر بی دین شوند و ایمان بر باد دهند و پیش ازین

اعمال تواند کرد اما کنند تا مگر کسی بونی گمانی نبرد و تواند که صد نام آرد  
 شکل مختلف از حیوانات و طيور و در نظر خلق ظاهر گردد و  
 و از آن امر از کند سبب آنکه یکی گوید و لایست و کسی گوید  
 چه است و او جا و فرست و بعضی گوید چشم بندی می کند و در عالم  
 تنگتر یک بتصور می افتند و اندیشه های فلابن همه باطل باشند و بچگونگی  
 امر اد صاحب دعوت نداند و صاحب دعوت اول و دوم است که  
 مجموع انبیا علیهم السلام هر کس دعوت یک اسم ازین اسم کرده بودند  
 تا پیغامبر شدند و می آید ایشان همه از خاصیت اسم اعظم بوده و بوقت  
 حاجت اظهار می کردند و کار و دست و دشمن از آن می گسختند  
 اکنون باید دانست که حرکت که از انبیا و اولیا بعضی کرامات  
 و معجزات نقل کرده اند راست است و آن خاصیت اسم اعظم است  
 چنانکه گفته اند که عیسی و م یک اسم اعظم می دانست و می خواند و  
 و بحاصیت آن مرده زنده میکرد و توقف در عالم غیب و نهاله  
 می کرده می توانست و از عالم طفولیت آن خاصیت با او همراه بود  
 و در همه سخن میگفت و هر آنان را دعوت می کرد اما از صد نام آرد

آنکه بعضی را در حق می ساخت و مکتوبات  
 روح زود میکرد

برین نام از سال از کار خانه قدر بدین شکل و خاصیت پیدا شود  
 و باقی اکثر اناس لا یعقلون و لا یعلمون که ایشان را حق اعتقادی  
 و صدق می نبوده و مقلد اند که نه در دنیا بکار آیند و نه در عقبی و  
 و ایشان را مجموع اهل نادره بنوع دیگر لاغوبتهم اعمین و نقلست  
 که سامری خویش موسی آل عمر آن علیه السلام بود و گاه وی بساخت  
 از زر و باغ خاک از زیر قدم جم ائیل علیه السلام برگرفته بود  
 و در دهان آن گاه ریخت و آن گاه و آوازی که در حرکت اسم اعظم  
 که از موسی آموخته بود و امت موسی آموخته بود و امت موسی  
 و بعد که ساله بر شست شدند و این حرکت بود اسلمه اسم اعظم راست  
 می آید و عیسی علیه السلام باغ خاک برگرفت و صوت خفاش  
 بساخت و نفسی در آن مید و در حال صوت جانور شد و بم و از  
 کرد و همچنان از آن در عالم مانده است اما خلق عالم از خاصیت  
 اسم اعظم نقیبی ندارند و از آن دور و مبعور اند اگر چه در اهل حیاة  
 ایشان و ظهور انسانیت ایشان مدّة صد و بیست سال درست  
 می باشد و پس بدین شوند و چون از هدیه و این اسم اعظم گذشتند



مردم شدند و پوسیدند و تباه گشتند و بدین قالب اهل دعوت  
در خاک بسیار سالهایی مانند وی برسند و چشم ایشان از بر تو  
جان ایشان در راحت آبل قدم می رسد و از کورار و ارج  
خالی نمی شود و در محل تو حید یک رنگ میگرد و وجه بی بوی  
جان می گیرد و گفته اند از واحنا احنا احنا و احنا احنا و احنا  
و این معنی حقیقت است که تن چون رنگ جان گیرد و در هر دو عالم  
نمیرد و در خاک نگیرد و پیوست تا از کور بر خیزد که المؤمن حی فی  
الآبرین اصحاب دعوت باید که اسرار ازین خلائق مقلد بنهائ  
دارد و زعفران پیش چهار نریز که قدر آن ندانند و تربیت  
ستور آن کردن و آینه داری پیش گذران فایده ندارد  
نبود و وصف را از انسان نگاه دارد و رنگان سر گردان  
نشود و دین و ایمان عاریتی بر باوند عهد و عهد دین تقلید  
نمیرد و با شیاطین بد و زخرد و زندان زمان اسرار به ایشان  
آشکارا شود و سودی نبوده چرا که هر کس در انکار و خلاف  
صاحب دعوت سخنی بگوید کافر شود و هر کز بوی ایمان نشنود

و از انبیا و اولیا و دین مسلمانان محروم گردد و اسم اعظم و اسم  
اعظم اینست یا عجیب فلا تخلق الا لسن بکل  
الکلیه و تعالیه **خاصیت نهم چهل و هفتم**  
آنست که اگر کسی در کاری فروماند بود و بیچاره فریاد رس  
و دستگیر او نشود یا در دست ظالمی یا در زندانی گرفتار بود  
و محبوس باشد و هر چند که دعا خواند مستجاب نشود باید که این اسم  
اعظم را هر روز نود و نه بار بخواند تا صاحب دعوت این اسم  
کرد و و خدای عز و جل بفریاد او رسد و بدل بندگان رح  
و شفقت او در اندازد و هر چه از حضرت عزت بخواهد  
قبول آید و خاتمه کار او نیک شود و از دست غم و اند  
و تنگی و بلا و محنت خلاص یابد و سوائی اذل و عنایت  
ابد قرین روزگار او گردد و در هر این اسم بسیار است  
و بعضی درین کتاب گفته شد و باغ صاحب دعوت بخارست  
و تلاوت معلوم کند و در اوقات دعوت خلاص گشت  
روی نماید و الله اعلم و احکم

**خاصیت نهم چشم در کبریا**  
آنست که صاحب و عیون اعلی الله تعالی نشانه صاحب کائنات  
عالم شود و تمامت خلق عالم از م جنس مرید و معتقد  
او باشند و اقبال کان را مدد و معاونت کند و دعای  
او در حضرت عرش نشانه مستجاب بود و اشغال خواص  
و عیون الاسما مجموع و دین اسم مضمون است و صاحب و عیون  
تا بیکار و عیون این اسم رسد کلیات و جوئیات خواص  
نیافته بود و ناقص بود همچون ماه شب بیست و یکم که کرم  
مدور بود و منور باشد از یک درجه ناقص بود و تمام  
بنمود اما بیک شب و یک که مرتفع شود تمام شود احوال  
صاحب و عیون در مراتب چهل اسم همچنین است اگر بیک  
اسم که و عیون نا کرده ماند از یک درجه خاصیت باز ماند  
بود باید که اجتهاد و عیون هر چهل اسم با هم رساند تا صاحب  
و عیون مکمل بود و از مجموع خواص واقف بود و از همه وقته  
مردم نبود و عاجز و عیون نباشد تا بند خدای صفت بود و

و چون و عیون تمام اسما کرده باشد این و عیون نیز بکند و این  
و عیون را و عیون غیانی خوانند و چنان که و عیون عجیبی  
آن همه عجایب موجود است و و عیون غیانی بسیار خاصیت  
پیدا شود و بسیار روشنائی تمام کرد و اول صاحب  
و عیون چنان مستعد کرد که اشغال غیب که اگر در مشرق  
و مغرب صورت واقیع شود چنان که خلافت مملکتی از حاکم  
در رحمت باشند و مشقتی عظیم بود مانند قطعی و تنگی نعمت  
و طوفان تیغ باران و زلزله و آبله و خروج عساکر و بلاد  
و برقی بی وقت و آفات سمای و امثال حادثات که خلق  
را زیان دارد و اول صاحب و عیون ازان احوال مجموع  
با خبر شود و در آینه ضمیر او امادگی ثابت روشن بود  
و مانند در اقصای عالم به واقعی شود و در میان خود  
و بیداری معاینه بیند و نیز تواند که بیک طغی از دیار خود  
بدان و یار دود اگر چه هم از فسخ مسافت باشد  
چون بر حالی مطلع باشد فی الحال در آن موضع نزول کند



و سیراد روحانی و دور و آفات و بلیات و علانات از میان  
مؤمنین و مؤمنات و ورکردان و نقلست از صاحب دعوت  
اول که هر کس از صاحب دعوت تان که یکر اسم اعظم را و دعوت  
کند و خاصیت آن به سدر مرتبه قطبی از اقطاب روی زمین  
در یافته بود و بدر درجه که به تم شش و اسمی دیگر را و دعوت کند  
و خاصیت بیابد مراتب ذیلات که در و چنانکه چون جهل اسم  
را و دعوت کند قطب الاقطاب عالم باشد یعنی درجات و مراتب  
و ثواب و معلومات و معمولات بمرع قطبان یافته بود و کشف  
و جذب که ایشان را روی عرصه است بخود و وجه این صاحب  
دعوت پیدا شود و این همه قدرت و عظمت و خاصیت حق تعالی  
بیک وجه بخشد و در و حاصل آید و اگر خواهد بیک هم از عالمی  
بعالمی دور و کار عالمی بسازد و در زمان بزم که خود باز کرد و  
دو بیاید هم فریاد خوانان رسیده مان فدای عت و جل و  
و نقلست از صاحب دعوت بجمه القایم بیضا بر صلی الله علیه و سلم  
که دعوت این اسم اعظم در کفر الزمان کسی از ادلا و رسول علیه

السلام با تمام رسانده نشان انبیا و ادوی خلاق عالم در روی مستعد  
گنجد و جمع ادوار و اجساد، مورد امر صاحب الدعوت باشد و هر چه  
دو فرمایند در ساعته با تمام رسانند و دعوت این اسم یکی سال تمام  
است چنانکه سیصد و شصت روز بخار و دعوت کند و روز هفت  
مزد ارکت بخواند و شب پنج مزد ارکت و شرایط و وظیفه هم اسم گفته شد  
است و انواع اغذیه و اشربه آموختن حاجت نباشد بدان سبب که  
او در جهل اسم دعوت کرده است و کامل این اعمال شده و صاحب تحقیق  
معجزه خدا عالم گشته و نیز حرف بکار رسانیده و چندین مزار مرید را مرید  
حاصل کرده و شیخ الشیوخ اهل دعوت شده باید که هیچ حقیقه از وقایع  
اعمال جهل نکند او تا کار بر نظام بود و مریدان او نامراد نباشند  
و از شیخ طریق تقوی معلوم کنند و آنان که ریاضت کش و سجاد  
نشین باشند باید که خدا به ببینند و چون صاحب دعوت مستعد و طاعت  
بوجه صدقه از آدمی را برزق دعوت تواند رسانید مگر کسی را بمنوعی ارشاد  
مگر کسی نجس او را کثرت و قوت او توان کردن باید که اکثر اوقات  
روزه و اردو که چون این کار تمام کند او را مرتبه عظیم باشد چنانکه

پادشاهان بزرگ را که خداوند عالم بود و مملکت همه عالم در تصرف او باشد  
و قطعه احوال صاحب دعوت تغییر نبوه و اذان مرادات ملول  
نشود چنانکه بیک گوشه خاطر که ملتفت طوف عالم کند کار عالم  
کنه کار و عالمیان تمام نبوه و خلایق مرفه خاطر شوند بعد از آن  
در عالم سیر ارواح و تعلق روحانی میر او ملکوت قدس بود  
و مجموع ارواح انبیاء علیهم السلام بر او گرد کنند و همه در صورت  
بشری و حیوانات اصلی خود را بوی نمایند و هر یک بخششی  
کنند و سعادت بی روی از ذاتی دارند که صاحب دعوت مستطاب  
و مستعد باشد همه را بشناسد بدانکه هر یکی از ایشان چه نام دارند  
و ایشان کیستند و اقوال این طائفه که بر او نزول کنند آدم  
صافی باشد علیه السلام و آخر انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
و سلم و در وسط ایشان انبیاء و مرسلین علیهم السلام و چون  
سبک ظهور انبیاء منتهی گردد و ایشان ظهور او پیدا شده باشند  
و بازگشته بعد از آن ارواح اولیا ظاهر گردد و قدس الله اسرارهم  
و معاشره اولیا را اخذ و خفر نبوه و همه روز و صحبت او علیه اولیا

باشد بعضی را در جای سخن بدانند که از اولیا مشهور باشند و بعضی  
را ندانند اما صاحب دعوت چنان مستعد بود که از هر یکی از مردان  
بخششی حاصل کند و صاحب دعوت اول فرموده است این دعوت  
در جهل سال تمام نبوه و همه اسرار دعوت کرده باشد تا بدین  
مقام رسد که از غیر جمیع مخلوقات با خبر گردد و نفیست که این دعا  
در کتب جهل اسم است آن زمان که جهل اسم از آسمان بر زمین آید  
و ندبان نوشته بود و فرموده اند که دعای فاضل است و  
و با جابت نزدیکی است و چشم بر آن کور گردد و ضمیر حسودان  
از بد خدا می پاک گردد و دل راقع و بعد از نطق جهل  
اسم می باید خواندن چون صاحب دعوت هر روز جهل باد اسم  
و عاجخواند هر شب بحضرت رسالت عوم علیه الصلوة والسلام  
و التمجید رسد و بحال آن آفتاب آسمان حقیقه منور گردد  
و هر مشکل که او را بود حل کند و هر سوال که باشد جواب  
یابد و بعضی در خواب و بعضی در بیداری و بعضی میان خواب  
و بیداری رسول خدا را بر او آشکارا شود و هر چه که در دل او



باشند با او بگویند و مگاه که رسول پیش او حاضر شود بنماز مشغول  
شود و چون سلام باز دهد و از نماز فارغ گردد و تسبیح و تهلیل  
در آید او نیز باید که همان او را بخواند تا آنگاه که رسول با او سخن  
اندازد و پرسد که احوال تو چیست آنچه داند و نتواند بگوید و از آن  
صحبت بسیار کمالات در وجه او ظاهر گردد و بسیار در حق دعوت  
در ضعیف و کیم هست که آن بد او مت و ملازمت معلوم کند و در کتاب  
نمی کشد و چون نهایت اظهار صاحب دعوت تمام کرده و هنگام مراجعت  
بمحفل عزت برسد آشوبی و غلغلی در ملکوت افتد و در میان ملائکه  
شعاری و فرح و خرمی پیدا شود و آوازه بود که فلان بنده مقبول  
خدای عزوجل که سالها بدعت اسم اعظم مشغول بود و علی الام و ام  
ذکر خدای میکرد و پیوسته رزق حلال خوروی و عمل صالح کردی و آنچه  
خدای عزوجل فرموده بود مطاعت کردی و مکه که خدای و رسول  
خدای نبی آن کرده بود حضور اذان و در داشتی و دایم صدق  
و زکوة و آبی و در کار مؤمنان و مسلمان کم خدمت بر میان جان  
بستی و با تمام رسانیدی و کم که غیبت و بهتان از وی در وجه نیامدی

و نماز و روز و شبی داشتی بوقت خویش و یک رکعت نماز بقضا بیند  
آخرت و چند کسرت پنج رفتی و مگر داشتی بجز ویشان نفقه کردی و از  
هم حوصه چیزی نماند داشتی و توکل کرده ای و تعلیم امر خدای بغایت کردی  
و شفقت بر خلق خدای تا نهایت نمودی و چندین هزار بنده خدای  
را از کار بد باز داشته و برادر نیک آوازه و طریق ایمان و اسلام بدیشان  
نموده و از برای رضای خدای از هواهای نفس خویش در گذشتی  
و حق مسلمانان باز دادی و از برای نفع و نیا رفیع گفتی و عمر خود را  
و زمانه خودی و با ما و تر و بند را احسان کردی و اکثر اوقات در خلق بودی  
و از کمالات امر از کردی و دیده از تحم نظام آستی و کوشش سخن غیبت  
و دروغ و وصل و بهتان و هدیای نکرده ای در کار دنیا تقصیر کردی و در  
کار آتو تجلیل نمودی و کم که بقوت ملوک دست ند داشتی و با ورویشان  
و اهل حق انس گرفتی و صحبت داشتی و سخن می پروده و گفتی آن مرده بگانه  
بمحفل می جاودانه بازمی نکرده ای ملائکه بیابید و سر آه بکیم یا چون  
روح مبارک او بمنزل ما رسد زیارت او در یابیم و در پیش او رویم و چند  
روز این آوازه در ملکوت بود و در روی زمین چون وقت نزدیک

مسلمانان

شود و زمان خلق حقیقی صاحب دعوت شود و احوال انبیا و اولیا از آن  
 باخبر باشد و همه جمع شوند و در مقام خلق صاحب دعوت آیند و چند روز  
 آنجا بمانند و چون یکی هفته از بقای نوع او مانده بود و روح مقدس  
 امیرالمومنین علی کرم الله وجهه که مقتدای اهل ولایت است و پیشوای  
 اهل دعوت و صاحب دعوت اول در میان امت محمد او بوده است  
 بر صاحب دعوت اشکاف شود و صاحب دعوت را قیام کند از نزول  
 عالم غیب و گوید تم اقام مقامی می باید و ضرورت است اگر رجوع بعالم  
 اصل خود خواهی که چون این سخن بگوید یقین است که صاحب دعوت  
 پیش از سه روز و یک روز و روحی زمین نخواهد بود و بعد از آن صاحب دعوت  
 که سینه اسم اعظم دعوت کرده باشد پیدا شود و بجای صاحب دعوت نقیب  
 کند و ابتدا اسم جلم تعلیم کند و آنچه وصیت باشد بتقدیم رسانند بعد از آن  
 صاحب دعوت مقام خود ببیند و در عالم لقا و مستقر و مستودع معلوم  
 کند و جمیع انبیا و اولیا و ملائکه حاضر شوند و عزرائیل که ملک الموت است  
 و قاضی ادواح است حاضر شود و بنزدیک صاحب دعوت آید و سلام کند و گوید  
 ای بنده عزیز از حضرت آفریدگار آمدن ام و ترا سلام از حضرت می رسانم

بمقتول

و بعد از سلام اجاب می کنم که روزی چند که ترا در خاک آن دنیا بود بافر رسید  
 و منت مرا در نهایت کشید اکنون آرزوی عالم باقی داری و صحبت با رآن قدیم که  
 در عالم ادواح با ایشان رفیق بودی میخواهی تشریف قدوم آردانی فرمائی  
 و تالاک در عالم فانی بیا در آن مجازی بودی میخواهی تا باز نامه اعلا بر تو آرد  
 که کبریم و به آن مریدی کنیم و چند روز دیگر در دار خود و معاصی نفس مغرور  
 باش و بر او از ارضیت کن و از مبداء و معاد نشان خبر کن اکنون آنچه  
 در ضمیر تست بگوئی صاحب دعوت بگوید ای برادر روحانی وای پدر  
 عظیم آرزو خندان حضرت و از دست بلای زندان و خشت و در زخم  
 و کمر سفر بر میان جان بسته ام و کلی بعالم اصلی پیوسته ام نگران و هم آنچه  
 امر خداوند است بجای آورده و ستر از قید و شکن برهان چون صاحب  
 دعوت این سخن بگوید عزرائیل بحضرت آفریدگار حال صاحب دعوت نیکو کردار  
 عرض دهد و ارجان قبض روح بستاند و بعد از آن از حضرت صدائیت  
 آواز آید که یا اینها النفس المطمئنة از جمعی الی ربک راضیه مرفیة فاده خلی  
 فی عبادی و او خلی جنتی چون این خطاب و در رسد جان صاحب دعوت  
 همچون باز آرد از قبض جسم برآورد کند و بر عتبت عزیت سفر عالم غیب



لین و عایق اندام

نشد تا خوانند. تلافی غیبت و اندوم کره که چهل اسم بخواند تا زود  
مقصودش و وزیر اجابت و ماکش آه شود

دُعَا اَيْنِسْت

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُزِقْنَا أَمْنًا وَأَمَانًا مِنْ عُقُوبَاتِ الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ وَأَنْ تُجَسِّسَ لِعُقُوبَاتِ ابْنِ سَارٍ الظُّلْمَةَ  
الْمُرِيدِينَ بَنِي السُّوءِ وَأَنْ تُقَوِّتَ قُلُوبَهُمْ  
عَنْ شَيْءٍ مَا يَضُرُّهُمْ إِلَى خَيْرٍ مَا يَنْفَعُهُمْ غَيْرُكَ اللَّهُمَّ هَذَا الدُّعَاءُ  
وَمِنْكَ الْإِجَابَةُ وَهَذَا الْجَهْدُ وَعَلَيْكَ التَّكْلَانِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ  
إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ  
الطَّاهِرِينَ أجمعين

والحمد لله رب العالمين

گند و فرشتگان فرشتگان ملکوت صوفی از نور فروگردند از آسمان  
و روح مقدس او را در آن هودج نشانند و با علاء اعلیٰین بالا برند  
و فرشتگان عالم علوی شادی کنند تا آن روح مقدس را بحضرت عزت  
رسانند و بعد از آن احوال آن جان پاک بخیر جان آفرین پاک نهند و  
و جسم آن صاحب وعق و در روی زمین سلطان و متقیان و مومنان  
و مومنان و مسلمانان و پاک و پیران و مریدان و معتقدان برآورند  
و با عزت و اعتبار بزرگاد مبرک بپند و جماعت ارواح انبیا و اولیا  
و فرشتگان هم آه باشد تا زمانی که غایب بپند بپند بپند بپند  
روضات جنات بسیار اند و هم باز گردند و بحضرت عزت و نورش  
کنان که همچنان صاحب دعوت بپند بپند بپند بپند  
بپند صاحب دعوت قبله گاه اهل نیاز شود و مکتب حاجتی دارد و از آن اهل  
و در حضرت کند بقصود برسد ان شاء الله تعالی و من و ام اظم اینست  
یا عِیَاشِ عِندَ کُلِّ بَیْتٍ وَ مَعَادِی عِندَ کُلِّ شِدَّةٍ  
وَ یا حَبِیبِی عِندَ کُلِّ دَعْوَةٍ  
و معایبی که در تو جهل اسم مسکورا است و نه آن اندکی گفت

و معایبی که در تو جهل اسم سکور است و شمع آن اندکی گفت





الف لام مي ١١٢ ٧٢ ٧٢ ١٩ ٢١ ١٩ ٢١ ١٨٢ ٢١ ١٢ ١١  
 حي تي قاف ثي واو مي ١١٢ ٧١ ٧١ ١٥ ٢٠ ٢٠ ١٨ ٢٠ ١٣ ٩٠  
 ٢٤٨ ٣٨ ٣٠٣

اولا سه زمان به لحاظ حرکت و لوکیه بولتن کنوده به مهری لاوان اذرنه قویه چهار  
شنبه کیجسی باند ره اول نیمه تنگ صبری وادی قلیا بنه طکه به که دانه ادره  
که لو قلا یوغوی مؤتعبه و بر قویه به غده نه که ادره که لو قلا حق که امل به که  
در خلا یق که دن بغلیا نموم شکر له فرستده و بوغوی بصا شنبه کیجسی  
افتم غازی بیهیتس غازی ادره تنگ حق که اذینله خلا یق که دی بولن حرکت  
در بو مهری آق کافوری موم بصا و آید که الهی بو الو اول یقچون شویله  
که یوسف بیغا مهری علیه السلام مقصوده ادره دکن بن ضعیف قو لکی وحی  
مقصوده ادره دینه وحی اول مهری اول ارا جققه و فن قلا حق که  
کند و کر مندن هر نه حاجتی و ادره رواقله مقصوده ادره شاعت بولن

يا محيي القلوب يا ودود <sup>٢٥٣</sup> <sup>٢٥٢</sup> حلالك <sup>٢٥١</sup> عا <sup>٢٥٠</sup> عا <sup>٢٤٩</sup> عا <sup>٢٤٨</sup> عا <sup>٢٤٧</sup> عا <sup>٢٤٦</sup> عا <sup>٢٤٥</sup> عا <sup>٢٤٤</sup> عا <sup>٢٤٣</sup> عا <sup>٢٤٢</sup> عا <sup>٢٤١</sup> عا <sup>٢٤٠</sup> عا <sup>٢٣٩</sup> عا <sup>٢٣٨</sup> عا <sup>٢٣٧</sup> عا <sup>٢٣٦</sup> عا <sup>٢٣٥</sup> عا <sup>٢٣٤</sup> عا <sup>٢٣٣</sup> عا <sup>٢٣٢</sup> عا <sup>٢٣١</sup> عا <sup>٢٣٠</sup> عا <sup>٢٢٩</sup> عا <sup>٢٢٨</sup> عا <sup>٢٢٧</sup> عا <sup>٢٢٦</sup> عا <sup>٢٢٥</sup> عا <sup>٢٢٤</sup> عا <sup>٢٢٣</sup> عا <sup>٢٢٢</sup> عا <sup>٢٢١</sup> عا <sup>٢٢٠</sup> عا <sup>٢١٩</sup> عا <sup>٢١٨</sup> عا <sup>٢١٧</sup> عا <sup>٢١٦</sup> عا <sup>٢١٥</sup> عا <sup>٢١٤</sup> عا <sup>٢١٣</sup> عا <sup>٢١٢</sup> عا <sup>٢١١</sup> عا <sup>٢١٠</sup> عا <sup>٢٠٩</sup> عا <sup>٢٠٨</sup> عا <sup>٢٠٧</sup> عا <sup>٢٠٦</sup> عا <sup>٢٠٥</sup> عا <sup>٢٠٤</sup> عا <sup>٢٠٣</sup> عا <sup>٢٠٢</sup> عا <sup>٢٠١</sup> عا <sup>٢٠٠</sup> عا <sup>١٩٩</sup> عا <sup>١٩٨</sup> عا <sup>١٩٧</sup> عا <sup>١٩٦</sup> عا <sup>١٩٥</sup> عا <sup>١٩٤</sup> عا <sup>١٩٣</sup> عا <sup>١٩٢</sup> عا <sup>١٩١</sup> عا <sup>١٩٠</sup> عا <sup>١٨٩</sup> عا <sup>١٨٨</sup> عا <sup>١٨٧</sup> عا <sup>١٨٦</sup> عا <sup>١٨٥</sup> عا <sup>١٨٤</sup> عا <sup>١٨٣</sup> عا <sup>١٨٢</sup> عا <sup>١٨١</sup> عا <sup>١٨٠</sup> عا <sup>١٧٩</sup> عا <sup>١٧٨</sup> عا <sup>١٧٧</sup> عا <sup>١٧٦</sup> عا <sup>١٧٥</sup> عا <sup>١٧٤</sup> عا <sup>١٧٣</sup> عا <sup>١٧٢</sup> عا <sup>١٧١</sup> عا <sup>١٧٠</sup> عا <sup>١٦٩</sup> عا <sup>١٦٨</sup> عا <sup>١٦٧</sup> عا <sup>١٦٦</sup> عا <sup>١٦٥</sup> عا <sup>١٦٤</sup> عا <sup>١٦٣</sup> عا <sup>١٦٢</sup> عا <sup>١٦١</sup> عا <sup>١٦٠</sup> عا <sup>١٥٩</sup> عا <sup>١٥٨</sup> عا <sup>١٥٧</sup> عا <sup>١٥٦</sup> عا <sup>١٥٥</sup> عا <sup>١٥٤</sup> عا <sup>١٥٣</sup> عا <sup>١٥٢</sup> عا <sup>١٥١</sup> عا <sup>١٥٠</sup> عا <sup>١٤٩</sup> عا <sup>١٤٨</sup> عا <sup>١٤٧</sup> عا <sup>١٤٦</sup> عا <sup>١٤٥</sup> عا <sup>١٤٤</sup> عا <sup>١٤٣</sup> عا <sup>١٤٢</sup> عا <sup>١٤١</sup> عا <sup>١٤٠</sup> عا <sup>١٣٩</sup> عا <sup>١٣٨</sup> عا <sup>١٣٧</sup> عا <sup>١٣٦</sup> عا <sup>١٣٥</sup> عا <sup>١٣٤</sup> عا <sup>١٣٣</sup> عا <sup>١٣٢</sup> عا <sup>١٣١</sup> عا <sup>١٣٠</sup> عا <sup>١٢٩</sup> عا <sup>١٢٨</sup> عا <sup>١٢٧</sup> عا <sup>١٢٦</sup> عا <sup>١٢٥</sup> عا <sup>١٢٤</sup> عا <sup>١٢٣</sup> عا <sup>١٢٢</sup> عا <sup>١٢١</sup> عا <sup>١٢٠</sup> عا <sup>١١٩</sup> عا <sup>١١٨</sup> عا <sup>١١٧</sup> عا <sup>١١٦</sup> عا <sup>١١٥</sup> عا <sup>١١٤</sup> عا <sup>١١٣</sup> عا <sup>١١٢</sup> عا <sup>١١١</sup> عا <sup>١١٠</sup> عا <sup>١٠٩</sup> عا <sup>١٠٨</sup> عا <sup>١٠٧</sup> عا <sup>١٠٦</sup> عا <sup>١٠٥</sup> عا <sup>١٠٤</sup> عا <sup>١٠٣</sup> عا <sup>١٠٢</sup> عا <sup>١٠١</sup> عا <sup>١٠٠</sup> عا <sup>٩٩</sup> عا <sup>٩٨</sup> عا <sup>٩٧</sup> عا <sup>٩٦</sup> عا <sup>٩٥</sup> عا <sup>٩٤</sup> عا <sup>٩٣</sup> عا <sup>٩٢</sup> عا <sup>٩١</sup> عا <sup>٩٠</sup> عا <sup>٨٩</sup> عا <sup>٨٨</sup> عا <sup>٨٧</sup> عا <sup>٨٦</sup> عا <sup>٨٥</sup> عا <sup>٨٤</sup> عا <sup>٨٣</sup> عا <sup>٨٢</sup> عا <sup>٨١</sup> عا <sup>٨٠</sup> عا <sup>٧٩</sup> عا <sup>٧٨</sup> عا <sup>٧٧</sup> عا <sup>٧٦</sup> عا <sup>٧٥</sup> عا <sup>٧٤</sup> عا <sup>٧٣</sup> عا <sup>٧٢</sup> عا <sup>٧١</sup> عا <sup>٧٠</sup> عا <sup>٦٩</sup> عا <sup>٦٨</sup> عا <sup>٦٧</sup> عا <sup>٦٦</sup> عا <sup>٦٥</sup> عا <sup>٦٤</sup> عا <sup>٦٣</sup> عا <sup>٦٢</sup> عا <sup>٦١</sup> عا <sup>٦٠</sup> عا <sup>٥٩</sup> عا <sup>٥٨</sup> عا <sup>٥٧</sup> عا <sup>٥٦</sup> عا <sup>٥٥</sup> عا <sup>٥٤</sup> عا <sup>٥٣</sup> عا <sup>٥٢</sup> عا <sup>٥١</sup> عا <sup>٥٠</sup> عا <sup>٤٩</sup> عا <sup>٤٨</sup> عا <sup>٤٧</sup> عا <sup>٤٦</sup> عا <sup>٤٥</sup> عا <sup>٤٤</sup> عا <sup>٤٣</sup> عا <sup>٤٢</sup> عا <sup>٤١</sup> عا <sup>٤٠</sup> عا <sup>٣٩</sup> عا <sup>٣٨</sup> عا <sup>٣٧</sup> عا <sup>٣٦</sup> عا <sup>٣٥</sup> عا <sup>٣٤</sup> عا <sup>٣٣</sup> عا <sup>٣٢</sup> عا <sup>٣١</sup> عا <sup>٣٠</sup> عا <sup>٢٩</sup> عا <sup>٢٨</sup> عا <sup>٢٧</sup> عا <sup>٢٦</sup> عا <sup>٢٥</sup> عا <sup>٢٤</sup> عا <sup>٢٣</sup> عا <sup>٢٢</sup> عا <sup>٢١</sup> عا <sup>٢٠</sup> عا <sup>١٩</sup> عا <sup>١٨</sup> عا <sup>١٧</sup> عا <sup>١٦</sup> عا <sup>١٥</sup> عا <sup>١٤</sup> عا <sup>١٣</sup> عا <sup>١٢</sup> عا <sup>١١</sup> عا <sup>١٠</sup> عا <sup>٩</sup> عا <sup>٨</sup> عا <sup>٧</sup> عا <sup>٦</sup> عا <sup>٥</sup> عا <sup>٤</sup> عا <sup>٣</sup> عا <sup>٢</sup> عا <sup>١</sup> عا

الله حي قيوم  
 ١٥٩ ٢٩٨  
 ٤٦  
 ٢٣٠

الله من ريم  
 ٢٥٨ ٢٩٨  
 ٤٦  
 ٤٢٢

الله حي قيوم  
 ١٥٩ ٢٩٨  
 ٤٦  
 ٢٣٠

سلام مولانا رحیم  
۸۱۸  
۱۲۰۰۰  
یا غنی یا قوی یا علی یا وفی



لا اله الا الله محمد رسول الله

كذلك كتب الله في القرآن والكتب  
محررا في الوسط

يا شافي

٢٩١

يا عافي

١٦١

يا لطيف

١١٩

ما اجمعته لغيري من كونه ثوبه اجمع كونه ذلك باذن الله

مزعون في النار

حج ١١٩٤

هنا ما في الحزم

حج ١١٩٤

قارون في النار

حج ١١٩٤

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
محررا في الوسط  
والله اعلم





F  
581

